

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان بمناسبت روز جهانی کارگر  
**قدرت ما در همبستگی ماست!**



**مردم ایران در برابر یک گزینش  
سرنوشت ساز قرار گرفته اند**

تقی روزبه [Taghi\\_roozbeh@yahoo.com](mailto:Taghi_roozbeh@yahoo.com)

« خبرخوش » احمدی نژاد و چند فقره اشتباه لپی!

براساس برخی گزارش ها، مردم ایران در برابر شعار "حق انرژی هسته ای" و دست یابی رژیم به "اکسیر حیات جاودان" و توزیع کیک زرد و یاوه سرانی های احمدی نژاد، قریحه تاریخی اشان به ذوق آمده و طنزها و متلک های متعددی کوک می کنند. برآستی بین طنز و وقوع فاجعه چه پیوندی می تواند وجود داشته باشد؟

بقیه در صفحه ۴

**نکاتی درباره حرکت کارگران شرکت واحد**

حشمت محسنی در صفحه ۱۵

**تدارک دو نیروی ارتجاعی برای  
کشتار مردم ایران؛**

رسول آرام

**کلامی چند پیرامون نوشته علی جوادی در نشریه**

" آخر هفته " امیر جواهری ص ۲۰

**ازدواج اجباری**

بنیاد گرایی اسلامی در اروپا!  
بازگشت به قرون وسطی یا پیش روی در قرن ۲۱!؟

ترجمه: **لاله حسین پور** ص ۷

بقیه در صفحه ۶

**\* دیدگاهها \***

نگاهی به کارزار همبستگی با مبارزات و جنبشهای  
آزادخواه در داخل ایران  
فرامرز دادور

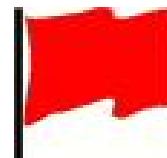
در صفحه ۲۳

گروههای مرگ و گردانندگان اصلی جنگ طایفه ای  
در عراق  
ماکس فولر، ترجمه احمد مزارعی

در صفحه ۲۴

**پاسخ محمد رضا شالگونی  
به نظرخواهی مجله آرش، پیرامون  
نهضت ملی و حکومت دکتر مصدق**

در صفحه ۱۰



## کارگران همه کشورها متحد شوید!

## قدرت ما در همبستگی ماست!

اول ماه مه، روز همبستگی بین المللی کارگران، امسال طبقه جهانی ما را بیش از هر زمان دیگر به اتحاد و همبستگی فرا می خواند.

تهاجم سرمایه برای جهانی سازی لیبرالی؛ حاکم کردن دیکتاتوری بازار آزاد بر سرتاسر سیاره خاکی، مزد و حقوق بگیران و مردم زحمتکش همه کشورهای جهان را از سوئد تا چین؛ از کانادا تا عراق؛ از روسیه تا اتیوپی و از آمریکا تا ایران بیش از پیش هم سرنوشت می سازد. مقابله با این تهاجم ویرانگر سرمایه به حقوق و دستاوردهای مردم زحمتکش هر کشور بدون مبارزه متحد و همبستگی میان همه قربانیان سرمایه و سیاست های نئولیبرالی در آن کشور غیر ممکن است. مبارزه متحد و یکپارچه سندیکاهای دوازده گانه فرانسه و حمایت گسترده اقشار مختلف مردم از آنان که بالاخره منجر به عقب راندن ( هر چند مودی و تاکتیکی) دولت و پارلمان و سندیکای کارفرمایان و لغو «*قانون نخستین استخدام*» گردید، سرمشق درخشان و امید بخشی از همبستگی در مقابله با سیاست های نئولیبرالیسم اقتصادی است که باید بر پرچم اول ماه مه ۲۰۰۶ نقش بندد. اما این تهاجم جهانی سرمایه را تنها با مقاومت های محلی و عقب راندن های موضعی و تاکتیکی دولت خودی نمی شود متوقف کرد؛ همبستگی عملی و متقابل زحمتکشان همه کشورها و حمایت فعال آنان از مبارزات یکدیگر و تقویت هرچه بیشتر یک جنبش قدرتمند و متحد ضد سرمایه داری و ضد نئو لیبرالیسم در جهان شرط اساسی مقاومت و مبارزه مؤثر با جنگ افروزی های امپریالیستی، و با جهانی سازی فقر و بیکاری و بی حقی و بی آیندگی است.

در ایران با نرخ بیکاری ۲۰ درصدی - که ۸۷ درصد آن شامل جوانان می شود؛ بیکاری پنهان تا ۵ میلیون نفر؛ سهم محرومیت ۸۶ درصدی زنان از سهم اشتغال؛ با حداقل دستمزد تعیین شده توسط دولت که نصف شاخص رسمی خط فقر است؛ و در شرائی که پرداخت همین دستمزدها هم غالباً از ۳ ماه تا ۲ سال به عقب می افتد؛ سیاست اقتصادی نئولیبرالی رژیم اسلامی که توسط دولت های رفسنجانی و خاتمی و احمدی نژاد به اجرا در آمده و می آید، همین زندگی فلاکتبار و سرشار از محرومیت و نا امنی اکثریت مردم یعنی مزد و حقوق بگیران رسمی و غیر رسمی، بیکاران، جوانان و زنان را به وحشیانه ترین شکلی مورد تهاجم قرار داده است:

خصوصی سازی ها و موج بیکار سازی های دسته جمعی؛ تبدیل قراردادهای کار دائم به قراردادهای موقت و پاره وقت؛ بیرون انداختن بین ۷۰ تا ۹۰ درصد کارگران از شمولیت قانون کار و

به این ترتیب محروم ساختن آنها از قراردادهای دسته جمعی؛ از بیمه های بیکاری و درمانی و بازنشستگی و سوانح و از کارافتادگی؛ از افزایش دستمزد، کمک هزینه ها و مرخصی سالیانه و از تمامی حقوق ناچیز قانونی، نیروی کار و جوانان کشور را در گرداب هولناکی از عدم تأمین، درماندگی و بی آیندگی فرو می برد و دامنه سقوط روانی و بزهکاری و تن فروشی و اعتیاد را در مقیاسات میلیونی گسترش می دهد.

دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی که سالیان سال است مبارزه مردم ایران برای آزادی و دموکراسی و مقاومت و مقابله کارگران و زحمتکشان ایران در برابر تهاجم وحشیانه به معیشت و حقوق اولیه و حیاتی شان را با ممنوعیت تشکل های مستقل و اعتصاب، و با توسل به یک استبداد مذهبی و سرکوب وحشیانه در هم کوبیده است، حالا که در غرقاب بحران موجودیت و انزوای مطلق درونی گرفتار آمده است، با ماجرا جونئی جنگ طلبانه و بحران آفرینی هسته ای می کوشد جنبش های ناراضی و اعتراضی مردم را در پشت گرد و خاک این بحران خفه کرده و به خاک و خون بکشد و با بهانه دادن و تحریک کردن خطر خارجی، خطر داخلی را از سر خود کم کند. از آن طرف هم امپریالیسم آمریکا از این بهانه ها و تحریکات در جهت استراتژی خاورمیانه ای خود - که تبدیل ایران به عراقی دیگر بخشی مهم از آن است - بیشترین بهره را می برد و با نقشه های شوم ایجاد درگیری های قومی، تحریم اقتصادی و تهاجم نظامی، فاجعه ای عظیم را علیه مردم ایران تدارک می بیند.

با وجود همه این ممنوعیت ها و سرکوبگری ها و فضای خفقانی، مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران در سال گذشته نه تنها فروکش نکرد، بلکه از جهاتی به سطح کیفی بالائی گذر کرد و نقاط عطف مهمی را در مسیر مبارزات کارگران ایران به ثبت رساند که آن ها را باید روزنه های امید و روشنایی دانست:

کارگران پیشرو و آگاه با دو فراخوان جسورانه ۶ چند هزار امضایی، نا مشروع بودن «*خانه کارگر*» و «*شوراهای اسلامی کار*» را اعلام کرده، رویگردانی کارگران از این دستگاه های پلیس ساخته را به نمایش گذاشته و مبارزه ای علنی و متهورانه برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری و به رسمیت شناساندن نمایندگان واقعی کارگران به کارفرمایان و دولت و اتحادیه های بین المللی کارگری را آغاز کردند و به این ترتیب مبارزه پراکنده کارگران برای مطالبات جاری و محلی را به مبارزه برای مطالبه ای اساسی و عمومی برای کل طبقه کارگر پیوند زدند.

کارگران «*شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه*»، با ایجاد سندیکای مستقل خود و با مبارزه ای جسورانه و متحدانه برای طرح مطالبات صنفی خود از طریق این سندیکا، نقطه عطفی تاریخی در مبارزات دو نسل اخیر طبقه کارگر ایران ایجاد کردند. آنان با وجود سرکوب خشن و به قیمت تحمل بازداشت و تهدید و سپس اخراج فعالان این سندیکا، موجودیت سندیکایشان را علی رغم دولت، در جامعه و در سطح بین المللی جا انداخته و سرمشقی افتخار انگیز و آموختنی از آگاهی به منافع طبقاتی، جسارت و پیگیری در مبارزه، اتحاد و همبستگی میان خود و خالی نکردن پشت رهبران و رفقای زندانی شان را به طبقه کارگر ایران عرضه داشتند.

به دنبال دو فراخوان کارگران پیشرو در ایران برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری، کارزاری واقعا جهانی و بی سابقه به دعوت چند سازمان و تشکل ایرانی چپ و طرفدار طبقه کارگر و همکاری و تلاش بسیاری از فعالان چپ و کارگری در خارج از

## قدرت ما در همبستگی ...

اجتماعی و آزادی خواهانه ایران با این دو دشمن خطرناک و برای جلوگیری از فاجعه بزرگی که آن دو دست در دست هم برای مردم ایران تدارک می بینند گره می خورد. تنها با اتحاد طبقاتی کارگران همه ملیت های ساکن ایران و همبستگی جنبش های کارگران، بیکاران، دانشجویان، فرهنگیان، روشنفکران مترقی، کارمندان، بازنشستگان، زنان، تهیدستان و جوانان کشور علیه اتمی شدن ایران و با به میان کشیدن حقوق و مطالبات پایه ای و عمومی شان بجای بمب اتمی و انرژی هسته ای از یک طرف، و علیه مداخله گری امپریالیستی در تعیین سرنوشت مردم ایران و علیه تحریم اقتصادی و تهاجم نظامی از طرف دیگر می توان قدرت کوبنده و سرنوشت سازی را به میدان آورد که حریف این دو اهریمن باشد.

قدرت را تنها با قدرت می توان دفع کرد و قدرت ما در تشکل و همبستگی ماست. پیام اول ماه مه همین است و به همین دلیل است که رژیم اسلامی از برگزاری اول ماه مه آنچنان وحشت دارد که محمود صالحی، برهان دیوارگر، محسن حکیمی، محمد عبدی پور و جلال حسینی را به جرم دعوت کارگران به برگزاری مستقل مراسم اول ماه مه ۲۰۰۴ (۱۳۸۳) در شهر سقز، به حبس های دو تا ۵ سال محکوم کرده است!

پس:

**زنده باد اول ماه مه!**

**زنده باد همبستگی بین المللی کارگران در مبارزه با سرمایه**

**داری و برای سوسیالیسم!**

**علیه جمهوری اسلامی و علیه امپریالیسم متحد شویم!**

**کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)**

۲۱ آوریل ۲۰۰۶ - ۱ اردیبهشت ۱۳۸۵



کشور به راه افتاد که هم با حجم حمایت های اعلام شده از سوی فعالان و اتحادیه های کارگری و احزاب و جریانات چپ و مترقی از همه کشورهای اروپا گرفته تا آمریکا و از کانادا گرفته تا پاکستان و استرالیا ثابت کرد که «کارگران ایران تنها نیستند»؛ و هم ظرفیت عظیم ایرانیان طرفدار طبقه کارگر در خارج از کشور را برای همکاری حول سازماندهی یک همبستگی جهانی با مبارزات کارگران ایران به نمایش گذاشت. به کار گرفته شدن بخشی از همین ظرفیت در جریان سازماندهی همبستگی بین المللی با کارگران شرکت واحد و دفاع از سندیکای مستقل آنان و سپس برای آزادی سندیکالیست های زندانی، تجربه مثبت دیگری بود در اثبات کارآیی رسانه های چپ خارج از کشور در شکستن دیوار ضخیم سانسور و رساندن صدای کارگران ایران به گوش جهانیان و توان اثر گذاری چپ های خارج از کشور در مبارزات کارگران و زحمتکشان در ایران.

ارسال پیام و اعلام همبستگی سندیکای کارگران شرکت واحد با کارگران، دانشجویان و جوانان فرانسه در مبارزات جانانه شان علیه قانون نئولیبرالی «نخستین استخدام»، نمونه و سمبلی از یک همبستگی متقابل انترناسیونالیستی در جریان بیکار واقعی و جاری طبقاتی توسط کارگران آگاه و مبارز و طبیعه زرینی از بلوغ مبارزاتی و آگاهی در جنبش طبقه ما در ایران بود.

قطعاً این ارتقا کیفی و رسیدن به این نقاط عطف، جزئی از سرمایه های با ارزش ملی و بین المللی طبقه کارگر ایران در مبارزه علیه سرمایه خواهند بود؛ ولی استقامت کارگران و زحمتکشان ایران در برابر سرکوبگری خشن و بی رحمانه حکومت اسلامی و تداوم موفقیت آمیز مبارزات شان، پیش از هر چیز مستلزم تشکل و همبستگی است. اما در شرائطی که تشکل مستقل وجود ندارد و تلاش برای ایجاد آن با سرکوب و زندان و اخراج پاسخ داده می شود، حتی مبارزه مؤثر و موفقیت آمیز برای ایجاد تشکل، به همبستگی و همپشتی گسترده میان بخش های گوناگون کارگران، زحمتکشان، بیکاران، جوانان، دانشجویان، زنان و غیره و پشتیبانی جسورانه و فداکارانه از مبارزات یکدیگر مشروط می شود. کمبود همین حمایت و همبستگی فعال و واقعی در داخل ایران از مبارزات جانانه کارگران شرکت واحد بود که دست رژیم سفاک اسلامی را در سرکوب این کارگران آگاه و حق طلب و در زندان نگهداشتن منصور اصاتلو باز گذاشت. در شرائط تهاجم قدرتمند و بی واهمه سرمایه، همبستگی، حیاتی ترین و اولیه ترین نیاز طبقه ما برای مقاومت در برابر این تهاجم و موفقیت در هر اقدامی است. این اصلی ترین درسی است که از پیروزی اخیر کارگران و دانشجویان فرانسه و از سرکوب مبارزات جانانه و فداکارانه کارگران شرکت واحد می توان گرفت.

در شرائط پیچیده و خطیر کنونی ایران که حقوق اولیه و حق حیات کارگران و زحمتکشان و حتی حق دفاع مشروع آنان از این حقوق ضایع شده شان لگدکوب می شود و زندگی حال و آینده کشورشان با همدستی دو دشمن داخلی و خارجی - یعنی رژیم اسلامی و امپریالیسم آمریکا- به ورطه نابودی کشانده می شود، نه فقط مبارزه موفق برای اعاده حقوق و بهبود شرائط زندگی بلکه حتی امکان بقا، به مبارزه متحد و سراسری همه جنبش های

## مردم ایران در برابر یک گزینش ...

است که بافت نمی شود. چنان که خود مدعی است، با صرف میلیاردها دلار هزینه اکنون به انرژی هسته ای دست یافته است، اما کو آن نیروگاه هائی که این انرژی فوق العاده گران قیمت را در آن بکارگیرد؟! از پروژه های مکمل برای دست یابی به موشک های حمل کننده کلاهک هسته ای دربرملاکردن هرچه بیشتر این تناقضات بگذریم، اما دوگانگی اهداف واقعی و ادعاهای ظاهری چنان است که اعتراف به هدف های واقعی حتی درسخنان و اظهارات خود سردمداران دست اول رژیم هم بکرات بازتاب یافته است. اگرچه شورای امنیت رژیم، خطاب به دست اندرکاران، بارها بخش نامه های محرمانه صادر کرده که در اظهارات خود حول این مساله دقت لازم را بکارگیرند، و احتمالاً چندین کلاس آموزشی بخصوص برای شخص احمدی نژاد که ریاست این شورا را هم یدک می کشد، تشکیل داده اند. اما تاکنون این هیچ کدام از این تلاش ها افافه نکرده است. یک نمونه درخشان از این باصطلاح خطاها - که البته خدای داند که هرکدامشان به چه قیمت سنگینی برای کشور و مردم تمام می شود- اشتباه لپی و دسته گل تازه ای است که احمدی نژاد در بنبوچه اعلام "خبرهای خوش" به اب داده. جالب است که کشف این "اشتباه لپی" ابتدا توسط منابع خارجی صورت گرفته است. آن ها با یاد آوری عواقب آن به مقامات رژیم، خاطرنشان ساخته اند که بیش از این کار را برای خودشان و کشورهای که می کوشند تا از کشانیده شدن پرونده هسته ای ایران به مراحل تحریم و مداخله نظامی ممانعت به عمل آورند خراب تر نکنند. بدیهی است که آن ها البته دلشان به حال ما شور نمی زند. بلکه نگران میلیاردها دلار سرمایه گذاری و قراردادهائی هستند که در صورت برافروخته شدن آتش جنگ می تواند دود شده و بهوا برود. حیات و ممت دست یابی به این گونه رانت های گران بهای اقتصادی و سیاسی، درگرو تداوم همین وضعیت نه جنگ و نه صلح است.

برای روشن شدن ماجرای این اشتباه لپی ابتدا به این خیرتوجه کنید: "خبرگزاری روسی «ریانووستی» در گزارشی به نقل از کارشناسان اتمی این کشور نوشت که احمدی نژاد درباره ورود کشورش در "باشگاه هسته ای" اشتباه لفظی کرده است. در این باشگاه به طور رسمی روسیه، ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، کبیر، فرانسه و جمهوری خلق چین عضویت دارند. این خبرگزاری نوشت کارشناسان باور نمی کنند که ایران به تکنولوژی چرخه کامل هسته ای که محصول آن بتواند سوخت نیروگاه اتمی یا بمب اتم باشد، رسیده باشد. به نظر کارشناسان، متخصصین هسته ای ایران آزمایشاتی برای غنی سازی اورانیوم در مقادیر بسیار ناچیز انجام داده اند و دستاورد اخیر آن ها چیزی فراتر از آن چه پیش از این نیز انجام می دادند، نیست."

بعبارت دیگر آن ها فیل هواکرده اند که بقول این خبرگزاری مصرف داخلی والبنه باید گفت هم چنین بین المللی دارد. در این جا نمایش قدرت بیش از خود قدرت اهمیت دارد.

حالا که خیرفوق را خواندید این خبر را هم بخوانید:

"به گزارش خبرگزاری ایرانپوز، دکتر سعیدی معاون بین الملل سازمان انرژی اتمی تأکید کرد که اصطلاح «باشگاه هسته ای» در دنیا برای کشورهای دارای سلاح هسته ای به کار می رود و این واژه نباید در مورد ایران استفاده شود زیرا که ایران سلاح هسته ای ندارد!" این مقام هسته ای سعی دارد که به مقامات کشور بیاموزد که اصطلاح ورود به باشگاه کشورهای دارای غنی سازی را بکارگیرند

خبرخوش بعدی!

این جناب مقام هسته ای در مصاحبه خود، نکات جالب دیگری را نیز مطرح ساخته است که اشاره کوتاه به آن ها خالی از فایده نیست:

در تلاش برای یافتن چاهی جهت رهاشدن از رسوائی مناربدوش بودن، ایشان گفته اند همانطور که در تولید سوخت هسته ای به مرحله غیر قابل بازگشت رسیدیم، در ساخت نیروگاههای اتمی هم به این مرحله خواهیم رسید. خبر خوش بعدی، خبر ساختن نیروگاه اتمی بومی در داخل کشور است. وقتی چرخه سوخت هسته ای را ایجاد کردیم، قطعاً نیروگاه اتمی هم می توانیم ایجاد کنیم. بنابراین طرف چند سال دیگر در داخل کشور نیروگاه اتمی خواهیم ساخت.

شاید یکی از کارکردهای طنز این باشد که بخشی از واکنش دفاعی ارگانیک، بهنگام وقوع فاجعه را تشکیل می دهد. شاید هم دروای این بی اعتنائی شگفت انگیز، بخشی از ملزومات تدارک یک جنبش رهائی بخش را شاهدیم؛ به سخره گرفتن دشمن بظاهرنیرومندی که با شمشیرآخته خودچرخ می زند و "هل من مبارز" می طلبد و بی اثرکردن شرایط مرعوب کننده ای که نفس ها را در سینه حبس می کند. شاید هم بحران هسته ای و ابعاد عواقب محتمل آن برسرنوشت تک تک ما ایرانیان آن چنان است که گاهی لازم می بینیم بجای اندیشیدن بر ابعاد هولناک آن و درشرایطی که قدرت مصاف رودرو را در خود نمی بینیم، به وادی طنز پناه بریم. درهرحال در واکاوی این گونه طنزهای توان رگه هائی از دل بستن به اصل امید و حرکت را مشاهده کرد. البته طنز فقط دروجه مثبت خود بخشی از وجود ما را تشکیل نمی دهد. بلکه درمعنای منفی آن، خود وجود جمهوری اسلامی هم - به تعبیری- یک طنز تلخ و گزنده تاریخ است. تاریخی که همواره هم چون جریان یک رود خانه آرام و صاف نیست. بلکه گاهی هم به خشم آمده و با لارویی خود لجن های کف رودخانه را به سطح می آورد. کشور ما و جمهوری اسلامی اکنون در چنین برهه ای قرار دارد.

حکومت اسلامی از مدت ها پیش به موازات از دست دادن تکیه گاه های مردمی و بین المللی خود و لاجرم به وخامت گرائیدن بحران موجودیتش، به سلاح هسته ای هم چون حبل المتین نجات و یا چون اکسیر حیات نگریسته است. از این رودرخفا و بدو رازانظار مردم ایران و جهان بخش عظیمی از سرمایه و امکانات ملت را صرف دست یابی به انرژی هسته ای کرده است. با این وجود پروژه هسته ای متضمن چنان ابعاد گسترده ای از مجموعه اقدامات بهم پیوسته ای است که نمی توانست برای همیشه پنهان ماند. آنهم در جهانی که دستگاه های کنترل و جاسوسی پیچیده دولت های بزرگ چهارگوشه آن را تحت نظارت خود دارند. از این روحکومت اسلامی باهمه پنهان کاری خود نتوانست در این باره به آرزوی خود یعنی رسیدن تا دم آزمایش هسته ای و کشتن گربه در دم حجله دست یابد. در خروس از زیر قیای آن برون افتاد و یابین ترتیب از این پس در دسره های نقد رؤیای دست یابی به سلاح هسته ای برمزایای نسبه آن فزونی گرفت. و فزونی گرفتن وجه نقد بر نسبه، رژیم را در برابر دوراهی الگوی لیبی و نمونه "عراقیزه شدن" قرار داده است. گوا این که خود حکومت، تلاش می کند که الگوی کره شمالی را راهنمای حرکت خویش قرار بدهد.

رژیم که در دوره دست بگریبانی با اصلاحات درون حکومتی، تبحر لازم برای پیشبرد حاکمیت چماق تحت لوای "قانون" را بدست آورده و با موفقیت "چماق قانون" را جایگزین "قانون چماق" کرد، بر آن شد تا همین تجربه را در عرصه چالش هسته ای نیز بکارگیرد. از طریق بازی با مقررات و قوانین آژانس هسته ای، از طریق استتار هدف های دست یابی به سلاح هسته ای در پشت ادعای دست یابی به انرژی هسته ای با اهداف صلح آمیز، هدف آن بود که توانائی ساختن سلاح هسته ای را تا آن جا که ممکن است تحت لوای مقررات آژانس پی بگیرد تا لحظه فرخنده تبدیل "سلاح قانون" به "قانون سلاح" فرابرسد.

والبنه این بازی باتورقانون که امروزه با فتوای رهبرک مبنی بر حرام بودن بمب اتمی نیز مزین شده، می توانست ومی تواند به سهولت بریدن یک کیک، در یک شب پرشکوه-یکی از آن شب های قدر اسلامی- و در ترفان یک "حشن ملی"، تحت عنوان مصلحت نظام به پایان رسیده و حلال حلال اعلام گردد.

با این همه، آن چه که تار سیدن به آن لحظه "حیات بخش" دایما مچ رژیم را باز می کند، تناقضات حل نشدنی موجود فی مابین میان ادعا های ظاهری با اهداف واقعی است. رژیم بجای آن که اول چاه را بکند و سپس گلدسته را برپاید، ابتدا به دزدیدن گلدسته مبادرت کرده و اکنون جایجا در جستجوی یافتن چاهی

## مردم ایران در برابر یک گزینش ...

بسته است، فقط باید بجلورفت. اما او هم مثل هردیکتاتور دیگری که درمسیردست یابی به قدرت بیشتر درمقاطععی دچار خطاهای هولناک می شود، دچارچندین اشتباه محاسبه اشتراژتیک شده است: نخست درمقایسه شرایط خود با الگوی کره شمالی وامکان تحمیل واقعیت هسته ای خود به قدرت های غربی. سپس درنبدیدن نقش سیاست های تحریک آمیز خود درفرآهم کردن اجماع جهانی علیه خود و کمک به بیرون آمدن نومحافظه کاران آمریکا ازبحران موجود وایجاد فضای مناسب برای فرافکنی آن ها ودرنبدیدن توان ویرانگریشان. وسوم، داشتن توهم نسبت به مردم ایران-آری مردم بزخورده ایران-که گویا با سحرشعاراقتدارهسته ای به مردمی مسحور و متوهم تبدیل شده و یا خواهند شد که هم چون دوران تسخیرسفارت ویا جنگ با عراق کلیدهای بهشت را بگردنشان بیاویزند. وچهارم این خطای اشتراژتیک که گویا می توان جنگ کنترل شده و محدودی را پیش برد. عاقل از آن که اگرجرقه های آن افروخته شود، با توجه به آن اصلی که می گوید جنگ ادامه سیاست است درشکل دیگر، آنگاه دامنه آن را هدف های ژئو سیاسی وژئواستراژتیک اربابان حاکم برجهان که درچارچوب تغییرجغرافیای سیاسی منطقه، سودای تغییررژیم و برگماری کارگزاران نوین وگوش بفرمان واین که برای چنین منطقه ای حساس و حیاتی ایران کنونی بیش ازاندازه لازم بزرگ ودردسرساز است، دسردارند.

\*\*\*\*\*

اکنون تاریخ به فکر لارویی مجددخود افتاده است. تکانه های بس خطیری درکمین است. تنها برآمد وعرض اندام یک نیروی سوم وواقعا دمکراتیک می تواند نقش آفرینی این ویران گری دوسویه را مهارکند. نباید فراموش کنیم که هم نومحافظه کاران حاکم برکاخ سفید و هم فقهای حاکم برکشورما هرکدام برای نجات خود ازمخضمه ای که درآن گرفتارآمده اند نیازمند به فرافکنی هستند و هریک درجدال با دیگری راه نجاتی را برای خود جستجو می کنند. اما راه آن ها-همان گونه که دیده ایم- با مرگ و تباهی همراه است. بگذار به صدای سوم امید به بندیم. به بیداری بزرگ وعروج جنبشی بیاندیشیم که می تواند و ناگزیراست ازدل پاسخ گویی به این ضرورت سربرکشند. اکنون نباید درعزم تاریخ برای لایروبی خود واجتناب ناپذیری آن درپهنه کشورمان تردیدی رواداشت. حالا دیگر مسأله نه در ضرورت ویاعدم ضرورت این لایروبی، بلکه درآنست که آن بدست کی و بچه قیمتی صورت خواهد گرفت. مسأله مبرم آنست که جامعه ما اکنون نیازه قابله دارد واگرمردم ایران خود قابلیتگی نکنند، قدرت های امپریالیستی این مهم را ودرانطباق با مطامع خود، به انجام خواهند رساند. بی شک این قابلیتگی یک شبه فراهم نخواهد شد. اما درک این ضرورت خود بخش مهمی ازفرایند آماده شدن را تشکیل می دهد. اکنون درشرایطی که همه عوامل برای یک زایش طبیعی فراهم نشده، به موازات تلاش دوچندان برای تکوین وبلوغ این شرایط واجتناب اززایمان زودرس، باید ازشتاب گرفتن گردونه های ویرانگرکاست. اولین و اساسی ترین پیش شرط زایش طبیعی همانگونه که اشاره شد آنست که مردم ایران به این آگاهی دست یابند که براستی برسرگزینش یک دوراهی تاریخی قرارگرفته اند. اکنون اصل موجودیت و حیات آن ها با اصل موجودیت وحیات جمهوری اسلامی درتقابل رودرو قرارگرفته است. دوم آن که برای زایش مجدد ونه هم چون زایمان نارس انقلاب بهمن 57 نیاز به قابله، آن هم یک قابله قابل وجود دارد وسوم آن که دیگران، چه طبقات فرادست وجه قدرت های امپریالیستی، نمی توانند قابله های مورد اعتمادی باشند. تنها خود مردم هستند که می توانند قابله قابلی برای زایش نوین خود باشند.

85.01.30- 6.04.19

[www.taghi-roozbeh.blogspot.com](http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com)

باین ترتیب اگر چند سال(براستی چند سال؟) صبرکنید، حفر چاه برای دفن این گلدسته آماده خواهد شد. والبتنه طرح این سؤال که سرنوشت عاطل وباطل ماندن این همه سرمایه و تأسیسات درطی این سال ها، ونا تهیه نیروگاه های بومی که بی شک، تهیه اشان برای "دانشمندان و سربازان گمنام امام زمان" به سادگی دست یابی به بازرسایه عبدالغذیرخان ها نخواهد بود، چه خواهد شد، البتته سؤال ناقابلی است که نباید با پرداختن به آن کام شیرین شده ازخبرهای خوش و کیک های زرد را تلخ کرد.

نقطه عطف بی همتا!

معاون بین المللی نکته سنج سازمان انرژی اتمی، ایراد دیگری هم به نحوه طرح خبرخوش گرفته است:

او رسیدن به چرخه سوخت هسته ای را یک نقطه عطف در تاریخ علمی کشور دانست و ابراز داشت: مقایسه ملی شدن صنعت نفت با رسیدن به فناوری هسته ای نوعی کم لطفی است. زیرا برای فناوری هسته ای خودمان تلاش کردیم(ولابد برای ملی شدن صنعت نفت دیگران) و با کار شبانه روزی این شرایط را به وجود آوردیم در حالی که قبل از ملی شدن صنعت نفت، ذخایر کشور توسط بیگانگان غصب می شد و پول آن به جیب آنها ریخته می شد.

نبايد كفران نعمت كرد. بدون اين كه خودمان خبرداشته باشيم، به چنان نقطه عطف تاريخي رسیده ایم كه هیچ رویدادی درتاریخ چندهزارساله خود برای مقایسه کردن با آن درچخته نداریم. البتته ازاین جناب کارشناس باید بخاطراصلاح کردن اشتباه لپی سران رژیم دموردمقایسه این دست آورد بی نظیر باملی شدن صنعت نفت وآسان کردن کاراپوزیسیون دربه چالش کشاندن این ادعای رژیم، تشکرکرد. اما نباید ازحق گذشت كه اوناخواسته حقیقتی را نیز بیان داشته است: راست است، ما درنقطه عطف سرنوشت سازی قرارگرفته ایم. درنقطه ای چنان بحرانی و باپتانسیلی چنان ویرانگرانه كه تنها ازدست يك حكومت مطلقانگل ومطلقا بیگانه با مردم و منافع آن ها وازجانب لجن های رویهم انباشته شده رودخانه تاریخ کشورمان برمی آید. او راست می گوید. این نقطه عطف از آن گونه نقطه عطف ها نیست كه با عروج مردم و فرارروئیدن يك جنبش رهائی بخش و یا مهاروفراری دادن ویا درهم كوفتن بساط استبداد يك دیکتاتوریطی داشته باشد. دراینجا برعكس ما با وضعیت بس ویرانگرانه ای مواجهیم كه درتقابل با موجودیت کشور و مردم قرار دارد. دراینجا با معادله ای روبروئیم كه درآن، حكومت اسلامی بعلاوه سلاح هسته ای=يك استبداد به مراتب مخوفتروخفه كنده تر، اگراین کارشناس هسته ای ما قدری به ذهنش فشارمی آورد، شاید می توانست نمونه هائی چون قرارداد تركمن چای را بیابد، كه اگرنه دراندازه و دامنه، لااقل درماهیت ویرانگرانه و تباه كنده اش با وضعیت كنونی قابل مقایسه باشد.

بدنبال سراب!

جناب کارشناس و مسؤل هسته ای در بخش دیگری ازسخنانش می گوید برنامه هسته ای یعنی گام برداشتن در میدانی كه راه بازگشتی ندارد. راه بی سرانجام وراه بی بازگشت. دراین جا او براستی جان کلام را بزبان می آورد. چرا كه دست یابی به اكسیرموهوم ونجات بخش برای بقاء وماندگاری هم چون دودن بسوی سراب-سراب قدرت- است كه پایدانی جزمگرم و نیستی ندارد. نه فقط قدرت وامنیت بیشتربدست نمی آورد، بلکه با برانگیختن وفعال کردن جبهه ای جهانی و نیرومند برعلیه خودكه بهیچ وجه نمی تواند بنیادگرایی مسلح به سلاح هسته ای را تحمل كند، بردامنه مخاطرات، بی امنیتی و فتنه های بین المللی می افزاید. توانائی این قدرت های بین المللی اگرته درساختن اما درویرانگری برکسی پوشیده نیست. خامنه ای پیش ازآو و بیش ازیک بار، دیگرسران نظام را جمع كرد و به آن ها اتمام حجت كرد كه اگركوتاه بیابند وعقب نشینی كنند، بدانند چنان دنبالشان خواهند كرد كه نه ازتاك ماند نشان و نه ازتاك نشان. او گفت راه عقب نشینی

## تدارک دو نیروی ارتجاعی ...

هدف آمریکا از این گفتگو نمیتواند خارج از برنامه استراتژیک این کشور باشد. این ارزیابی از آنجا ناشی میشود که از هم اکنون هواداران رژیم اسلامی؛ یعنی آنها که احمدی نژاد را به ریاست جمهوری "انتخاب" کرده اند؛ شروع به اعتراضات مختلفی بر علیه این اقدام رهبری و ریاست جمهوری نموده و در همین راستا ست که علی مطهری، طی مصاحبه ای با خبرگزاری ایرانیز میگوید: "ایراد اصلی این مذاکرات این است که به معنی به رسمیت شناختن اشغال عراق است." از سوی دیگر برخی از گروههای هوادار رژیم نیز با انتشار اطلاعیه هائی معتقدند که: "باور نداشتیم و نداریم حلقومی که باید فریاد مظلومیت ام القرای جهان اسلام و نه تنها اسلام که فریاد مظلومیت همه مظلومان جهان را در عالم طنین انداز کند، امروز ندای سرد و به خاکسترنشسته چانه زنی با دشمن درجه یک انقلاب را سر دهد." این یک سوی قضیه است و سوی دیگر آن به هواداران رژیم در عراق متصل میباشد. رهبران مذهبی عراق که با رژیم جمهوری اسلامی داد و ستد های مختلفی دارند؛ پس از گفتگوی جمهوری اسلامی با آمریکا میباید شاهد تغییرات متعددی در روابط خود با رژیم اسلامی باشند. این همه نمیتواند حاصلی جز انزوای رژیم اسلامی در منطقه و در بین هواداران خود داشته باشد. بی تردید انزوای رژیم اسلامی منجر به کاهش درگیری های فرقه ای در عراق خواهد شد. در اینصورت دخالت رژیم اسلامی در عراق را بشدت کاهش خواهد یافت و منجر به از دست دادن حمایت های احتمالی شیعیان این کشور از این رژیم خواهد شد.

اما در این راستا پیروزی حماس در فلسطین گرچه میتواند موازنه سیاسی را به نفع رژیم اسلامی تغییر دهد. اما ضعف بنیه مالی دولت حماس و انتخاب حزب کدیما و اعلام موضع آقای اولمرت؛ رهبر این حزب در مورد مرزهای دو کشور؛ نشانه هائی از عقب نشین های مصلحتی اسرائیل از مواضع تاکتونی خود را در بر داشت. بر همین اساس بود که حتی رادیکالترین رهبران حماس قبول کرده بودند که حق اسرائیل را بعنوان یک همسایه برسیمت خواهند شناخت. گرچه بعدا این اعلام موضع را اشتباه مکاتبه ای قلمداد کردند؛ اما اعلام این موضع نشانگر زمینه های سازش حماس با دولت اسرائیل میباشد. اگر این سازش انجام پذیرد رژیم اسلامی بزرگترین حامی خود را در قلب رغیب خود از دست خواهد داد. در این صورت چنانکه رژیم اسلامی مورد حمله آمریکا قرار گیرد؛ حماس متحد اصلی رژیم اسلامی دست به هیچ اقدامی بر علیه اسرائیل نخواهد زد.

این در حالی است که "نقشه راه" که توسط آمریکا، سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا و روسیه برای حل بحران خاورمیانه تدوین گشته، بر ضرورت تشکیل "دو دولت مستقل" اسرائیل و فلسطین تأکید می کند.

گرچه بسیاری از کارشناسان معتقدند که حمله نظامی به ایران برای آمریکا خطراتی دارد اما با توجه به روندی که توضیح داده شد؛ آمادگی نظامی آمریکا علیه جمهوری اسلامی همواره وجود داشته و تنها مسائل سیاسی مختلف بودند که این اقدام را به تعویق میانداخت. بدین جهت است که اقدام نظامی علیه ایران یکی از احتمالات غریب به یقین آمریکا خواهد بود.

از سوی دیگر جمهوری اسلامی که کمر به نابودی یک نسل بسته و همچنین بهانه های کافی به دست جنایت کاران آمریکائی برای این آدم کشی داده است؛ با قبول مذاکره با آمریکا در صدد به تعویق انداختن سر نگونی خود بوده تا با بدراز کشاندن زمان حکومتش احتمال دستیابی به انرژی اتمی را بیشتر کرده تا از اینطریق بتواند بهتر در این بازی شرکت نماید.

گرچه حمله نظامی آمریکا به ایران ظاهراً برای بمباران بعضی از هدف های حساس تنظیم شده است؛ اما هرگونه حمله ای به ایران منجر به کشته شدن ده ها هزار تن از بیگناهیانی خواهد بود که نه در سمت رژیم بغایت ارتجاعی اسلامی ایستاده اند و نه خواهان دخالت امپریالیسم آمریکا در مسائل داخلی کشورشان هستند.

در این حال است که حرکات پراکنده ولی سر نوشت ساز دمکراسی خواهی و انسان دوستی در ایران؛ اکنون میباید با قدرت توده های زحمت کش، رکارگر در مقابل هر دو نیروی بازدارنده دمکراسی و ضد کارگری فوق؛ با قدرت هرچه تمامتر حرکت خود را برای اجرای نقش ویژه خود شتاب دهند.

هر دو رژیم ضد مردمی رژیم اسلامی و آمریکائی؛ اکنون سعی در مقابله با یکدیگر و تعمیق اختلافات دارند؛ تا بدینوسیله بازا خون ریزی هزاران و یا صدها هزار نفر مردم بیگناه؛ زیر پای خود را برای چپاول مردم ایران تثبیت نمایند. در یک ارزیابی سطحی از سوجدوئی هر دو نیروی ارتجاعی از سیاست های خصمانه علیه مردم؛ متوجه خواهیم شد که رژیم اسلامی اکنون در موضع عقب نشینی در مقابل سیاست نئو لیبرالیسم آمریکا در منطقه فرار گرفته است.

اگر تبلیغات سیاسی رژیم اسلامی مبنی بر پاک کردن کشور اسرائیل از صحنه گیتی؛ وزنه های بین المللی را در افشای سیاست جنگ طلبانه این رژیم؛ بسود نیروهای امپریالیستی سنگین کرد؛ از سوی دیگر نیز نتوانست مبدل به حلقه ای جهت تمرکز نیروهای ارتجاعی حامی جمهوری اسلامی در منطقه گردد. پر ونده اتمی جمهوری اسلامی اکنون از یک مساله داخلی بسیار فرار تر رفته و به عنوان مساله ای عاجل؛ مورد توجه همه سیاست مداران در کشورهای جهان و خصوصاً در منطقه خاورمیانه تبدیل گردیده است. رهبران این کنکاش در کاخ سفید و مریدان آنان در اروپا و اسرائیل؛ وضعیتی را برای جمهوری اسلامی ترسیم نموده اند که جز انزوای سیاسی این رژیم محصول دیگری نمیتواند داشته باشد. بر این اساس بود که آمریکا با تلاشهای فراوان موفق به کسب رضایت دو قدرت بزرگ چین و روسیه برای تدوین بیانیه معروف گردید؛ که بر اساس آن جمهوری اسلامی میبایستی در یک مدت معین و کوتاه تمامی فعالیت های غنی سازی را بحالت معلق در آورده و با سازمان انرژی اتمی همکاری نماید.

پس از تنظیم این بیانیه بود که در روز پنجشنبه، 30 مارس، جلسه ای که با حضور کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه آمریکا، و وزیران امور خارجه برتانیای، چین، روسیه و فرانسه - اعضای دائم شورای امنیت - برگزار شد تا بدین وسیله اقدامات بعدی علیه جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار دهند. در این جلسه بود که کاندولیزا رایس نتوانست شادی عمیق خود را از صدور بیانیه شورای امنیت علیه جمهوری اسلامی پنهان نماید. وی گفت این بیانیه نشانه انزوای رژیم جمهوری اسلامی میباشد.

این تنها گامی نبود که کاندولیزا رایس و همدستانش در این راستا برداشته بودند. آنان همزمان با این گام؛ اقدامات سیاسی دیگری را در دستور کار خود داشتند. هر یک از اقدامات که با چشم اندازهای موفقیت برای آنان طرح ریزی شده اند؛ میتوانند رژیم اسلامی را به انزوای بیشتری سوق دهند. پیشنهاد مذاکره با رژیم اسلامی نیز یکی از سری فعالیت های دیپلماتیک آمریکا جهت راه گشائی بیشتر و تدقیق برنامه حمله نظامی به مردم ایران بود. پیشنهاد این مذاکره به جمهوری اسلامی از زوایای مختلف دارای اهمیت فراوان میباشد. آمریکا از ارائه این پیشنهاد نه تنها تثبیت رژیم حاکم بر عراق را در برنامه های استراتژیک خود منظور نموده؛ تا از این طریق موضع تعرضی محکمی برای خود جهت پیش برد سیاست های تدوین شده خاورمیانه بزرگ فراهم آورد؛ بلکه با این کار مصمم است ارتباط رادیکالهای مذهبی عراق و رژیم اسلامی را قطع تا بدینوسیله رژیم اسلامی را هرچه بیشتر تضعیف نماید. از سوی دیگر اعلام آمادگی رژیم اسلامی برای مذاکره با آمریکا به تنهایی بزرگترین لطمه سیاسی را به این رژیم در میان هوادارانش در داخل کشور وارد خواهد ساخت. این اعلام آمادگی در ظاهر برای بحت و تبادل نظر برای بررسی مسائل مورد اختلاف دو طرف در عراق میباشد؛ اما

## ازدواج اجباری

بنیاد گرایی اسلامی در اروپا!

بازگشت به قرون وسطی یا پیش روی در قرن ۲۱؟!

ترجمه: لاله حسین پور

مدت ها بود که بر روی مشکل اصلی در اروپا، پرده ساتر کشیده میشد. تا زمانی که کشورهای عقب مانده و خارجی در کشورهای اروپایی، قربانی بودند، بنیادگرایی اسلامی مزاحم کسی نبود، اما اکنون که قربانیان این تحجر، مردمان غیرمسلمان را نیز در بر گرفته است، دیگر اروپائیان از روی آن بی سر و صدا نمی گذرند!

بعد از 11 سپتامبر و به ویژه از وقتی که کارگردان هلندی، ون گوگ به علت ساختن فیلم Submission بر اساس زندگی عیان هیرسی علی، توسط بنیادگرایان اسلامی کشته شد، اروپائیان شروع کرده اند به تفکر، براستی در اروپا چه می گذرد؟ بنیادگرایی اسلامی در دنیای مدرن چه نقشی ایفا می کند؟ سال ها گذشت و هیچ گاه مسئله حیاتی زنان خارجی که در یک کشور اروپایی تحت قوانین متحجر مذهب و تربیت اقوام خود می زیستند، بررسی نشد. اکنون که این مسئله گریبان اروپائیان را نیز گرفته، پرده به کنار می رود، حساب مسلمانان از بنیادگرایان اسلامی جدا می شود و تک تک فجایعی که به ویژه بر زنان و دختران مسلمان می رود، افشا می گردد. از مسلمانان تندرو خواسته می شود که به قانون اساسی کشور مورد اقامت خود احترام گذاشته و نسبت به دختران خود، بویژه در رابطه با ازدواج های اجباری و ختنه دختران و غیره، متناسب با برابری جنسیتی و حقوق بشر رفتار کنند. بگذریم از اینکه تاکنون کلیه این ناهنجاری ها در آلمان به عنوان فرهنگ های متفاوت پذیرفته و تحمل می شد و هیچ گونه انتقادی از آنان به عمل نمی آمد. بنیادگرایی سازمان یافته اسلامی مساوی با اعتقاد به مذهب اسلام انگاشته میشود. در نتیجه اعمال و رفتار تروریستی این بنیاد گرایان با مردم مسلمان، کنار هم گذاشته شده و به این ترتیب به یک نژادپرستی علیه مسلمانان می انجامید. در حالی که بسیاری از مسلمانان، به ویژه زنان و دختران، خود قربانی بنیادگرایی اسلامی هستند. آری، بی اعتنائی فاحشی نسبت به تمام این ها در 25 سال گذشته به عمل آمد.

در کشور آلمان آمار دقیقی از میزان رشد سازمان های بنیادگرای اسلامی که اکثر ترک و عرب هستند، در دست نیست و کسی نمی داند که چند درصد زنان مسلمان در آلمان اسیر قوانین عقب مانده و خرافاتی، دست به گریبان ازدواج های اجباری، کتک و ضرب و شتم توسط پدران و شوهرانشان، ختنه جنسی و حتی قتل های ناموسی هستند.

زنانی که تحت ازدواج اجباری بسر می برند، اندک نیستند. آن ها بجز چهاردیواری خانه و مسجد، جای دیگری را نمی شناسند. آن ها عمدتاً از کشور خود به خانه مردی می گذارند که او را تا مرحله ازدواج نمی شناسند و با تصمیم و اراده پدر و مادر خود به خارج کشور فرستاده می شوند و می بایست تحت اوامر همسر خود در خانه او زندگی کنند. یک نوع برده داری در یک کشور مدرن، مثل آلمان. اما کسی اعتنائی به آن نمی کند.

زنان آلمانی در سطح دانشگاه ها و تحصیلات مدارج بالایی را طی می کنند. همچنین در عرصه سیاست پیشرفت های شایان توجهی کرده اند. اما به نظر می رسد که دیگر اهداف خود را فراموش کرده اند. در شرایطی که در همین کشور، در کنارشان هنوز زنانی وجود دارند که برده همسرانشان هستند، زنانی که شدیداً تحت خشونت خانگی قرار دارند، دخترانی که از شرکت در زنگ ورزش مدرسه منع شده و از فعالیت های اجتماعی دور نگهداشته می شوند. اما کسی اعتراضی به این وضعیت ندارد. ازدواج های اجباری، عروس های خریداری شده، چند همسر در آن واحد داشتن، ختنه دختران و از این قبیل به بهانه اختلاف فرهنگ ها و تولرانس، تحمل می شود.

آلمانی ها به دلیل تاریخ فاشیستی ای که در گذشته به رهبری هیتلر از سر گذراندند، و بخاطر احساس گناه و ناراحتی وجدان خود از آن همه کشتار و قتل عام، اکنون حاضرند نسبت به هرگونه حرکت بنیادگرایانه اسلامی که در آلمان اتفاق می افتد، گذشت نشان دهند و بر هر عمل ضد حقوق بشری و ضد انسانی و ضد زن، به عنوان مولتی کولتی و هم زیستی فرهنگ ها، چشم ببندند.

در فرهنگ سنتی بنیادگرایان اسلامی، همین که دختری به سن بلوغ می رسد، برای اینکه نام و شرافت خانواده اش را حفظ کند، باید فوری ازدواج کند. او حق ندارد قبل از ازدواج با هیچ پسری معاشرت داشته باشد، چنین رابطه ای برای آن دختر گناه بزرگی محسوب می شود. به همین دلیل ارتباط دختران در خانواده ای که با اعتقادات رادیکال زندگی می کنند، در چهاردیواری خانه محدود می شود. دختران موجوداتی هستند که با گناه زاده شده و همواره با سوءظن نگریده می شوند. آنها اجازه خندیدن با دوستانشان را در ملاء عام ندارند، در مدرسه نباید با پسری هم صحبت شوند. هدف چنین خانواده ای از سر راه برداشتن دختران است و تنها راه، سازمان دادن ازدواج زودرس آنان می باشد. تا زمانی که دختر ازدواج نکرده، پدر، برادر و عموی وی مسئولیت رفتار او را به عهده دارند و بعد از ازدواج، همسر، او را تحت کنترل خود می گیرد.

چنین همسری، گاهی از میان جوانانی برگزیده می شود که در خارج از کشور زندگی کرده اند و از "خیابان" جمع آوری شده اند. آن ها از جانب خانواده هایشان متهم به اعتیاد و یا شرارت هستند. آنها مجبور به ازدواج با دخترانی از کشور خود می شوند که کاملاً ناآگاه و "چشم و گوش بسته" اند. این خانواده ها سعی می کنند به این ترتیب جوانان خود را از رفتن به مسیرهای انحرافی بازدارند و تصور می کنند که ازدواج آنها با دختری چشم و گوش بسته از کشور خود، تنها راه نجات آن ها به شمار می رود. دخترانی که قربانی ازدواج اجباری و سازمان یافته می شوند، معمولاً هیچ گونه آگاهی از چگونگی رابطه زن و مرد ندارند و تنها این را می دانند که در رابطه زناشویی باید چشمان خود را ببندند، منشت ها را گره کرده و تکانی به خود ندهند! این شیوه ایست که برخی زنان تا آخر عمر خود از آن پیروی می کنند و همسرانشان نیز شکایتی ندارند. از نظر آنان، زن باید کاری کند تا همسرش از او راضی باشد، باید بچه دار شود و آشپزی و خانه داری کند. در یک خانواده سنتی، فرزندان به پدر تعلق دارند و از حق سرپرستی مادر یا حق سرپرستی مشترک سخنی در میان نیست.

از میزان ازدواج های اجباری در آلمان آمار دقیقی موجود نیست، اما این پدیده با تمام ابعادش از سال ها پیش بررسی و شناخته شده است. در سال 2003 بعد از یک پرسش از 150 زن ترک که در آلمان زندگی می کنند، آشکار شد که 50 درصد این زنان با مردانی ازدواج کرده اند که توسط خانواده هایشان تعیین شده اند. 25 درصد آنان، همسر خود را قبل از ازدواج ندیده بودند و تنها سه چهارم زنان با انتخاب همسرانشان توسط خانواده موافق بودند. اکثر این زنان زیر 22 سال ازدواج کرده بودند و بسیاری از آنان زیر 16 سال.

ازدواج اجباری از جانب امنیستی انترناسیونال چنین تعریف شده است: ازدواجی که بدون تأیید آشکار هر دو طرف انجام گیرد و یا به واسطه دلایل اقتصادی، اجتماعی، روانی و فشارهای احساسی از پیرامون تأیید شود، ازدواج اجباری محسوب می گردد. امنیستی اعلام کرده است که در شرق و جنوب شرقی ترکیه، قبل از ازدواج، تقریباً از 50 درصد دختران، اصلاً استئوال نمی شود و بیشتر از 50 درصد از دختران نیز بدون اعلام موافقت خود، به ازدواج مجبور می شوند.

آمار تقریبی که در سال 2001 در آلمان انجام شد، حدود 21 هزار و 500 نفر به علت تشکیل خانواده، اجازه اقامت در آلمان گرفته اند. این تعداد نشان دهنده ازدواج های سازماندهی شده از آلمان است. به این رقم باید ازدواج هایی را افزود که فرد مقیم آلمان در یک تعطیلات به ترکیه رفته و آنجا مجبور به ازدواج شده است. در چنین حالتی پاس آلمانی وی در ترکیه بالاجبار او

## ازدواج اجباری...

گرفته می شود و ثبت نام او در آلمان توسط خانواده ملغی می گردد. چنین اقداماتی چه در مورد دختران و چه پسران انجام می شود. و اگر آن دختر یا پسر جوان نتواند به مقامات آلمانی مراجعه کرده و از تابعیت آلمانی خود استفاده کند، مجبور است برای همیشه در ترکیه زندگی کند یا تنها راهی که برای او باقی می ماند، فرار است.

ازدواج های اجباری و بدون موافقت طرفین، واضحا برخلاف قانون اساسی آلمان است، و حتی اگر مذهب، فرهنگ و سنن آن خانواده این اجازه را به آنان بدهد، چنین عملی زیرا گذاشتن حقوق بشر و قوانین مدنی موجود در آلمان به شمار می آید. همان طور که سازمان ملل اعلام کرده، ازدواج های اجباری نوعی برده داری نوین محسوب می گردد. اما تاکنون رژیم آلمان مسئولیتی در این رابطه به عهده نگرفته است و شنیده می شود که می گویند، آلمانی ها نباید خود را در شیوه زندگی و ازدواج ترک های مقیم آلمان دخالت دهند!

آری، پذیرش تفاوت های فرهنگی یکی از ارزش های بسیار مهم در روابط ملل و انسان هاست، اما هیچ گاه این سنوالم مطرح نمی شود که این فرهنگ چگونه با انسان ها رفتار می کند. آیا در این فرهنگ، با انسان ها و بویژه با دختران به مثابه برده رفتار نمی شود؟ یا این فرهنگ تا چه حد حقوق بشر را رعایت می کند؟ چرا باید در مقابل فرهنگی تفرانس داشت که به آزادی انسان ها و دموکراسی بی اعتناست.

در اکتبر 2003 مصوبه ای در یکی از ایالت های آلمان، بادن-ووتنبرگ، به تصویب رسید که طی آن اعلام شده: یک دختر جوان هرچه آگاهی و استقلال بیشتری داشته باشد، زودتر می تواند با چهارچوب مردسالارانه در ساختار خانواده خود مبارزه کند و خود را از خطر ازدواج های اجباری و سازمان یافته برهاند. بنابراین بسیار مهم است که چنین افرادی به حقوق خود آشنایی یابند. این امکان باید برای خارجیان مقیم آلمان فراهم گردد. مصوبه مزبوراز گروه ها و سازمان های خارجی می خواهد تا آگاهی لازم را نسبت به ازدواج های اجباری در میان خارجیان تبلیغ کرده و ضد بشری بودن چنین سنتی را یادآور شوند.

در همین ایالت در سال 2004، یک تعاونی با هدف مبارزه با ازدواج های اجباری تشکیل شد. رئیس قاضی بادن ووتنبرگ عنوان کرد که ازدواج اجباری به مثابه یک جرم، قابل مجازات شمرده خواهد شد. هرچند که تنها اعلام ممنوع بودن ازدواج های اجباری کارساز نیست. باید روشن شود که چنین ازدواج هایی در قوانین ما جایگاهی ندارند. در مقابل بحث می شود که اولاً، هیچ فرزندی مایل نیست خانواده اش زندانی شود و در نتیجه علیه پدر و مادرش شهادت نخواهد داد و وقتی نتوان ازدواج اجباری را به اثبات رساند، قانون نیز نمی تواند نقش بزرگی بازی کند. ثانیاً اگر بنا بر قانون دختری که ازدواج اجباری کرده است، به کشورش بازگردانده شود، چه بر سر او می آید؟ آیا زندگی بس بدتری در انتظارش نخواهد بود؟ ثالثاً تاکنون قانون یک مهلت 12 ماهه تعیین کرده است. به این معنی که اگر دختری در عرض 12 ماه در رابطه با ازدواج اجباری شکایت کند، حق او است که ازدواج باطل اعلام شود، اما بازگشت او به کشورش قطعی می شود. تجربه نشان داده است که اکثر دختران بعد از مهلت 12 ماهه به شکایت می پردازند تا بتوانند از خطر عودت به کشورشان رهایی یابند.

در دانمارک، آمار نشان می دهد که 91 درصد ازدواج هایی که ترک ها در این کشور سازمان می دهند، اجباراً و بدون توافق طرفین و یا حداقل یکی از طرفین صورت می گیرد. دولت دانمارک بر اساس یک نقشه عملیاتی سعی می کند در مقابل این ازدواج ها اقدام کند. قانون در دانمارک می گوید: یک جامعه دموکراتیک می بایست بر زندگی تک تک انسان ها نقش داشته باشد، یعنی انسان باید بتواند بر اساس یک انتخاب آزادانه زوج خود را اختیار کند.

در هلند، در سال 2004 همانند دانمارک تصمیم گرفته شد، ازدواج هایی که از خارج از کشور سازماندهی می شوند را، زمانی قانونی محسوب کند که طرفین بالای 21 سال داشته

باشند. در دانمارک حداقل سن برای چنین ازدواج هایی 24 سال است. تاکنون اکثریت دخترانی که به علت ازدواج به این کشورها وارد می شوند، زیر 21 سال هستند. چنین قوانینی که قبل از وقوع ازدواج اجباری، قدرت اجراء دارند، در مقایسه با مجازات هایی که بعد از ازدواج اجباری عملی می شوند، بسیار موثرتر هستند و باعث جلوگیری از سازماندهی چنین ازدواج هایی می گردند.

باوجودی که ازدواج اجباری در آلمان قابل تعقیب می باشد، اما مشکل اینجاست که در قانون راجع به آن به طور واضح صحبت نشده است. زیرا آلمانی ها هیچ گاه به اینکه در کنار خود دختران جوان و حتی نوجوان بر خلاف میل خود، اجباراً به ازدواج کشانده می شوند، توجه ویژه ای نداشتند. این دختران نیز با اینکه در آلمان زندگی می کنند، اما هیچ گونه اطلاعی از غیرقانونی بودن و قابل مجازات بودن عمل کرد پدر و مادر خود ندارند.

ر اکتبر 2004 رژیم سرخ-سبز آلمان عاملین ازدواج اجباری را تا 5 سال زندان قابل مجازات اعلام کرد. اما روشن است که مجازات به تنهایی نقش بزرگی در رفع این معضل ندارد. باید نقش قانون را اساساً در جلوگیری از اجرای چنین فرهنگی جستجو کرد. فمینیست ها و وکلای خاطر نشان می کنند که بسیاری از دختران ترک معتقدند، اگر پدرانشان صراحتاً بدانند که قانون در آلمان، ازدواج اجباری را قابل مجازات می داند، از اجرای چنین عملی صرف نظر می کنند. به همین علت، صراحت داشتن در قانون و ارائه آگاهی به خانواده های ترک در آلمان، می تواند عاملی در جهت کاهش این عمل باشد. ازدواج اجباری امری بسیار فراتر از اجبار و اضطراب است. نوعی آدم زدگی و برده داری محسوب می شود. ازدواج اجباری یک تجاوز جنسی است.

بحث های زیادی در آلمان مابین احزاب در قدرت مطرح است. برخی معتقدند، دخترانی که جهت ازدواج اجباری به ترکیه فرستاده می شوند، اجازه اقامتشان باید بعد از 6 ماه لغو شود. برخی از لغو حق ارث و کمک معاش از طرف دولت، صحبت می کنند. CDU حزب سوسیال مسیحی آلمان معتقد است ازدواج اجباری را می توان با قاچاق زنان معادل دانست. آن ها تقاضای مجازات عاملین و اخراج دختران را دارند، بدون اینکه به عاقبت بازگشت این دختران به کشور خود و فاجعه ای که بر قربانیان ازدواج اجباری می رود، اهمیتی بدهند.

در ایالت نیدرزاکسن قرار است قانونی گذرانده شود که طبق آن ازدواج سازماندهی شده با دختران زیر 21 سال در خارج از آلمان غیرقانونی به حساب آید. تاکنون حداقل سن ازدواج سازماندهی شده، اگر عقد ازدواج در آلمان صورت می گرفت، 16 سال بود و اگر ازدواج در خارج از آلمان انجام می شد، طبق قانون، آلمان موظف بود که حتی ازدواج یک دختر 14 ساله را نیز ببذیرد. و تازمانی که طرح ارائه شده به تصویب نرسد، به همان روال سابق عمل خواهد شد.

### ازدواج اجباری در فرانسه:

فاطوما(فاطمه) دختری 17 ساله که در فرانسه به دنیا آمده است و در خانواده ای زندگی می کند که از سنگال آمده اند، در تعطیلات کریسمس به بهانه نگهداری از مادر بزرگش به سنگال فرستاده می شود. فاطوما طی نامه ای به دوستان خود در فرانسه می نویسد که گویا بیماری مادر بزرگ بهانه ای بیش نبوده و قرار است او را به مردی که اصلاً نمی شناسد، شوهر دهند. وقتی فاطوما با شروع مدارس بازنمی گردد، دوستانش اعلام خطر می کنند. یکی از معلمان که در نهادهای یاری رسانی به زنان آفریقایی فعال است، کمیته ای را فراخوانده و فعالیت خود را جهت بازگرداندن فاطوما آغاز می کند. مصاحبه ها و فشارها به خانواده انجام می گیرد و سرانجام پدر خانواده حاضر می شود که فاطوما را برگرداند. سرنوشته فاطوما تنها مربوط به او نیست، سرنوشته عمومی است که گریبانگیر بسیاری از دختران مسلمان در خارج از کشور می شود.

آوا دختری است 16 ساله که در کشور فرانسه به 610 یورو به یک مرد 32 ساله فروخته میشود تا ماه ها به او تجاوز صورت گیرد. دختر سنگالی دیگری افشا می کند که توسط خانواده اش 7 ماه در یک ده سنگالی زندانی بوده تا اینکه به کمک سفارت فرانسه در داکار و تلاش سازمان زنان، فراری داده می شود. GAMS سازمان زنانی است که سالانه 300 دختر جوان برای فرار از ازدواج اجباری به آن مراجعه می کنند. در یک آمار کلی، حدود 70 هزار ازدواج اجباری تخمین زده



## ازدواج اجباری...

فرانسه مساوی با قتل عمد به حساب نمی آید و مجازات کمتری در انتظار قاتل می باشد.

### عیان هیرسی علی

او زنی است سومالیایی که در هلند زندگی می کند و تابعیت این کشور را دارد. عیان هیرسی علی زنی شناخته شده است که برای حفظ جاننش به محافظ نیاز دارد. او شناخته شده است به اینکه علیه بنیادگرایان اسلامی حرف می زند، او اسلام را و قوانین حاکم بر آن را به باد انتقاد می گیرد. پس او مطرود است و قتلش واجب!

زمانی که فیلم Submission در هلند بر اساس داستان زندگی او ساخته شد، هنوز خطر را چنین نزدیک و قابل لمس احساس نمی کرد. اما بعد از نمایش فیلم و ترور کارگردان آن تئو ون گوگ، شوک بزرگی برای کشور هلند و به ویژه برای عیان هیرسی علی بود. قاتل بنیادگرای این کارگردان طی نامه ای نوشته بود، که عیان نفر دومی است که باید به قتل برسد.

عیان ابتدا به آمریکا گریخت، اما پس از سه ماه تصمیم به بازگشت گرفت. او که در پارلمان هلند صاحب یک صندلی است، پس از بازگشت مجدداً به فعالیت های خود مشغول گشت.

از او سنوآل می شود که آیا افشاگری های او و ساختن یک فیلم، ارزش این همه مکافات را داشت؟ عیان ادعا می کند، نه بخاطر یک فیلم و نه فقط بخاطر افشاگری، بلکه باید برای آزادی که به زنجیر کشیده شده است، نه تنها جنگید، بلکه اگر لازم شد، جان داد. او بجز شرافت و آزادی دیگر چیزی ندارد که از دست بدهد و می خواهد با جنگ و دندان آن ها را برای خود نگهدارد.

عیان هیرسی علی از نظر مجله تایم یکی از 100 پرنفوذترین شخصیت در جهان است. او در سال 1969 در موگادیشو در سومالی به دنیا آمد. خانواده او که مذهبی و متعصب بودند، به دلیل فعالیت سیاسی در نقش اپوزیسیون، ابتدا به عربستان سعودی پناهنده شدند و بعد در کنیا مقیم گشتند. عیان خاطرات خود را بعدها انتشار داد و در آن تشریح کرد که چگونه تحت نظارت مادر بزرگش او را ختنه کردند. اگر از مادر بزرگ او سنوآل می کردند که چند فرزند دارد، می گفت یکی. زیرا 9 دختر و یک پسر داشت.

عیان در سن 23 سالگی مجبور به ازدواج با پسر عموی خود در کانادا شد و در مسیر پرواز به کانادا، از توفقی که در آلمان داشت، استفاده کرد و به کشور هلند پناهنده شد. در هلند از شغل نظافت شروع کرد و بعد در سازمان های تأمین اجتماعی به خدمت پرداخت. او می توانست در خانه های زنان به انبوه زنان مسلمانانی که از خانه و خانواده متعصب خود گریخته بودند، کمک و یاری رساند. در دوره ای که در یک کلینیک مخصوص کورتاژ کار می کرد، متوجه شد که 60 درصد زنانی که در هلند دست به کورتاژ می زنند، زنان مسلمان هستند.

عیان از سال 1995 در رشته علوم سیاسی و فلسفه به تحصیل می پردازد و عضو حزب کارگری PVDA هلند می شود و تمام تلاشش را منحصراً به افشای بدیختی و مناصب زنان مسلمان می کند. او در مصاحبه ای می گوید، اسلام یک دین عقب مانده است و قرآن وسیله ایست تنها برای تحقیر و تحت فشار گذاشتن زنان. این سخنان برای حزب، زیاده روی بود و با نسبت راسیست به عیان، او را اخراج می کنند. بعد از آن نامه ها و تلفن های تهدید آمیز آغاز می شود. عیان از ترس به آمریکا فرار می کند اما مجدداً به هلند باز می گردد و با ادامه فعالیت هایش به عضویت پارلمان هلند در می آید. او در جایی نسبت به پیغمبر اسلام می گوید، او با ازدواجی که با عایشه 9 ساله به عمل آورد به سرمشق تمام مردهای مسلمان تبدیل گشت.

کتاب جدید عیان به نام من اقامه دعوی می کنم، به آلمان و ترکی ترجمه شده است.

محمد بوری قاتل تئو ون گوگ که به خاطر ساختن فیلم Submission و انتقاد به پیغمبر اسلام و قرآن و افشای مسلمانان بنیادگرا، 15 گلوله به او شلیک کرده بود، اکنون بعد از محاکمه در دادگاه، به زندان ابد محکوم شده است.



می شود. در مارس 2005 مجلس فرانسه تصمیم گرفت سن ازدواج دختران را از 16 به 18 برساند و اکنون قرار است ازدواج اجباری به یکی از جرائم قابل تعقیب تبدیل شود. مجازات آن یک سال زندان و 15 هزار یورو جریمه نقدی خواهد بود. اگر قربانی زیر سن قانونی باشد، مجازات به 3 سال زندان و 45 هزار جریمه نقدی خواهد رسید.

کشور فرانسه برای خانواده هایی که همراه دختران خود جهت ختنه به زادگاه خود سفر می کنند، مجازات قاتل می شود. ختنه دختران و ازدواج های اجباری پیوند تنگاتنگی با یک دیگر دارند. بسیاری از خانواده های آفریقایی که دخترانشان در فرانسه به دنیا آمده و بزرگ شده اند، به این علت که نتوانسته اند در فرانسه عمل ختنه را انجام دهند، دختران خود را به زادگاه خود در آفریقا می فرستند تا آنجا برای تمام عمر ختنه شده و به یک ازدواج اجباری مجبور گردند.

اتفاقی که برای بویو، نوزاد 3 ماهه افتاد، بسیار تکان دهنده بود. در سال 1982 بویو را در سه ماهگی ختنه کردند و او در خون خود جان خود را از دست داد. این واقعه کشور را تکان داد و باعث حرکت های اعتراضی بسیاری گردید. در سال 1983 سازمان زنان برای مقابله با ختنه جنسی دختران (GAMS) بوجود آمد. و در همان سال برای اولین بار مادری که دخترش را به زیر عمل ختنه سپرد، در دادگاه به محاکمه کشیده شد. مجازات چنین عملی تا 20 سال زندان نیز خواهد بود. در سال 1991 یکی از کسانی که عمل ختنه را انجام می داد، بعد از محاکمه به 5 سال زندان محکوم گشت. اکنون سالانه ده ها محاکمه از این نوع صورت می گیرد. سازمان GAMS به موازات تعقیب مجرمین، به روش های آگاه گزانه نیز متوسل شده است. ارائه آگاهی نه تنها نسبت به خانواده ها صورت می گیرد، بلکه پزشکان، کارکنان تأمین اجتماعی، معلمان و مربی های نوجوانان و غیره نیز از این آگاهی بهره مند می شوند.

از 25 سال پیش تاکنون پیر فولده، جراح معروف در فرانسه و آفریقا به طور رایگان دست به عمل جراحی مجدد بر روی زنانی می زند که ختنه شده اند. او موفق شده است که میل جنسی را به این زنان بازگرداند. دکتر فولده که در سال های 80 در آفریقا بسر می برد، با سنوآل یکی از زنانی که ختنه شده و با مشکلات عظیمی همچون دردهای مزمن جای بخیه، چرک های دائم در زخم و خطرات جانی ناشی از زایمان که متوجه زنان ختنه شده می باشد، درگیر بود، روبرو شد.

آقای دکتر چرا نمی توانید زنان ختنه شده را مجدداً ترمیم کنید؟

پیر فولده دست به مطالعات عمیقی زد، ترمیم و بازگرداندن احساس جنسی به مردان، امری تجربه شده بود. اما در مورد زنان هیچ گونه مطالعه و تجربه ای تا به آن زمان صورت نگرفته بود!

اکنون مطب دکتر فولده مملو از زنانی ست که خواهان ترمیم و بازگرداندن میل جنسی خود هستند. 200 زن در 8 سال گذشته به دست دکتر فولده عمل شدند و با تلاش های او، موسسات بیمه نیز مجبور به پذیرش مخارج چنین عمل هایی گشته اند.

پیر فولده مکرراً از جانب بنیادگرایان اسلامی تهدید به مرگ شده است و دیگر به چنین تهدیدهایی عادت کرده است. فولده می گوید: ما نباید بترسیم، ما باید آن ها را قانع کنیم و دست به عمل بزنیم، عقب نشینی، همکاری با چنین جرائمی به حساب می آید.

### اولین سنگسار در اروپا

غفرانه هداوی اولین زنی است که در قلب اروپا، در کشور فرانسه سنگسار شده است. جسد او سه روز بعد پیدا شد. در گوشه ای از حومه شهر ماریسی، سنگ ها بدن او را پاره پاره کرده بودند و یک سوراخ در سر، اجزای صورت داغان شده، دست ها مجالیه.....! پس از گذشت یک ماه تازه قتل او را اعلام کردند. آنها بیکه او را سنگسار کرده بودند، سه پسر نوجوان از همان محلی بودند که غفرانه زندگی می کرد. آنها بعد از سه هفته با تلاش های مادر غفرانه، دستگیر شدند.

غفرانه دختر تونس- فرانسوی که مانند بسیاری از دختران هم سن خود پرخوب و جوش و معاشرتی بود، قرار بود بزودی ازدواج کند. او قربانی حسادت های این سه پسر نوجوان شد. حال می بایست جسد او به تونس حمل شود. هرچند که عموهای وی حاضر به دفن او به صورت سنتی نبودند، زیرا غفرانه سنت شکن بود. متخصصین بحث می کنند که آیا سنگ ها به طرف او پرتاب شده اند یا به سر و صورت و بدن او کوبیده شده اند! بحثی که تفاوتی در اصل قضیه ایجاد نمی کند. غفرانه قربانی اولین سنگسار در اروپا شده است.

در 27 نوامبر 2004 قریب 8 هزار نفر در پاریس و 2 هزار نفر در ماریسی که اکثریت آنان را زنان تشکیل می دادند، در اعتراض به سنگسار غفرانه به تظاهرات پرداختند.

آمار نشان می دهد که در فرانسه در هر هفته حداقل یک زن به دلایل ناموسی توسط خشونت همسرش به قتل می رسد. قتل ناموسی در

نظرخواهی مجله " آرش " از محمد رضا شالکونی

## نهضت ملی دکتر مصدق در آینه تاریخ

هر که ناموخت از گذشت روزگار - هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار



۵- در دوره حکومت دکتر مصدق عملاً برنامه ای مشخص و همه جانبه به حمایت از کارگران اتخاذ نشد. اکنون که کارگران و به طور کلی مزدبگیران و حقوق بگیران ، اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می دهند ، آیا می شود با آن شیوه برای تاسیس دموکراسی مبارزه کرد؟

۶- حکومت مصدق عملاً به حقوق ملیت های محروم ایران که حتا حق نداشتند به زبان مادری خود آموزش ببینند ، بی تفاوت بود. آیا امروزه می شود بدون دموکراتیزه کردن رابطه ملیت های ایران به تاسیس دموکراسی کمک کرد؟ چه طرح هایی را در این زمینه لازم می دانید؟

۷- حکومت ملی دکتر مصدق مسلماً یکی از پیشگامان مبارزه علیه استعمار نو بود. او به قول خودش " برای حل مسأله نفت آمده بود " و " پنجه در پنجه استعمار انگلیس " انداخت. امروزه چگونه می توان جهت گیری تاریخی آن حکومت ملی و طرح های ضد استعماری اش را در مبارزه با امپریالیسم ادامه داد؟

[در پاسخ به نظر خواهی مجله " آرش " ( شماره ۹۴ ، بهمن ۱۳۸۴ ) در باره " نهضت " و حکومت ملی مصدق.]

مصدق ، یکی از ماندگارترین چهره های تاریخ ایران

محمد رضا شالکونی:

سؤال های شما ( با توجه به توضیحی که داده اید ) ناظر به بررسی موضع ملی گرایان الهام گرفته از تجربه مصدق در باره جوانب مختلف یک استراتژی کارآمد مبارزه با جمهوری اسلامی است. و با این یاد آوری که " حکومت مصدق زاده زمان خود بود و جوانب مثبت و منفی آن را باید در چهارچوب دوره تاریخی اش ارزیابی کرد... " روشن کرده اید که سؤال ها دعوت به یک بحث تاریخی نیستند ، بلکه میخواهید جواب ها روی مسائل سیاسی امروز ایران متمرکز شوند. من سعی میکنم از موضوع تعیین شده طفره نروم ؛ اما فکر میکنم پاسخ به سؤال های شما بدون داوری هائی در باره تجربه حکومت مصدق ناممکن است.

### پاسخ به سؤال اول

هر کسی که به تجربه دوره مصدق " به عنوان الگو تکیه میکند " قبل از هر چیز باید به این سؤال جواب بدهد که آیا در شرایط امروز ایران اصلاحات را کارساز میدانند یا انقلاب را ؟ زیرا تردیدی نمیتوان داشت که مصدق یک اصلاح طلب بود و " نهضت ملی " راه اصلاحات را برگزیده بود و به احتمال زیاد بعضی از رهبران و هم چنین نیروهای تشکیل دهنده آن با براندازی نظام حاکم در آن دوره اصلاً مخالف بودند. روشن است که در پیش گرفتن چنین خطی در مقابل جمهوری اسلامی به دویدن در پی باد میماند. و من فکر میکنم اصلاح طلبی در آن دوره هم اشتباه بود و راه به جایی نمیبرد.

منظورم این نیست که امکانات دگرگونی از طریق اصلاحات در شرایط آن روز نیز مانند همین امروز بود. مثلاً تردیدی نمیتوان داشت که قانون اساسی مشروطیت در مقایسه با قانون اساسی جمهوری اسلامی کمتر استبدادی بود. زیرا نهادهای انتخابی در آن نقش مهمی داشتند و مجلس شورای ملی لاقلاً در روی کاغذ اختیارات پادشاه را محدود میکرد و تحت شرایطی میتوانست جلو بعضی از قلدری های او را بگیرد ؛ در

امروز در غیاب آلترناتیو جنبش طرفدار آزادی و عدالت اجتماعی مردم ایران ، برخی از افراد یا نیروهای سیاسی ، جهت مقابله با رژیم سیاه جمهوری اسلامی ایران ، بر تجربه ی مصدق به عنوان الگو تکیه میکنند. با توجه به این که حکومت مصدق زاده ی زمان خود بود و جوانب مثبت و منفی آن را باید در چهارچوب دوره ی تاریخ اش ارزیابی کرد و احتمالاً از آن درسی آموخت ، ما بر آن شدیم که برای بررسی بیشتر این نظرات ، پرسش های زیر را با برخی صاحب نظران در میان بگذاریم :

۱- به نظر شما استراتژی حکومت دکتر مصدق و به صورتی عام تر ، استراتژی " نهضت ملی " می تواند الگویی برای جنبش دموکراسی خواهی امروز مردم ایران باشد ؟ اگر نه چرا؟ و اگر آری ، چگونه و در چه حوزه هایی ؟

۲- دکتر مصدق عملاً به مخالفت با نظام سلطنتی برنخاست ، در حالی که امروز جمهوری خواهی یک واقعیت روشن و حتا تثبیت شده در جنبش آزادی خواهی مردم ایران است. در این باره چه نظری دارید ؟ آیا تأکید بر جمهوری مهم است یا نه ؟

۳- کوشش در راه برابری زن و مرد و لغو هر گونه تبعیض جنسی یکی از ستون های تعیین کننده جنبش آزادی خواهی امروز مردم ایران است. نهضت ملی دکتر مصدق در این مورد چیزی نداشت. آیا در آن موقع نمی شد در باره ی برابری حقوق زنان با مردان موضع گیری روشن و قاطعی داشت ؟

۴- حکومت دکتر مصدق برای پایان دادن به نظام ارباب و رعیتی ، عملاً گامی بر نداشت. آیا این کار در تضعیف حکومت ملی دکتر مصدق در مقابل نیروهای ارتجاعی و قدرت های خارجی تأثیری نداشت ؟ آیا نمی شد با حمله به بزرگ مالکی و حمایت از حقوق دهقان ، یعنی اکثریت جمعیت ایران آن روز ، آنان را به حمایت از حکومت ملی به میدان کشید ؟

حالی که نهادهای انتخابی در جمهوری اسلامی در تئوری نیز بدون اجازه یا رضایت دستگاه ولایت نمیتوانند حتی یک پاسبان به در خانه کسی بفرستند. در عمل نیز کانون اصلی حاکمیت در ساختارهای قدرت در آن دوره ( یعنی از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ ) نمیتوانست مانند امروزهژمونی خود را در همه سطوح اعمال کند. مثلاً بعضی از بحث ها و مصوبات دوره های چهاردهم و پانزدهم مجلس شورای ملی آن دوره در مجلس شورای اسلامی امروز اصلاً قابل تصور نیست. اما شواهد و اطلاعات موجود نشان میدهند که همان دوره نیز معلوم بود و میشد فهمید که طبقه سیاسی حاکم در مقابل هر نوع تغییر استراتژیک در توازن قوای موجود خواهد ایستاد. با این همه ، در اینجا قصد من پرداختن به نادرستی اصلاح طلبی در آن شرایط نیست ، بلکه میخواهم یادآوری کنم که مصدق و " نهضت ملی " حتی در اصلاح طلبی شان نیز استراتژی پیگیر و هم آهنگی نداشتند.

برای بیان روشن تر منظورم ناگزیرم به حاشیه بروم و به چند نکته اشاره کنم که ممکن است ربطی مستقیم به سؤال شما نداشته باشند. اول این که اصلاحات دموکراتیک نمیتواند با همان روشی پیش برود که اصلاحات ضد دموکراتیک . اصلاحات و اصلاح طلبی را میتوان به دو نوع تقسیم کرد : اصلاحات برای دوام پذیر کردن استبداد و نظام نابرابری و بهره کشی حاکم ؛ و اصلاحات برای ضعیف تر کردن یا حتی برچیدن آن. اولی معمولاً به قصد جلوگیری از پیشروی و توانمند شدن مردم راه اندازی میشود ؛ و دومی برعکس ، برای توانمند کردن مردم . معیار من در این تقسیم بندی هدف اصلاحات و نیت طراحان آن است و نه نتایج ببار آمده در عمل که به علل مختلف ممکن است چیزی کاملاً متفاوت باشد. مثلاً میدانیم که بعضی از اصلاحات نوع دوم ، با وجود تلاش صادقانه طراحان آنها شکست میخورند و بنابراین در عمل ، بهبود ملموسی در وضع مردم به بار نمیآید ؛ در حالی که بعضی از اصلاحات نوع دوم علی رغم طرح و تلاش راه اندازان آنها در عمل به برانگیختگی مردم میانجامند یا شرایط مساعدتری برای رهائی آنها به وجود میآورند. بعلاوه هر جریان اصلاح طلب برای عملی کردن اصلاحات مورد نظر خود ، ناگزیراست به نیروی سیاسی خاصی تکیه کند و بسته به پیش بینی اش در باره مقاومتی که در مقابل اصلاحات خواهد شد ، سعی کند تکیه گاه سیاسی اش را تقویت کند. و طبیعی است که اصلاحات نوع دوم با فعال کردن و توانمند کردن مردم میتواند به نتیجه برسد. به عبارت دیگر ، خصلت اصلی اصلاحات دموکراتیک فقط این نیست که برای مردم باشد ، بلکه باید با تکیه بر مردم هم باشد .

نکته دومی که باید اشاره کنم این است که هر تغییر ساختاری در سیاست یک جامعه معین ( خواه از طریق انقلاب باشد یا اصلاحات ، خواه جهت دموکراتیک داشته باشد یا ضد آن ) معمولاً به بحرانی در سیاست آن جامعه دامن میزند که در جامعه شناسی سیاسی آن را " بحران نمایندگی " مینامند . یعنی بحرانی که به جا به جایی های بزرگ در نمایندگی دامن میزند و از طریق به هم زدن ارتباط احزاب یا جریان های سیاسی متعارف با پایگاه اجتماعی شان ، وزن سیاسی آنها را به طور کیفی تغییر میدهد ؛ احزاب سیاسی جدیدی به وجود میآورد و بعضی از احزاب سیاسی موجود را به حاشیه میراند یا کاملاً از صحنه سیاسی حذف میکند . بنابراین کسی که در پی تغییر دموکراتیک ساختاری در سیاست است نمیتواند خود را در محدوده توازن قوای موجود میان احزاب و جریان های سیاسی متعارف و داد و ستد ها و رقابت های معمول میان آنها زندانی کند ، بلکه ناگزیر است در فراسوی ارتباطات احزاب متعارف با پایگاه اجتماعی آنها ، با مردم ارتباط بگیرد و برای جلب حمایت آنها تلاش کند ؛ در صورت لزوم حتی با دور زدن مجموعه احزاب موجود.

و بالاخره سومین نکته ای که باید یادآوری کنم این است که یکی از فرق های مهم پیکار سیاسی و نظامی این است که در اولی نیرو ضرورتاً جزو داده های استراتژی نیست ، بلکه میتواند نتیجه به کارگیری آن باشد ؛ در حالی که در دومی معمولاً شما نمیتوانید بدون در اختیار داشتن یک نیروی نقداً موجود ، استراتژی روشنی داشته باشید. به عبارت دیگر ، در سیاست خود استراتژی درست و اندیشیده شده میتواند نیروی کافی به

حمایت از شما گرد آورد ، نیرویی که بدون آن استراتژی، اصلاً نمیتوانست شکل بگیرد. تنها انقلاب ها نیستند که نیروی سیاسی بزرگی را آزاد میکنند و به میدان میآورند ؛ اصلاحات و به ویژه اصلاحات ساختاری نیز معمولاً میتوانند نیرویی به وجود بیاورند که پیش از آن وجودش اصلاً قابل تصور نبود.

حال با در نظر داشتن این یادآوری ها برگردیم به اصلاح طلبی مصدق . اصلاح طلبی اکثریت " نهضت ملی " و به ویژه شخص مصدق ( با توجه به کارنامه سیاسی او پیش و پس از سال ۱۳۳۰ ) بی تردید خصلت دموکراتیک داشت و معطوف به توانمند شدن مردم بود. هم چنین تردیدی نمیتوان داشت که آنها نمیتوانستند نیروی توده ای عظیمی را وارد میدان سیاست کنند که بسیج شان میخواستند با تکیه به نیروی مردم اصلاحات شان را پیش ببرند. و نیز تردیدی نباید داشت که مصدق در پی کاری بود که خواه ناخواه پارامترهای سیاست در ایران آن روز را تغییر میداد. و باید فرض کنیم که مصدق و یاران او میدانستند که نیروهای پاسدار وضع حاکم یا لاقول امپریالیسم انگلیس و دربار ، در مقابل اصلاحات مورد نظر آنها خواهند ایستاد. رد این فرض به معنای حکم دادن به ساده لوحی سیاسی آنها خواهد بود که من آن را بی انصافی میدانم . بنابراین ، روشن است که آنها میبایست از محدوده احزاب و شخصیت های سیاسی موجود آن روز فراتر میرفتند و سعی میکردند مردم را به حمایت از طرح های شان به میدان بیاورند. و مسلماً آنها اگر استراتژی پیگیری داشتند ، با شعارها و شیوه های سنتی نا ممکن مینمود. اما ضعف بزرگ مصدق و علت اصلی شکست او این بود که نتوانست چنین نیروی توده ای فعال و سازمان یافته ای را به حمایت از اصلاحات مورد نظرش به صحنه بیاورد.

در مقابل چنین استدلالی بعضی ها بلافاصله داستان خراب کاری راست و چپ را به میان میکشند. اما حتی اگر فرض کنیم که همه احزاب سیاسی دیگر در کار مصدق خراب کاری میکردند ( که چنین فرضی البته درست نیست ) ، باز هم این توجیه غیرقابل دفاع خواهد بود. زیرا در هر حال باید به این سؤال جواب دهیم که برای خنثی کردن خراب کاری دیگران مصدق چه کرد و چه میتوانست بکند؟ زیرا استدلال من این است که پیش بینی این خراب کاری ها و داشتن طرحی برای خنثی سازی آنها قاعدتاً میبایست جزئی از عناصر یک استراتژی اندیشیده شده برای اصلاحات باشد. تردیدی نیست که مصدق با دشمنان نیرومندی روبرو بود ؛ اما هم چنین تردیدی نمیتوان داشت که از حمایت توده ای بسیار گسترده ای نیز برخوردار بود ، حمایتی که جز خمینی در سال های اول انقلاب ، هیچ کس در تاریخ صد سال گذشته ایران از آن برخوردار نبوده است. در آن دوره دوازده ساله او معروف ترین و محبوب ترین سیاست مدار ایران بود و شهرت و محبوبیت اش را هم از طریق دفاع از اصل حاکمیت ملی مردم ایران در مقابل قدرت های خارجی و مخصوصاً درافتادن با نفوذ امپریالیسم انگلیس و وابستگی آن در ایران به دست آورده بود. مثلاً سخنان شجاعانه او در مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبائی در مجلس چهاردهم ، و دست گذاشتن روی وابستگی رهبران کودتای ۱۳۹۹ به استعمار انگلیس ، دست گذاشتن روی وابستگی رضا خان و خاندان پهلوی هم بود. به عبارت دیگر ، مصدق ده سال پیش از رسیدن به نخست وزیری ، چنان شخصیت با اعتباری بود که میتوانست بسیاری از معادلات سیاسی را به هم بزند. یعنی او در یک دوره دوازده ساله در موقعیتی بود که میتوانست یک جنبش توده ای سازمان یافته و بسیار نیرومند ایجاد کند. اما برای روشن شدن مسأله ، من اینجا را کنار میگذارم و فقط روی دوره ۲۸ ماهه حکومت مصدق متمرکز میشوم. ملی شدن نفت بود که مصدق را به نخست وزیری پرتاب کرد. خبر تصویب ملی شدن نفت در مجلس شورای ملی چنان شور عمومی سراسری در کشور ایجاد کرد که هیچ کس جرأت مخالفت با آن را نداشت. کافی است به یاد داشته باشیم که شور عمومی مردم چنان گسترده بود که حتی مجلس سنا ( که خود محصول یکی از کودتاهای زنجیره ای برای مقابله با جنبش آزادی خواهی مردم بود و یک سال پیش به همین منظور ایجاد شده بود ) چند روز بعد در حالی که پیش از نیمی از اعضای آن حاضر نشده بودند در جلسه شرکت کنند، تا گزیر شد به اتفاق آرای حاضران در جلسه ، آن قانون را تصویب و تأیید کند. از این تاریخ به بعد مصدق به راستی به رهبر بی منازع مردم ایران تبدیل شده بود و هر مخالفتی با او عملاً با واکنش عمومی مردم روبرو میشد. به عنوان یک نمونه گویا میتوان به مخالفت شاه با کنترل هیأت دولت بر وزارت دفاع اشاره کرد که به استعفا مصدق از نخست وزیری منجر شد و قیام مردمی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را به دنبال آورد. نتیجه رویارویی این بود که شاه ناگزیر شد عقب نشینی کند و مصدق به تنها نخست وزیر دوران پهلوی تبدیل شد که علاوه بر نخست وزیری ، وزارت دفاع را هم در دست داشت. تأمل در حوادث حکومت ۲۸ ماهه مصدق تردیدی باقی نمیگذارد که او میتوانست برای مقابله با ارتجاع و امپریالیسم ، جنبشی به راستی توده ای ، سراسری و سازمان یافته ایجاد کند. اما او نه تنها در

این جهت گام مهمی برداشت ، بلکه حتی برای ایجاد یک حزب سیاسی مدرن هم تلاشی نکرد و ترجیح داد هم چنان به دسته بندی ها و بده ویستان های احزاب و شخصیت های جبهه ملی ( که بعضی از آنها واقعاً پدیده های عهد بوقی بودند ) تکیه کند. او در حالی که با زنجیره ای از کودتاها ( که هر کدام تمرینی برای براندازی حکومت منتخب مردم محسوب میشدند ) روبرو بود ، و فرصت های زیاد و امکانات کافی در اختیار داشت ، برای ایجاد یک نیروی مسلح مردمی که در شرایط فوق العاده بتواند به صورت هسته سازمان گر مقاومت توده ای عمل کند ، گامی برداشت . گذشته از بی توجهی به جنبه های فنی و تشکیلاتی سازمان دهی مردم و حتی مهم تر از اینها ، بزرگ ترین ضعف مصدق بی توجهی او به منطق سیاسی بسیج توده ای مردم بود . حقیقت این است که او با وجود محبوبیت واقعاً توده ای و سراسری ، دشمنانی در مقابل داشت که کاملاً سازمان یافته بودند ؛ در حالی که پشتیبانان بسیار گسترده اش نه تنها از سازمان دهی کارآمدی برخوردار نبودند ، بلکه پشتیبانی شان از او نیز خصالت انفعالی داشت. به عبارت دیگر ، اکثریت مردم ( البته بیشتر در شهرها که جنب و جوش سیاسی زیادی وجود داشت ) مصدق را تحسین میکردند ، ولی غالباً از نقش تماشاکرترتر نمیرفتند. زیرا درکی انتزاعی از جنبش داشتند که برای تبدیل آنها به بازی گران مستقل میدان سیاست کافی نبود . باید توجه داشت که ملی شدن نفت ، یعنی شعار اصلی حکومت مصدق ، با وجود اهمیت تعیین کننده آن در اقتصاد ملی و ساختار سیاست ایران ، نمیتوانست تغییر بی واسطه ، سریع و ملموسی در زندگی روزمره اکثریت مردم عادی به وجود بیاورد. در آن موقع نفت حتی به عنوان منبع سوخت و انرژی در زندگی اکثریت مردم ایران جایگاه امروزی را نداشت. اما مردم انبوهی از نیازها و خواست ها داشتند که اگر به میان کشیده میشدند ، ظرفیت های عظیمی آزاد میشد که میتوانست همه چیز را تغییر بدهد. مثلاً خواست های مهمی که شما در سؤال های تان روی آنها انگشت گذاشته اید ، میتوانستند اکثریت عظیم مردم ایران را هم چون فاعل و بازیگر سیاست ( و نه صرفاً تماشاگر آن ) وارد میدان بکنند. بعضی ها میگویند در آن گیرو دار حساس پیش کشیدن خواست های دیگر بهانه به دست دشمنان میداد و آنها را متحد تر و جری تر میکرد. چنین استدلالی قابل دفاع نیست . زیرا دشمنان مصدق احتیاجی به بهانه نداشتند. آنها به حد کافی به منافع شان آگاه و به حد کافی سازمان یافته و حتی متحد بودند. مثلاً بخش اعظم روحانیت با وجود همه اختلافاتی که با استبداد اول پهلوی داشتند ، بعداز شهریور ۱۳۲۰ از ترس جنبش نیرومند چپ ، به طرق مختلف به دربار نزدیک شده بودند. و اما دربار برای مقابله با مصدق هرچه در توان داشت به کار گرفته بود. مثلاً درست در روزهایی که قانون ملی شدن نفت در مجلس تصویب شد و شور و هم بستگی ملی در میان مردم به اوج خود رسید ، شاه با اعلام دو ماه حکومت نظامی در تهران با احساسات مردم به رویارویی برخاست. و امپریالیسم انگلیس هم که هشیار تر از آن بود که مصدق را نشناسد. به طور کلی ، اکثریت قاطع طبقه حاکم ایران آن روز یا مخالف مصدق بودند یا در بهترین حالت با تردید و نگرانی به سیاست های او میگریستند. بعلاوه ، همان طور که قبلاً اشاره کردم ، کسی که در پی اصلاحات ساختاری برای گذار به دموکراسی است ، دقیقاً با به هم زدن تعادل های سیاسی نگهدارنده وضع موجود ، خواه نا خواه وضع بی ثباتی به وجود میآورد. در چنین وضعیتی منطق اصلاحات و اصلاح گری نمیتواند با وضعیت مستقر یک سان باشد. به عبارت دیگر ، اصلاح گری در یک دموکراسی با اصلاح گری در دوره گذار به دموکراسی منطق و پویایی یکسانی ندارد. در دوره گذار به دموکراسی ، جریان اصلاح گر با تند پیچ هائی روبرو میشود که در طرح ها و اولویت هایش جا به جایی ایجاد میکنند. مصدق با تند پیچ های بزرگی روبرو بود و بنابراین میبایست خود را با پویایی صف آرائی های بزرگ سیاسی و طبقاتی انطباق میداد. پس در شرایط امروز ایران الگو قرار دادن استراتژی مصدق سر به بیراهه گذاشتن است ، نه صرفاً به این دلیل که شرایط امروز با آن دوره تفاوت های بسیار زیادی دارد و جامعه ایران با مسائل کاملاً متفاوتی روبرو است ؛ و نه فقط به دلیل این که اصلاح طلبی در شرایط امروز خواه ناخواه به معنای کنار آمدن با رژیم جهانی حاکم تقریباً در همه مسائل حیاتی است ؛ بلکه هم چنین به این دلیل که سازمان دهی مشارکت مستقل و فعال مردم درمیدان سیاست در آن نوع اصلاح گری جایی نداشت. در شرایط امروز هر تلاشی برای تأسیس دموکراسی تنها و تنها با پیش کشیدن خواست های مشخص اکثریت مردم و با تکیه بر مشارکت فعال وسازمان یافته آنها در پیکارهای سیاسی میتواند به نتیجه برسد. آنهایی که جز این میانیدیشند ، دیگر مصدقی هم نیستند ، بلکه دانسته یا ندانسته به بازیچه رژیم یا قدرت های خارجی تبدیل خواهند شد. کسی که اشتباه آزموده شده ای را دوباره میآزماید ، دیگر اشتباه نمیکند ، آگاهانه راه فاجعه را برمیزگردانند.

#### پاسخ به سؤال دوم

به نظر من مخالفت نکردن مصدق با سلطنت یکی از اشتباهات بزرگ او بود که هم خود او و هم مردم ایران هزینه سنگینی برای آن پرداختند. مخصوصاً در دوره نخست وزیر مصدق موقعیت های بسیار خوبی برای در افتادن با سلطنت به وجود آمد که عدم استفاده از آنها تاریخ مصیبت باری برای جنبش آزادی خواهی مردم ایران به بار آورد. اما امروز ( همان طور که شما به درستی یادآوری کرده اید ) " جمهوری خواهی یک واقعیت روشن و حتی تثبیت شده در جنبش آزادی خواهی مردم ایران است " و بنابراین بی تفاوتی به اصل جمهوریت ، تنها یک اشتباه نیست ، عقب نشینی از یک خواست بر حق تثبیت شده مردم ایران است که در یک انقلاب توده ای مطرح شد و مستقل از روحانیت طرف دار خمینی هم مطرح شد.

بعضی ها میگویند شکل حکومت اهمیت زیادی ندارد چرا که بعضی از بدترین دیکتاتوری ها جمهوری هستند و بعضی از دموکراسی ها سلطنتی ، اما حقیقت این است که پذیرش سلطنت به خودی خود محدود کردن دموکراسی است ، حتی در دموکراسی های کاملاً جا افتاده. زیرا دموکراسی پیش از هر چیز پذیرش اصل حاکمیت مردم و بنابراین ، انتخابی بودن و پاسخ گو بودن حکومت ها و مسؤولان حکومتی است ؛ در حالی که سلطنت یعنی گردن گذاشتن بر حق الهی کسی برای حکومت دائمی و موروثی بر مردم. بنابراین سلطنت حتی در دموکراسی های پادشاهی نیز یک نهاد بی ضرر و بی خاصیت نیست ، بلکه دژ محافظه کاری است و موج شکنی ارتجاعی در برابر پیشروی های مردم ، درست مانند کلیسا. تصادفی نیست که در تمام این نوع کشورها " دولت پشت پرده " و بسیاری از کثافت کاری های طبقه حاکم با پاسداری از سنت های سلطنتی ادامه میابد. مثلاً انگلیس که مهم ترین دموکراسی سلطنتی اروپا است ، از برکت سلطنت هنوز هم از داشتن یک قانون اساسی مکتوب یا حتی مجموعه مدونی از قوانین که در حکم قانون اساسی باشد، محروم است. در نتیجه اختیارات وسیعی که به طور سنتی به پادشاه تعلق داشته ، عملاً از طرف نخست وزیر اعمال میشود و او هر جا که بخواهد میتواند حتی پارلمان و هیأت دولت را دور بزند. نمونه های جالبی از این اقتدار سلطنتی نخست وزیر انگلیس در چند سال گذشته در ماجرای رسوایی های مربوط به جنگ عراق در رسانه های جهانی پخش شد که هر بار یک کمیسیون تحقیق از طرف خود نخست وزیر ( که در واقع مهم قضیه بود ) برگزیده شد و هر بار با شیوه هائی در خور کمیسیون های تحقیق کذائی جمهوری اسلامی همه ماجرا را ماستمالی کرد. نمونه جالب دیگری که دو سال پیش ، جان پیلجر ( روزنامه نگار نامدار و مبارز استرالیایی- انگلیسی ) در یک فیلم مستند مربوط به مجمع الجزایر دیه گو گارسیا ، روی آن انگشت گذاشت ، این بود که مردم دیه گو گارسیا که با یک طرح پنهانی و فریب کارانه از طرف دولت انگلیس که این جزایر اوقیانوس هند را به عنوان پایگاه نظامی به نیروی دریایی آمریکا اجاره داده است ) از سرزمین شان دزدیده شده و به موریس تبعید شده اند ، در پی یک دعوی حقوقی طولانی بالاخره در دادگاه عالی انگلیس به پیروزی قاطع دست مییابند ولی حکومت تونی بلر با استناد به اختیارات عهد بوقی پادشاه ، حکم دادگاه عالی انگلیس را لغاء میکنند! یعنی حتی در انگلیس سلطنت پوششی است که حکومت هر جا که لازم بدانند دولت قانون را بی اعتبار اعلام کند. حال ببینید چنین نهادی در خرابه های شرق که سنت دموکراسی ندارد ، چه هامیتواند بکند؛ آن هم در دست خاندانی که نزدیک به شصت سال سابقه زورگوئی و جنایت در این کشور دارد. در سال های اخیر بعضی از نه- نه دموکرات ها به کشف بزرگی در باره دموکراسی دست یافته اند و میگویند اصرار روی جمهوریت به معنای نفی حق انتخاب مردم است ، این مسأله را باید بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی ، از طریق مراجعه به آرای عمومی حل کرد. اما این ها با همین حرف شان نقداً یک رای خیلی روشن و قطعی مردم را نادیده میگیرند. زیرا مردم ایران در انقلاب ۵۷ به صورتی بسیار روشن و دموکراتیک به نفی سلطنت رای دادند ؛ نه در رفرا ندیم رسوای خمینی ، بلکه پیش از آن ، با راه پیمائی های میلیونی سراسری شان و با خون دادن های پرشورشان در شرایط حکومت نظامی های خود اعلیحضرت آریا مهر. یعنی در رفرا ندیم واقعاً آزاد که حتی شخص شاه نیز در ماه های آخر حکومت اش اعتراف کرد که صدای آن را شنیده است و به این ترتیب مشروعیت و حقانیت آن را پذیرفت. تردیدی نیست که مردم هر وقت اراده کنند میتوانند آن رای شان را پس بگیرند. چنین کاری هر چند اشتباه بزرگی خواهد بود ( مانند همان اشتباه فاجعه بار رای به جمهوری اسلامی ) ولی در هر حال ، دموکراسی یعنی پذیرفتن حق حاکمیت و حق انتخاب مردم ، حتی هنگامی که اشتباه میکنند. پس با توجه به آن رای آزاد مردم علیه سلطنت در انقلاب ۵۷ ، و تا زمانی که آن رای تاریخی از طرف خود مردم پس گرفته نشده است ، هر فرد معتقد به اصل حاکمیت مردم باید بپذیرد که مردم ایران سلطنت را رد کرده اند. بنابراین مسکوت گذاشتن جمهوریت است که نفی حق انتخاب مردم به حساب میآید و نه اصرار بر روی آن. بعلاوه پذیرش حق حاکمیت و انتخاب مردم با پذیرش نظرمردم از زمین تا آسمان فرق دارد ، اولی پیش شرط اولیه هر نوع دموکراسی است و دومی عوام فریبی و رباکاری. مثلاً اکثریت مردم

ممکن است نابرابری مرد و زن را به نجوی از انحاء تأیید کنند ؛ به برتری بعضی از نژاد ها یا اقوام معتقد باشند ؛ وجود طبقات و نابرابری طبقاتی را لازم بدانند یا حتی هم چنان به افسانه آفرینش ( آن گونه که مثلاً در تورات وقرآن آمده است ) باور داشته باشند. تردیدی نیست که هم صدا شدن با مردم در این گونه موارد دموکراسی نیست ، ضدیت های دموکراسی است. زیرا یکی از لوازم حیاتی دموکراسی مدرن دفاع از آزادی ها ست ، مخصوصاً دفاع از آزادی مخالفت با اکثریت که معمولاً به آسانی و با توجهات گوناگون در هر فرصتی قربانی میشود. بنابراین بهتر است پشت سر مردم خودمان را پنهان نکنیم و هر کس که اصل انتخابی و غیر مادام العمر و غیر موروثی بودن مسؤولیت های حکومتی را نالازم یا مفید میدانند ، به نام خودش ویا دلیل حرفش را بیان کند.

### باسخ به سؤال سوم

در حکومت مصدق نه فقط کاری در جهت از بین بردن نابرابری زن و مرد انجام نشد ، بلکه زیرنغوذ و فشار بعضی از متحدان مذهبی مصدق ، از جهتی حتی عقب نشینی هائی نیز صورت گرفت. مثلاً از سال های آخر حکومت رضا شاه تا دوره نخست وزیری مصدق مدارس کشور در سطح ابتدائی مختلط بودند و من خودم از آنهایی هستم که سال اول ابتدائی را در مدرسه مختلط خوانده ام . اما در سال دوم ، مدارس دخترانه و پسرانه از هم جدا شدند. و هنوز هم گاهی به حرف های خانم معلم بیچاره مان فکر میکنم که هرچند از طرف داران مصدق بود ، ولی با عصیانیتی عجیب این کار را ضربه ای بزرگ به آموزش کشور میدانست و این را با بچه های کوچک کلاس در میان میگذاشت. این نوع کارها محصول ائتلاف مصدق با امثال کاشانی ها بود که میدانیم بعداً در دوره رویارویی های حساس نیز به مصدق خیانت کردند. تردیدی نیست که جامعه ایران آن روز سنتی بود و هر حدی از دموکراسی در چنین جامعه ای خواه نا خواه تا حدی ذهنیت محافظه کارانه اکثریت مردم را منعکس میکند و حکومت منتخب و متکی به مردم نمیتواند به دآوری های آنها بی اعتنا باشد. اما فراموش نکنیم که نیروهای دیگری هم بودند که میتوانستند نفوذ دستگاه مذهب را خنثی کنند. اگر مصدق به جنبش های پیشرو مردمی توجه میکرد ، و حتی با پشتیبانی از خواست های زنان بیدار و پیشرو آن روز بعضی از خواست های آنها را پیش میکشید ، مسلماً توفان بزرگی در میان زنان ایران برمیانگیخت و میتوانست نفوذ محافظه کاران مذهبی را گام به گام درهم بشکند. فراموش نکنیم که در ایران آن روز فقط نفوذ آیت الله ها و آدم خواران "فدائیان اسلام" مطرح نبود ، " سازمان زنان دموکرات" حزب توده و در مقیاسی کوچک تر، سایر سازمان های زنان پیشرو هم وجود داشتند و واقعاً خود را نشان میدادند. چنین سازمان هائی با سیاست هائی سنجیده میتوانستند نفوذشان را گسترده تر سازند و یک جنبش زنان بسیار نیرومند به وجود بیاورند . اما ائتلاف مصدق با بخشهای از روحانیت در جنبش آزادی و برابری خواهی مردم ایران شکاف میانداخت. و اما امروز که ایران مخصوصاً در مقابله با جمهوری اسلامی یکی ازچاپک ترین جنبش های بیداری زنان دنیای پیرامونی را میپروراند ، در صورتی میتواند به برابری زن و مرد دست یابد که فقط به اعلام برابری در روی کاغذ و در سطح حقوقی بسنده نکند و برای درهم شکستن بنیاد های مرد سالاری ، تمام لایه های اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی را شخم بزند. چنین کاری تنها با یک جنبش مستقل ، سازمان یافته و به راستی توده ای زنان ، شدنی است. مسأله برابری زن و مرد مهم تر از آن است که در سطح داد و ستد های سیاسی حل شود. و فراموش نباید کرد که قاعدتاً مردان همان طور میتوانند دلواپس حقوق زنان باشند که سرمایه داران دلواپس حقوق کارگران.

### باسخ به سؤال چهارم

در آن دوره بیش از هفتاد در صد جمعیت ایران در روستاها زندگی میکردند و اکثر آنها رعیت محسوب میشدند و عملاً در مقابل اربابان و قلدراهای محلی از حقی برخوردار نبودند. و اگر مصدق با دست زدن به اصلاحات ارضی نظام ارباب- رعیتی را زیر حمله میگرفت، نه تنها جنبش توده ای فعال و بسیار نیرومندی را به حمایت از خود به میدان میآورد و واقعاً صحنه سیاست ایران را زیر و رو میکرد ، بلکه میتوانست ستون فقرات طبقه حاکم آن روز ایران را درهم بشکند. فراموش نباید کرد که در ایران آن روز نه فقط زمین داران ( که بخش اعظم طبقه سیاسی را هم تشکیل میدادند ) بلکه هم چنین دربار و تمام رده های بالای روحانیت به نظام ارباب - رعیتی تکیه داشتند. اما مصدق در این زمینه تنها به تدوین قانون مسخره ای بسنده کرد که اربابان را به صرف ۲۰ درصد بهره مالکانه در روستاها ملزم میکرد. در حالی چنین طرحی صرف نظر از این که تغییری در نظام بهره کشی حاکم به وجود نمیآورد ، با توجه به ساختار قدرت در آن موقع ، اصلاً قابل اجرا نبود. و به فرض محال حتی اگر به اجرا گذاشته میشد، در بهترین حالت ۲۰ درصد مورد نظر میان خود مالکان و امنیه ها و قلدراهای محلی حیف و میل میشد .

البته باید به یاد داشته باشیم که تنها مصدق نبود که به آزادی دهقانان بی اعتنا ماند، حتی حزب توده نیز نقش دهقانان را جدی نگرفت و باوجود بعضی تلاش های فعالان حزب در سطوح محلی ، این حزب عمدتاً یک سازمان سیاسی شهری شور باقی ماند. کسانی که میگویند شرایط برای اصلاحات ارضی هنوز در آن هنگام مساعد نبود ، کافی است به یاد بیاورند که فقط یک دهه بعد از مصدق ، شاه ( با پشتیبانی آمریکا ) به چنین کاری دست زد ؛ البته برای محکم تر کردن رژیم دیکتاتوری . و یک بار دیگر معلوم شد که اگر جنبش دموکراسی نتواند تغییر ملموسی در زندگی اکثریت مردم به وجود بیاورد ، دشمنان دموکراسی میتوانند با راه اندازی اصلاحاتی کنترل شده ، زیر پای آن را خالی کنند.

### باسخ به سؤال پنجم

همان طور که گفته اید ، حکومت مصدق برنامه مشخصی برای حمایت از کارگران نداشت ، هرچند جنبش کارگری ایران بیش از هر نیروی دیگری حمایت از جنبش دموکراسی و طرح ملی شدن نفت به میدان آمد. اما مسأله این است که حتی امروز هم بعضی از ملی گرایان و نئزیسیاری از مدعیان دیگر دموکراسی خواهی گمان میکنند با بی اعتنائی به نیازها و خواست های کارگران میشود در این کشور به دموکراسی دست یافت. واین در حالی است که اکنون کارگران و نیمه کارگران و زیر کارگران در شهر و روستا اکثریت قاطع جمعیت ایران را تشکیل میدهند. توجه داشته باشید که من از مفهوم وسیع طبقه کارگر ، یعنی از همه مزد و حقوق بگیرانی که جز فروش نیروی کارشان امکان دیگری برای امرار معاش ندارند و هم سرنوشت های آنان ، صحبت میکنم و نه فقط از کارگران بخش صنعت. تصادفی نیست که بسیاری از ملی گراها وقتی از مبارزات مردم سخن میگویند، در بهترین حالت فراتر از جنبش دانشجویی چیزی نمیبینند. به عبارت دیگر ، در مقایسه با دوره مصدق خیلی ها به عقب تر برگشته اند. اما تجربه شکل گیری دموکراسی در همه جا نشان میدهد که دموکراسی در متن پیکارهای مردم برای بهبود شرایط مادی زندگی شان پی ریزی میشود و نه با بی اعتنائی به این پیکارها. و باز همه این تجارب نشان میدهند که در دنیای امروزی جنبش کارگری نیروی تعیین کننده در پی ریزی و پایداری دموکراسی است و هر افقی در قدرت تشکیلاتی این جنبش بلافاصله به تضعیف و عقب نشینی دموکراسی میانجامد ، حتی در کشورهائی که سنت های قدیمی و جا افتاده دموکراتیک دارند.

### باسخ به سؤال ششم

بی اعتنائی به نابرابری ملی و حقوق ملیت های محروم کشور همیشه یکی از بزرگ ترین ضعف های ملی گرایان ایران بوده است و مصدق نیز متأسفانه از این قاعده مستثنی نبود. در آن دوره مسأله ملی را ابداع خائنه کمونیست ها و اتحاد شوروی برای متلاشی کردن ایران قلمداد میکردند . تردیدی نیست که وابستگی بسیاری از رهبران حزب توده به اتحاد شوروی بزرگ ترین ضعف آن حزب بود و در متلاشی کردن آن و ضربه زدن به جنبش چپ ایران نقش تعیین کننده ای داشت. اما فراموش نباید کرد که نه اکثریت فعالان حزب توده دست نشانده های شوروی بودند و نه مسأله ملی در ایران ابداع کمونیست ها بود. اکنون سال ها پس از فروپاشی اتحاد شوروی میتوان دید که مسأله ملی در ایران از بین نرفته ، بلکه در مقایسه با پیش بسیارحادثر شده است و اکثر فعالان آن نیز دیگر متعلق به چپ نیستند. اما هنوز هم اکثر ملی گرایان ایران ( و البته نه تنها آنها ) زندانی ذهنیت خود هستند و منکر وجود ملیت های مختلف در این کشور.

باید به یاد داشته باشیم که دموکراسی در ایران ، مانند هر کشور چند ملیتی دیگر ، بدون پذیرش حقوق دموکراتیک ملیت های مختلف ، همیشه سرابی فریبنده باقی خواهد ماند که تشنگان جان به لب رسیده را به سوی خود میکشد ولی هر بار جز سرخوردگی و درماندگی بیشتر چیزی به آنها نمیدهد. مگر ممکن است مردم ایران از دموکراسی و آزادی های بنیادی برخوردار باشند ولی نیمی از جمعیت حتی از حق آموزش به زبان مادری شان محروم باشند و هم چنان ساکت بمانند؟ بعضی ها که ظاهراً میخواهند واقع بینی و دور اندیشی خودشان را به نمایش بگذارند ، میگویند با آموزش به زبان مادری مخالف نیستند اما تجزیه طلبی را تحمل نمیکند. ولی اینها نیز طبیعت انفجار آمیز مسأله ملی را درنیافته اند. زیرا اولاً پذیرش دموکراسی در مسأله ملی جز پذیرش حق تعیین سرنوشت ملی ( به بیان روشن تر) حق جدائی ، معنائی ندارد. دموکراسی ملی بدون حق جدائی به این میماند که آزادی بیان کسی را بپذیرید ، به شرط این که هرگز حق مخالفت با شما را نداشته باشد. ثانیاً پذیرش حق آموزش به زبان مادری بدون پذیرش حق تعیین سرنوشت ملی ، عملاً تقویت جدائی طلبی است. زیرا آموزش به زبان مادری خواه ناخواه آگاهی ملی را

برمیانگیزد ، درست در حالی که محرومیت از حق تعیین سرنوشت ملی ، جدائی را با جاذبه میوه ممنوعه میارید.

بهترین، کم خرج ترین و متمدانه ترین راه دفاع از موجودیت و یک پارچگی ایران پذیرش دموکراسی و عمق دادن به دموکراسی است . معنای این کار در مسأله ملی دفاع از اتحاد دواطلبانه ملیت های ایران و پذیرش برابری آنها در همه حوزه هاست. در دنیا امروز تقویت همبستگی ملیت ها تنها بر بنیاد منافع مشترک و هم سرنوشتی آنها ممکن است. نگرانی از تجزیه طلبی نگرانی بی جانی نیست. تجزیه ایران بی تردید مصیبت بزرگی خواهد بود که نفرت های قومی گسترده و خون ریزی ها و توحش های هولناکی را دامن خواهد زد و شانسی دموکراتیزه شدن را در همه بخش ها برای زمانی دراز از بین خواهد برد. ناسیونالیسم قومی یکی از بدترین شکل های تاریک اندیشی است که بلاهت توده ای بیار می آورد و بنابراین ، با دموکراسی سرسازگاری ندارد. اما انکار حق تعیین سرنوشت ملی به خاطر ترس از تجزیه کشور به خودکشی از ترس مرگ میماند. ما محکوم هستیم که با پی ریزی بنیادهای یک ملت مدنی در این کشور به مقابله با ناسیونالیسم قومی برخیزیم. وگرنه به توده رخناله ها تبدیل خواهیم شد که امثال مایکل لدین ها برای مان " نقشه راه " تهیه خواهند کرد.

### پاسخ به سؤال هفتم

بزرگ ترین نقطه قوت مصدق و میراثی که او را به یکی از ماندگارترین چهره های تاریخ ایران تبدیل کرده است ، دفاع او از حق حاکمیت ملی مردم ایران در مقابل قدرت های خارجی و مخصوصاً امپریالیسم انگلیس بود. جنبش ملی سازی نفت ایران احتمالاً نخستین جنبش بزرگ جهان سوم علیه استعمارنو بود و به بسیاری از جنبش های بعدی الهام بخشید. فراموش نباید کرد که نقش مصدق در شکل گیری این جنبش تعیین کننده بود. او هنگامی به این کار برخاست که بسیاری از سیاستمداران ایران گمان میکردند بدون توجه به منافع قدرت های بزرگ هیچ کاری در این کشور ممکن نیست و حتی بزرگ ترین حزب چپ کشور آشکارا به طرف داری از دادن امتیاز نفت شمال به اتحاد شوروی یقه درانی میکرد.

به نظر من ، هنوز هم همه مدافعان و مبارزان حق حاکمیت مردم ایران ناگزیرند از کار بزرگ او الهام بگیرند ؛ با این تفاوت که امروزه مبارزه با امپریالیسم با مسائلی بسیار پیچیده تر از دوره مصدق روبروست و باید در شرایطی یک سره متفاوت با آن روز پیش برود. اولین مسأله ما این است که وجود رژیم منحوس جمهوری اسلامی در دوره ای بیش از یک چهارم قرن ، در ذهن بسیاری از ایرانیان ، ضدیت با امپریالیسم را با تاریخ اندیشی و استبداد مذهبی مترادف کرده است. مسأله دیگر این است که امروزه امپریالیسم بسیار بیشتر و همه -جانبه تر از زمان مصدق با نظام سرمایه داری درهم تنیده شده است و بنابراین با شیوه هائی بسیار ظریف تر از گذشته در تاروپود جوامع راه مییابد. و بالاخره سومین و شاید مهم ترین مسأله مبارزه ضد امپریالیستی این است که سرمایه داری تمام جوانب زندگی اجتماعی ما را تسخیر کرده و ساختار اجتماعی و طبقاتی جامعه ما در مقایسه با دوره مصدق ، کاملاً دگرگون شده است. با توجه به مجموعه این تغییرات ، امروزه مبارزه علیه امپریالیسم و برای حق حاکمیت ملی ، بدون مبارزه علیه سرمایه داری ( خواه وابسته باشد یا ملی ) و قدرت سیاسی پاسدار آن ( خواه خودی باشد یا بیگانه ) و بدون مبارزه برای دموکراسی فعال و مشارکتی برای برپائی نظام شهروندی برابر همگانی ، به جانی نمیرسد. سازمان دهی مبارزه ای با این مختصات بیش از هر چیز به سازمان دهی طبقه کارگر و همه زحمتکشان و محرومان هم سرنوشت با آن وابسته است.

تصادفی نیست که بسیاری از ملی گرایان ما منطق مبارزه ضد امپریالیستی امروزی را نمیفهمند و هم چنان به سرنوشت و مبارزات کارگران و زحمتکشان ، یعنی اکثریت عظیم جمعیت کشور ، بی اعتنائی نشان میدهند و بعضی از آنها حتی به ضد امپریالیسم مصدقی هم پشت میکنند و برای رسیدن به دموکراسی در ایران ، به کرامات قدرت های امپریالیستی دخیل می بندند. آیا میشود مصدقی بود و خواهان مثلاً محاصره اقتصادی کشور شد ، محاصره ای که مسلماً نتوانش را مردم ایران خواهند پرداخت . آیا میشود مصدقی بود و بمباران نیروگاه های ایران توسط اسرائیل را برای دموکراسی مفید دانست؟!

پایان

### \* پیوندها \*

سر دبیر : آرش کمانگر

[arash.k@rahekargar.net](mailto:arash.k@rahekargar.net)

روابط عمومی سازمان

[public@rahekargar.net](mailto:public@rahekargar.net)

تلفن عمومی سازمان

49 -40 -6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

[www.radiobarabari.net](http://www.radiobarabari.net)

سایت راه کارگر

[www.rahekargar.net](http://www.rahekargar.net)

سایت اتحاد چپ کارگری

[www.etehadchap.com](http://www.etehadchap.com)

سایت رادیو صدای کارگران ایران

[www.sedayekargaran.com](http://www.sedayekargaran.com)

نشر بیدار

[www.nashrebidar.com](http://www.nashrebidar.com)

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند .

## نکاتی درباره حرکت کارگران شرکت واحد

### حشمت محسنی

برخی از رویدادها در جنبش کارگری وجود دارند که یک نقطه عطف را نشان می‌دهند و از اهمیت برجسته برخوردارند. نقطه عطف بودن این رویدادها در جنبش کارگری نباید به این معنا فهمیده شود که آنها می‌توانند تعادل قوا را تغییر دهند؛ بلکه گاهی اوقات نشانه این نکته‌اند که در همان توازن قوای موجود، پیشروی حرکت می‌تواند گام اولیه در راستای تغییر توازن قوا به شمار رود. این لحظه از نبرد کار و زحمت با سرمایه، الزاما به معنای پیروزی جنبش کارگری نباید تلقی شود و بنا به همین دلیل گاهی اوقات پلیس سیاسی دشمن این لحظه را بهتر در می‌یابد و با تمام قوا تلاش می‌کند از پیشروی جنبش کارگری جلوگیری به عمل آورده و تعادل قوا را در همان وضع قبلی نگه دارد. نمونه‌های مشخص این وضعیت در جنبش کارگری ایران را می‌توان در حرکت کارگران ذوب آهن در سال 63، حرکت کارگران کفش ملی در سال 66 و حرکت سراسری نفت‌گران در سال 75 مشاهده کرد. همه حرکت‌های یاد شده مصاف و صف‌آرایی مهمی را بین جنبش کارگری و رژیم اسلامی نشان می‌دادند. هر یک از این حرکت‌ها از ده‌ها اعتصاب و اعتراض کارگری در بخش‌های حاشیه‌ای، از اهمیت بیشتری در موقعیت سیاسی آن لحظه برخوردار بودند. اما اهمیت این حرکت‌ها در چه چیز نهفته بود؟ اهمیت این حرکت‌ها در این نکته نهفته بود که کارگران یک رشته اقتصادی استراتژیک در یک لحظه سیاسی مشخص دست به حرکت زده و جدا از این که خود بدان آگاه بوده یا نه، به طور مستقیم یا رژیم به چالش می‌پرداخت. این بخش‌های استراتژیک البته در این یا آن کشور متناسب با ساختار آن جامعه با هم فرق دارند. حرکت کارگران شرکت اتوبوس‌رانی را به این معنا باید یک نقطه عطف به شمار آورد. این حرکت به خاطر اختلالی که در ساختار و شبکه ارتباطی پایتخت می‌تواند ایجاد کند و به خاطر این که اولین تشکل توده‌ای کارگری را پی‌ریزی می‌کند باید یک نقطه عطف در حرکت‌های کارگری 27 سال گذشته به شمار آورد. از این رو باید جوانب مختلف این حرکت مورد بررسی قرار گیرد و با حوصله و دور از برخورد احساسی به آن مورد نقد قرار گیرد. من به خاطر فقدان مدارک لازم در این باره نمی‌توانم اظهار نظر قطعی کنم ولی نگرانی و دغدغه فراوان انسان را می‌دارد که سئوال‌هایی را در پیوند با این حرکت مطرح کند. شکل‌گیری سندیکای شرکت واحد رعیدی در آسمان بی‌ابر نبود بلکه باید آن را محصول تلاش و فعالیت مرحله معینی از تکاپو و حرکت جنبش کارگری به شمار آورد. شرایط فلاکت‌باری که کل کارگران و زحمتکشان کشورمان در آن به سر می‌برند به یک معنا شرایط مساعد برای پی‌ریزی و بنای تشکل‌های کارگری را فراهم آورده است. شکل‌گیری تشکل‌های سازمانده نظیر کمیته پیگیری، کمیته هماهنگی، هیات موسسان سندیکاها، اتحاد کمیته‌های کارگری، اتحاد بیکاران... دقیقا پاسخی بودند به این میرم‌ترین نیاز کارگران در شرایط کنونی. شکل‌گیری این نهادها در متن فعالیت و تکاپو درونی خود جنبش کارگری و شرایط مساعد سیاسی بعد از 2 خرداد 76، در نتیجه برانگیختگی مردم از یک سو و شکاف درون بالایی‌ها از سوی دیگر فضای مناسبی را به وجود آورده بود که این نهادها ثمره و میوه آن به شمار می‌آیند. در همین راستا شکل‌گیری سندیکای شرکت واحد اما یک فراز بالاتر از سازمانیابی را نشان می‌داد. آنها پیشگام مبارزه برای برپایی تشکل در شرایط سخت فاشیستی بودند آن‌ها علیرغم غیرقانونی بودن سندیکا توانستند به طور سنجیده آجر به آجر آن را پی‌ریزی نمایند؛ آنها در شرایط دشمنی آشکار خانه کارگر و شوراهای اسلامی و در جلوی شاخک‌های پلیسی رژیم به معنای واقعی کلمه تشکل مستقل به پا کردند. آنها با برگزاری مجمع عمومی، با تدوین اساسنامه، با دائر کردن کلاس آموزش سندیکایی، با صدور کارت عضویت،... به معنای واقعی سندیکای توده‌ای بنا کردند. واقعی بودن سندیکا از همان لحظه‌ی تولد، خشم و واکنش دشمنانه نهادهای کارگری رژیم را برانگیخت و از همان ابتدا اقدام‌ها و تدابیری برای نابودی این تشکل توسط ایادی رژیم اتخاذ شده بوده‌اند. حمله به رهبران سندیکا در اتحادیه خبازان، بریدن زبان اسانلو، دستگیری برخی از اعضای هیات مدیره سندیکا، از جمله اقدام‌های رژیم و نهادهای کارگری آن علیه سندیکا بوده است. در این مقاله من به فرازهای مهم مبارزه کارگران شرکت واحد با رژیم اسلامی اشاره می‌کنم، سپس درون‌مایه سیاست رژیم را مورد بررسی قرار می‌دهم. آنگاه به مدل سندیکای شرکت واحد می‌پردازم و در انتها به تاکتیک مقابله با سیاست رژیم اشاره می‌کنم. پس بگذارید به فرازهای مهم حرکت کارگران شرکت واحد نگاهی بیافکنیم. این فرازها به طور دقیق و از نظر زمانی توسط سرویس کارگران نشریه نامه تنظیم شده و به خوبی به حوادث مهم اشاره می‌کند.

### روز شمار اعتصاب

## سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

\* کارگران سندیکالیست شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه با اعلام اعتصاب برای آزادی "منصور اسانلو"، رییس هیات مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد و احیای پیمان دسته‌جمعی شرکت واحد به میدانی رفتند که در پایان روز، حاصل کار تنها بازداشت پانصد تا هفتصد نفر از کارگران بود و تعویق دوباره مطالبات کارگران. شنبه، 8 بهمن 1384 چنین پایان یافت.

### یک پلیدی بلند برای سندیکا:

\* سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، از ابتدای تشکیل با دشواری‌های بسیاری روبه‌رو شد. فشار به رهبران سندیکا، حمله به دفتر سندیکا و شیشه‌شکستن و زبان‌بردن و گونه‌بردن، بازداشت اعضای هیات مدیره سندیکا و برخوردهای خشن با اعتصاب‌های آرام سندیکایی تا آنجا پیش رفت که صبح طولانی‌ترین شب سال، منصور اسانلو، ابراهیم مددی، منصور حیات‌غیبی، عباس نژدکودکی، رضا ترازوی، علی زادحسین و غلامرضا میرزایی که همگی از اعضای هیات مدیره سندیکا بودند بازداشت شدند. مأموران ضمن بازرسی منازل، اسناد سندیکایی و کامپیوترهای شخصی بازداشت‌شدگان را با خود بردند. این بازداشت‌ها با حکمی به امضای قاضی محدث انجام گرفت. آنچه در حکم بازداشت رهبران سندیکایی آمده بود اقدام به تشکیل سندیکای غیرقانونی و تلاش برای برهم زدن نظم عمومی از طریق اعتصاب بوده است.

\* اسانلو همان‌روز به زندان اوین منتقل شد و دیگران در بازداشتگاه وزارت اطلاعات ماندند. "سعید تریان" یکی از اعضای هیات مدیره سندیکا، روز شنبه 3 دی اعلام کرد: "در اعتراض به این دستگیری‌ها، رانندگان اتوبوس‌ها قصد دارند از ساعت 5 صبح یکشنبه دست از کار بکشند و جلوی مناطق شرکت واحد تجمع کنند". بنابر اطلاعیه‌ای که از سوی جمعی از کارکنان مناطق ده‌گانه‌ی شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و اتوبوس برقی صادر شد، کلیه کارکنان شرکت واحد اتوبوسرانی تهران اعم از رانندگان، کارمندان اداری و کارگران تعمیرات، با درخواست آزادی بدون قید و شرط هشتاد نفر از نمایندگان بازداشت‌شده سندیکای اتوبوسرانی، از روز یکشنبه دهم دی‌ماه تا آزادی نماینده‌های سندیکا، اعلام اعتصاب نامحدود کرده و از به حرکت درآوردن اتوبوس‌های شرکت واحد و اتوبوس‌های برقی تهران خودداری کردند.

\* یکشنبه گرچه خبر آزادی همه بازداشت‌شدگان به‌غیر از اسانلو منتشر شد اما بر اساس اعلام قبلی، جمعی از رانندگان اتوبوس در تهران دست به اعتصاب زدند. خبرگزاری مهر در همین روز از ترافیک سنگین در شهر تهران، به‌خصوص نیمه‌ی جنوبی شهر خبر داد و از جابه‌جایی مسافران توسط اتوموبیل‌های شخصی و حتی ماشین‌های پلیس. مناطق 1 و 4 و 6 اتوبوسرانی، شامل میدان تجریش و حسن‌آباد، و خیابان ولی‌عصر از تقاطع انقلاب به سمت جنوب و غرب تهران، آریاشهر و جنت‌آباد، مراکز بودند که اعتصاب در آنها نمود بیش‌تری داشت. بازداشت‌شدگان با وجود این که حکم آزادی آنها صادر شده بود تا روز چهارشنبه، 7 دی در زندان ماندند و با ادامه‌ی اعتصاب رانندگان، از زندان آزاد شدند و اعتصاب موقتاً پایان یافت. منصور اسانلو تنها سندیکالیستی بود که همچنان در زندان باقی ماند.

\* آغاز اعتصاب رانندگان در یکشنبه 4 دی‌ماه؛ فعالان اجتماعی و سیاسی حمایت خود را از خواسته‌های رانندگان سندیکالیست اعلام کردند. دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف نشریه‌ای را با عنوان "پایتخت بدون اتوبوس" بین دانشجویان پخش کردند، دانشجویان دانشگاه علامه طباطبایی، بوستراهایی در حمایت از سندیکا بر در و دیوار دانشگاه جیباندند و دانشجویان دانشگاه امیرکبیر نیز برکه‌هایی که حاوی خبرهای اعتصاب بود بین دانشجویان پخش کردند. انجمن اسلامی دانشگاه صنعتی سهند تبریز و جمعی از دانشجویان دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی نیز بیانیه‌هایی در حمایت از اعتصاب صادر کردند.

\* در میان تشکل‌ها نیز هیات‌های موسسان سندیکاهای کارگری، کانون نویسندگان ایران، حزب ملت ایران، سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی و کانون ویلاگ‌نویسان ایران، با انتشار بیانیه‌های حمایت‌آمیز اعتراض خود را به بازداشت رهبران سندیکا اعلام کردند. کانون نویسندگان در بیانیه‌ی خود نوشته بود: "کانون نویسندگان ایران به حکم شرافت و آزادی اندیشه و بیان و به پاس مسؤولیت قلم در برابر حقوق فردی و اجتماعی، پیش از این نیز آزار اعضای سندیکا را محکوم و با آن‌ها همدردی کرده بود. اکنون باز دیگر شاهد همان برخوردهای ضدانسانی با ستم‌دیدگان هستیم. این‌گونه رفتارهای ضدآزادی و سرکوب‌های حساب‌شده و حذقی علیه حق تشکل و آزادی بیان در کشور ما، با هیچ‌یک از موازین انسانی سازگاری ندارد، ما را نیز همانند دیگر تشکل‌های آزاد و مستقل به شدت نگران کرده است." و سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی نیز لایحه‌ی تند انتقادش را به‌سوی کسانی نشان‌رفته بود که به نوشته‌ی این بیانیه مدعی دموکراسی و

حقوق بشر هستند ولی در مقابل بازداشت سندیکالیست‌ها سکوت کرده‌اند.

\*درحالی که کنگره‌ی اتحادیه‌های کارگری بریتانیا و کنگره‌ی کار کانادا از آن‌سوی مرزها اعلام کردند که در کنار کارگران اعتصابی شرکت واحد ایستاده‌اند، در داخل کشور نیز بیانیه‌ای با 333 امضا صادر شد که در آن آزادی تشکلیابی کارگران و احیای حقوق کارگران خواسته شده بود. در این بیانیه تأکید شده بود: "ما خواستار ادای به تکلیف و عمل به شعارهای دولتی هستیم که مدعی رفع محرومیت و تبعیض و اجرای عدالت و ستیز با ظلم است و توجه و برآوردن خواسته‌ها و مطالبات رانندگان اتوبوسرانی تهران را محک مناسبی برای صدق و کذب این ادعاها می‌دانیم."

\*در روز 11 دی‌ماه کارگران سندیکایی در دیداری با "محمدباقر قالیباف" خواستار آزادی منصور اسانلو، برکناری نوریان مدیر عامل شرکت واحد و احیای پیمان دسته‌جمعی شدند. قالیباف نیز قول‌داد هم‌همی تلاشش را برای اجرایی‌شدن خواسته‌های کارگران انجام دهد.

\*گرچه نوریان برکنار شد اما منصور اسانلو، رییس هیأت مدیره‌ی سندیکای کارگران شرکت واحد همچنان در زندان ماند و قدمی هم برای احیای پیمان‌های دسته‌جمعی برداشته نشد. به همین دلیل بود که چهارم بهمن‌ماه سندیکا با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد سندیکالیست‌های شرکت واحد بار دیگر از روز شنبه 8 بهمن دست از کار خواهند کشید و تا زمانی که منصور اسانلو آزاد شود، سندیکای کارگری به رسمیت شناخته شود و انعقاد پیمان دسته‌جمعی ششم اجرایی شود دیگر پشت فرمان اتوبوس‌هایشان نمی‌نشینند.

\*در پی صدور این بیانیه روز پنج‌شنبه 6 بهمن، چندنفر از اعضای هیأت مدیره‌ی سندیکا تلفنی به دادگاه انقلاب احضار و پس از 14 ساعت بازجویی، همگی ساعت 23 شب به زندان اوین منتقل شدند. ابراهیم مددی، سعید تریان، منصور حیات‌غیبی، سید داوود رضوی، رضا تراز، عباس نژادکودکی و علی زادحسین افرادی بودند که برای جلوگیری از انجام اعتصاب 8 بهمن بازداشت شدند. جمعه صبح، پنج نفر دیگر از اعضای سندیکا ناصر غلامی دبیر سندیکا، غلام خوش‌مرام، احمد مرادوند، محمود هژبری و خانی نیز بازداشت شدند. تاریکی جمعه شب 7 بهمن، همزمان شد با هجوم مأموران به خانه‌ی کارگران سندیکایی و بازداشت همسران تریان، حیات‌غیبی، رضوی و یعقوب سلیمی.

8 بهمن در تاریخ ثبت شد:

\*صبح 8 بهمن خیابان‌های تهران آبدار بود که فصل نوینی را در جنبش سندیکایی ایران گشود. از دقایق آغازین اعتصاب رانندگان شرکت واحد، نیروهای امنیتی و انتظامی به رانندگان اعتصابی حمله کردند و در صورت مشاهده‌ی کوچک‌ترین مقاومتی سندیکالیست‌ها را بازداشت کردند. از هزارویانصد کارگر اعتصابی بیش از پانصد نفر بازداشت شدند. عوامل حکومتی با اتوبوس‌هایی که از این‌راه‌ها نهداها بیرون آورده بودند، تلاش می‌کردند با جابه‌جایی مردم از گسترش اخبار اعتصاب جلوگیری کنند. 14 نفر از دانشجویانی که برای اعلام همبستگی با کارگران به یکی از مناطق رفته بودند نیز بازداشت شدند، در میان این افراد سعید حبیبی عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت، مجید اشرف‌نژاد دبیر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه رجاوی و عابد توانچه عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه امیرکبیر حضور داشتند. پس از سرکوب اعتصاب، سندیکا در بیانیه‌ای اعلام کرد: "امروز شنبه هشتم بهمن‌ماه اعتصاب ما رانندگان و کارکنان شرکت واحد برای آزادی دوستان دربند و برای گرفتن خواسته‌های اولیه‌مان باز هم با باتوم و دستگیری صدها نفر دیگر از جمله افراد خانواده‌های تعدادی از ما پاسخ گرفت. برخی از رانندگان زحمت‌کش را به زور کتک مجبور به‌کار کردند و اتوبوس‌های بسیاری را هم با رانندگان دیگری به‌کار انداختند ... ما برای گرفتن حق و حقوقمان از پای نمی‌نشینیم و از شما مردم شریف و آزاده‌ی تهران و همه‌ی ایران و سازمان‌های کارگری بین‌المللی انتظار داریم که از ما حمایت کنید. در تمام این مدت ما به حمایت و همبستگی شما تکیه داشته‌ایم و اکنون که چنین بی‌رحمانه به ما هجوم آورده‌اند فقط با حمایت قوی‌تر و گسترده‌تر شما می‌توانیم حقوقمان را بگیریم."

\*11 بهمن، سندیکا با صدور بیانیه‌ی دیگری به‌شدت به قالیباف شهردار تهران، تاخت و اعلام کرد که او برخلاف وعده‌هایش در دیدار با کارگران سندیکایی، نه تنها قدمی در جهت منافع کارگران برداشته است بلکه با تأیید رفتار نیروهای امنیتی عملاً خلف‌وعده کرده.

\*چهارشنبه 12 بهمن خانواده بازداشت‌شدگان سندیکایی مقابل دادگاه انقلاب رفتند تا خواهان آزادی کسانشان شوند ولی هیچ پاسخی به ایشان داده نشد. در روزهای پس از اعتصاب، یعقوب سلیمی از اعضای هیأت مدیره‌ی سندیکا که همسرش بازداشت شده بود، خودش را معرفی کرد تا همسرش از زندان آزاد شود. همچنین حسن محمدی در منزل مادر بیمارش و ابراهیم گوهری مسؤول هیأت حل اختلاف هنگام مذاکره برای به‌کار برگرداندن کارگران آزادشده‌ی اخراجی بر سر کار، بازداشت شدند. غلامرضا میرزایی مسؤول کمیسیون روابط عمومی سندیکا اعلام کرد کارگرانی که آزاد شده‌اند در واقع اخراج شده محسوب می‌شوند و کارفرما از پذیرفتن آن‌ها بر سر کار خودداری می‌کند.

\*گرچه دانشجویان زندانی پس از 24 ساعت آزاد شدند اما امروز کارگران سندیکایی شکایتی را به سازمان جهانی کار تسلیم کرده‌اند و همسران کارگران بازداشتی در نامه‌ای برای عفو بین‌الملل خواهان آزادی همسرانشان شدند.

\*پس از بازداشت سراسری کارگران سندیکایی و برخورد قهرآمیز با اعتصاب کارگران انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های شیراز و علوم پزشکی، خواجه نصیر تهران، چمران اهواز، علامه طباطبایی، پلی‌تکنیک، صنعتی شریف، رجاوی، دانشگاه صنعتی سهند تبریز، دانشگاه تربیت معلم آذربایجان، دانشگاه پیام نور تبریز، کانون وحدت اسلامی دانشجویان دانشگاه آزاد تبریز، تشکل آرمان دانشجویی دانشگاه آزاد تبریز و دانشکده‌های علوم اجتماعی و هنر دانشگاه تهران، بیانیه‌هایی در حمایت از کارگران زندانی صادر کردند.

\*دفتر تحکیم وحدت نیز در بیانیه‌ای نوشت: "با مهرورزی، کارگران و دانشجویان را بازداشت می‌کنند و شب‌هنگام به خانه‌هایشان حمله می‌کنند و با ایجاد رعب و وحشت در خانواده‌ی آن‌ها، همسرانشان را نیز بازداشت می‌کنند. به‌راستی، داشتن سندیکا و اعتراض به مشکلات معیشتی، آن‌هم از راه‌های مسالمت‌آمیز، به قدری خطرناک است که چندصد تن از کارگران در یک‌روز روانه‌ی زندان اوین شوند و برای بازگشت به‌کار مجبور به توبه‌نامه نویسی؟! "

\*دفتر تحکیم وحدت، ضمن اعلام حمایت از مطالبات جامعه‌ی کارگری و تأکید بر حق داشتن سندیکاها و تشکلهای صنفی و کارگری، خواستار آزادی بی قید و شرط کارگران شرکت واحد است و از دولت می‌خواهد تا سفیران حقوق‌بشر خود را قبل از کشورهای غربی، روانه‌ی زندان‌های اوین و رجاوی‌شهر کرج نماید."

\*سازمان عفو بین‌الملل و کمیته‌ی بین‌المللی کارگری نیز با ارسال نامه‌هایی به رهبران ایران خواستار آزادی کارگران زندانی شدند. نهضت آزادی ایران، اتحاد دموکراسی‌خواهان ایران، جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی و هیأت‌های مؤسسان سندیکاها کارگری هم با صدور بیانیه‌هایی به سرکوب کارگران اعتراض کردند. کانون نویسندگان ایران در بیانیه‌ی آخرش بر علیه سانسور، سرکوب کارگران را در کنار سرکوب دانشجویان از مصادیق تحدید آزادی‌های فردی و اجتماعی دانست و دوازده انجمن عضو خانه‌ی کارگر و دو شورای اسلامی کار در شرایطی از سندیکا حمایت کردند که علیرضا محجوب، دبیر این تشکل در مصاحبه‌ای گفته بود کسانی که نام سندیکا را می‌خواهند باید از ایران بروند.

\*نیروهای رادیکال جهانی و رهبران کارگری با کارگران ایران اعلام همبستگی کردند که در میان آن‌ها افرادی از ونزوئلا، پاکستان، ایتالیا، بلژیک، بریتانیا، دانمارک، آلمان، یونان، مکزیک، اسلواکی، اسپانیا، سوئد، آمریکا و اتریش دیده می‌شدند. نامه‌ای با 700 امضا در داخل کشور منتشرشده و دو نامه از سوی روشن‌فکران ایرانی خارج از کشور در حمایت از سندیکا نوشته شده است و در نهایت روز چهارشنبه 15 فوریه‌ی 2006 مصادف با 26 بهمن‌ماه از سوی کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد کارگری و فدراسیون اتحادیه‌های جهانی به‌عنوان روز جهانی دفاع از کارگران ایران نام‌گذاری شد و کارگران جهان برای به‌رسمیت شناختن حق تشکل مستقل کارگران در ایران، آزادکردن منصور اسانلو و کلیه‌ی کارگران دستگیرشده‌ی سندیکای شرکت واحد، پذیرش حق داشتن سندیکا از طرف مدیریت شرکت واحد، به‌رسمیت شناختن حق قرارداد دسته‌جمعی و پرداخت دستمزدهای عقب‌افتاده‌ی کلیه‌ی کارگران و اعضای سندیکا، به خیابان‌ها می‌آیند."(1)

این فرازها همه‌ی زوایای چالش کارگران را رژیم را منعکس نمی‌کنند اما برای ارائه یک تصویر کلی از ماجرا کافی به نظر می‌رسد.

### سیاست رژیم برای مقابله با سندیکا شرکت واحد

از زمان تشکیل سندیکای شرکت واحد چنان‌که مشاهده کرده‌ایم تدابیر و اقدامات پیگیر و دنباله‌داری از سوی رژیم برای درهم شکستن این نهاد اتخاذ شده است. رویارویی رژیم با سندیکا اما آهنگ، ابعاد و یا شکل‌های ثابتی نداشته است. این رویارویی گاه با حمله‌های وحشیانه علیه اعضای سندیکا توأم بوده، گاهی با مذاکره با آن و گاه با سردواندن و وعده‌های توخالی تعقیب می‌شده است. همه این تاکتیک‌ها اما نبرد نهایی را تدارک می‌دیدند و روز رویارویی مستقیم را نزدیک می‌کردند. در 8 بهمن این رویارویی قطعی می‌شود و رژیم در روز اعتصاب با دستگیری بیش از 1000 کارگر و با یورش به خانه‌های برخی از کارگران و با تعرض به زنان و کودکان آن‌ها به قلع و قمع کارگران می‌پردازد. ابعاد وسیع یورش نشان می‌داد که این سندیکا خاری در گلوئی رژیم بوده است و رژیم تلاش کرده با تدبیرها و ابزارهای لازم این تشکل مستقل کارگری را درهم شکنند. بدترین تحلیل از سیاست رژیم اسلامی این است که این اقدامات را ناشی از تصادف و حتی نتیجه تقلاها و کوشش‌های خانه کارگر بدانند. این سیاست در سطح بالای نظام "مدیریت" شده و با آگاهی و نقشه معینی علیه سندیکا به کار بسته شده است. من از نهادها و سیاست‌های پنهان رژیم اطلاعی ندارم؛ اما با قاطعیت می‌توان گفت که در مرحله معینی از شکل‌گیری و فعالیت این تشکل "ستاد مقابله با سندیکای شرکت واحد" در بالاترین



سطوح رهبری نظام تشکیل شده است. در اتخاذ سیاست بر علیه سندیکا، آنها با اعطای امتیاز به کارگران، عقب نشینی در برابر آنان و توافق با کارگران مخالفت می‌ورزند و پیرامون "سیاست بالا بردن هزینه تشکیل سندیکا" علیه کارگران به توافق می‌رسند. برای اجرای این سیاست به قول ذوالقدر یعنی شمشیر آقای خامنه‌ای "تدابیر چند لایه و پیچیده" در نظر گرفته می‌شود. از روی اقدامات رژیم اما می‌توان برخی از لایه‌های آن را تشخیص داد و صورت‌بندی کرد. مهم‌ترین این لایه‌ها عبارتند از:

الف- حمله به رهبران و سازمان‌دهندگان سندیکا: یورش وحشیانه لباس شخصی‌های رژیم تحت حمایت نیروهای انتظامی به اسانلو و بریدن زبان او و حمله به کارگرانی که قصد داشتند در سالن سندیکا خیابان جلسه تشکیل دهند، یکی از محورها و لایه‌های این سیاست بوده است که کاملاً با نقشه و حساب‌شده اجرا می‌شود.

ب- خرید زمان: اعزام قالی‌باف و مذاکره با کارگران اساساً با این هدف صورت گرفت که کارگران را از اعتصاب بر حذر داشته تا فرصت کافی برای مقابله با کارگران و تدارک کافی علیه آنان فراهم شده باشد.

ج- سازماندهی اعتصاب‌شکنان: در فاصله میان مذاکره قالی‌باف با کارگران تا آغاز اعتصاب کارگران، رژیم توانست رانندگان بسیجی را به عنوان اعتصاب شکن وارد صحنه کند و از بازتاب گسترده خبر اعتصاب در سطح شهر جلوگیری به عمل آید.

د- تعرض و ایجاد رعب و وحشت در خانواده‌های کارگری: لایه دیگر این سیاست تعرض به خانواده یعنی به زنان و کودکان کارگران بوده است. کارکرد وجودی این حلقه از سیاست رژیم نشان دادن دندان به کارگران بود که تا کجا می‌توانند هزینه این نبرد را بالا ببرند.

د- جنگ روانی: بخش اعلامیه‌های دروغین به نام کارگران شرکت واحد و این سخن از زبان آنها، که اعتصاب اقدام دشمنان نظام است یکی دیگر از لایه‌های این سیاست بود که صرفاً خصلت سرکوب‌گرانه این حرکت را منعکس نمی‌کرد بلکه تباهی و فساد اخلاقی رژیم اسلامی را در توسل به دورغ نشان می‌داد.

ز- دستگیری وسیع: یورش به ناحیه‌های مهم تهران و دستگیری وسیع رانندگان شرکت واحد از نخستین ساعات صبح لایه دیگر این سیاست بود. رژیم از هر 10 نفر کارگر شرکت واحد یک نفر را دستگیر کرده و بنا به روایتی 1200 نفر در این زمان زندانی شده‌اند.

ز- برخورد "پیچیده" با زندانیان: رژیم برای ایجاد تفرقه و برای درهم شکستن اتحاد کارگران تلاش می‌کند با برخی کارگران زندانی به شدت رفتار کرده، برخی دیگر را آزاد کرده و با بلیط مجانی روانه مشهد نماید، برخی را بلاتکلیف و در حالت معلق نگه داشته، و برای برخی دیگر اجازه بازگشت به کار می‌دهد. رژیم در این محور از سیاست خود تلاش کرده با تدبیرهای گوناگون و با ایجاد وضعیت‌های مختلف از تکوین اراده واحد کارگران جلوگیری نماید و هر بخش از کارگران را با مساله مشخصی درگیر سازد.

ه- تقلیل دادن انتظار و خواست کارگران: اجرای این سیاست در لایه‌های مختلف آن نتیجه‌ای که به بار می‌آورد همانا تقلیل خواست‌های کارگران، مشغول کردن آنها برای تامین نیازهای مالی، مخصوصاً در شرایط اسفبار تورم و گرانی و تحت‌الشعاع قرار گرفتن مساله سندیکا در پرتو مسایل روزمره زندگی.

این سیاست و لایه‌های مختلف آن مسایل دیگری را هم دربر می‌گیرد که باید پیرامون آنها فکر کرد و آنها را صورت‌بندی نمود. تا همین جا فکر می‌کنم رئوس اساسی این سیاست بر اثر عملکرد خود رژیم روشن شده باشد. هم اکنون کارگران اخراجی در هزار توی بوروکراسی با جواب‌های نامشخص یا با وعده‌های توخالی، گرفتار آمده‌اند و رژیم تا حدود زیادی به اهداف تعیین شده خود دست یافته است. سنوآل کلیدی این است که اجرای این سیاست می‌تواند روحیه مبارزاتی کارگران را درهم شکند؟ آیا این سیاست توانسته است بر عنصر سازمان‌یافتگی کارگران اثر مخرب برجای بگذارد. واکنش کارگران اما هنوز ادامه دارد و ظرفیت‌های مبارزاتی آنها کماکان به آن شکل خود را نشان می‌دهد.

### معیار ارزیابی حرکت

پیروزی و ناکامی یک حرکت و اعتراض کارگری را چگونه و با چه معیارهای می‌توان سنجید؟ مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست در پیوند با این مسئله به نکته مهمی اشاره کرده‌اند: "که‌گاه کارگران پیروز می‌شوند اما این پیروزی چند صباحی بیش‌تر دوام ندارد. ثمره حقیقی پیکارهای آنان نتیجه‌ای نیست که بی درنگ حاصل شود، بلکه گسترش پیوسته اتحاد کارگران است." (2)

از معیار مارکس و انگلس معلوم می‌شود که صرف دست‌یابی به این یا آن خواست در این یا آن شرایط معین، معیار اصلی پیروزی یک حرکت محسوب نمی‌شود. معیارهایی از این دست نه این‌که بی معنا باشند یا نباید در محاسبه یک حرکت در نظر گرفته شوند. اما نمی‌توانند به معیار اصلی داور حرکت تبدیل شوند، چرا که صرف دست‌یابی به خواست یا رسیدن به نتیجه اگر منجر به فروکش حرکت کارگران یا به انفعال آنان منجر شود خود این امر می‌تواند تبعات و نتایج معکوس برای جنبش کارگری در بر داشته باشد. بنابراین در بررسی حرکت کارگران شرکت

واحد باید دید احساس همبستگی یا به عبارت دیگر تلاش برای فعالان کارگری که آجر به آجر ساخته شده در میان آنان زنده مانده است یا فروکش کرده است. اگر این حرکت نتواند سنگرهای جدیدی را فتح کند، اگر نتواند به خواست رهایی کارگران زندانی دست یابد، اما بتواند احساس همبستگی درونی خود را حفظ کند و برای دور دیگری از مبارزه خود را آماده سازد یا بر روی سازمان‌یابی بخش‌های دیگر تأثیر مثبتی برجای بگذارد نباید آنرا یک حرکت شکست خورده تلقی کرد.

کاربست معیار بالا اگرچه برای ارزیابی از حرکت شرکت واحد لازم است اما به هیچ وجه معیار کاملی برای شرایط مشخصی که جنبش کارگری کشورمان در آن به سر می‌برد نیست. برای ارزیابی و سنجش حرکت کارگران شرکت واحد، نمی‌توان صرفاً در محدوده اقدام مشخص کارگران شرکت واحد باقی ماند. همان‌طور که در بالا اشاره کردم این حرکت نقطه عطفی در جنبش کارگری به شمار می‌رود و بدین سبب برای ارزیابی از آن لازم است که آنرا در متن کل حرکت جنبش کارگری برای سازمان‌یابی مورد بررسی قرار داد. جنبش کارگری کشور ما دارد از یک سربلایی نفس‌گیر عبور می‌کند. این جنبش در سطح خواست‌ها و مطالبات خود کاملاً دفاعی مبارزه می‌کند اما در حوزه سازمان‌یابی اهرم‌های باز دارنده‌ای را در مقابل پیشروی رژیم اسلامی و کارفرمایان را یکی پس از دیگری وارد میدان نبرد می‌کند. شکل‌گیری نهادهایی نظیر کمیته هماهنگی، کمیته پیگیری، اتحاد کمیته‌های کارگری، اتحاد بیکاران، هیئت مؤسس سندیکاها و سندیکای شرکت واحد از جمله این اهرم‌ها هستند که بخش غالب آنها نهادهای سازمانده هستند تا یک تشکل توده‌ای. در این شرایط، جایگاه سندیکای شرکت واحد به یکی از نهادهای مزبور فرق دارد. این تفاوت به این معنا نیست که برای نهاد از نهادهای دیگر رادیکال‌تر است یا تشکیلات آن بهترین نوع برای سازمان‌یابی کارگران به شمار می‌آید بلکه جایگاه متفاوت آن بدین خاطر است که سندیکای شرکت واحد به راستی یک تشکل توده‌ای به حساب می‌آید. شکل‌گیری سندیکای شرکت واحد در مجموعه تلاش‌ها و اقدامات جنبش کارگری اما از موقعیت و نقش ویژه‌ای برخوردار است این جایگاه ویژه صرفاً به خاطر توده‌ای بودن سندیکای اتوبوسرانی نیست بلکه علاوه بر آن در یک بخش استراتژیک مستقر است که عملکرد آن، آثار و تبعات بسیار مهمی برای سرزوشن جنبش کارگری دربردارد. از این رو عبور سندیکای شرکت واحد از این سربلایی نفس‌گیر، آغاز بیرون شدن کارگران از دوره تدافعی به سمت به دست آوردن سنگر به سنگر خاک‌ریزهای بعدی است. این حرف بدین معنا نباید فهمیده شود که در صورتی پیروزی کارگران شرکت واحد وارد دوره تعرضی می‌شویم بلکه بدین معناست که تأثیر به سزایی بر تناسب قوای موجود میان کارگران از یک سو و کارفرمایان رژیم از سوی دیگر می‌گذارد و موفقیت کارگران در نبرد جاری "که خصلت تدافعی" دارد را به نحو مؤثری بهبود می‌بخشد. شکل‌گیری این وضعیت البته از اراده و تشکل کارگران شرکت واحد خارج است، اما یکی از عوامل مؤثر در تکوین آن وضعیت می‌تواند نقش مؤثری ایفا کند و روند سازمان‌یابی بخش‌های دیگر را شتاب بیش‌تری بخشد. اما اعتصاب کارگران شرکت واحد تا چه حد به این امر کمک کرده است؟ برای پاسخ دادن به این سنوآل باید اطلاعات کافی در باره چند مسئله دیگر در پیوند با این موضوع داشته باشیم تا بتوان به آنها پاسخ داد. این مسائل به قرار زیراند:

آیا اعتصاب شرکت واحد با تدارک کافی آغاز شد؟

آیا در فاصله بین روشن کردن چراغ اتوبوس‌ها و امتناع از دریافت بلیط از مسافران، تا اعتصاب نامحدود؛ حرکات و اقدام‌های حد واسط و میانی برای آماده‌سازی کارگران در نظر گرفته شده بود  
آیا برای حرکات قانونی و تفریق آن با حرکات فراقانونی تدابیری در نظر گرفته شده بود؟

آیا برای مقابله با اعتصاب‌شکنان سیاست روشنی اتخاذ شده بود؟

آیا در باره میزان سرکوب رژیم و ابعاد و نحوه مقابله با آن از قبل تدابیری در نظر گرفته شده بود؟

آیا در برابر بالا بردن هزینه اعتصاب از سوی رژیم، تدبیرهای لازم از سوی کارگران پیش‌بینی شده بود؟

آیا سیاست اعتصاب تا رسیدن به خواسته‌های کارگران بر مبنای چه ارزیابی صورت گرفته بود؟

آیا شرایط سیاسی که با برآمد احمدی نژاد دچار تغییر و تحول شده است در اتخاذ این تاکتیک مورد ملاحظه قرار گرفته بود؟ و....  
نگاهی شتابان به درگیری و چالش کارگران با رژیم اسلامی نشان می‌دهد که برخی از این فاکتورها توسط کارگران در نظر گرفته نشده بودند. با این وجود هنوز زود است که در این باره یک ارزیابی قطعی ارائه کرد. من در نوشته دیگر پس از دست‌یابی به اطلاعات روشن‌تر تلاش خواهیم کرد ارزیابی دقیق‌تری از این حرکت ارائه کنم.

### مدل سندیکای شرکت واحد

نگاهی به الگوی سندیکای شرکت واحد نشان می‌دهد که فعالان آن مدل سندیکای قانونی را راهنمای عمل خود قرار داده‌اند. فعالان شرکت به علت غیر قانونی بودن سندیکا و عدم پذیرش آن در قانون کار از توجیه امضای مقاله‌نامه‌های سازمان جهانی کار توسط جمهوری

اسلامی استفاده کرده‌اند. فعالان علنی کار سندیکای شرکت واحد به علت شکاف و منفذی که در این رابطه وجود داشت به خوبی آن را مورد بهره‌برداری قرار دادند. کاربست این مدل صرفاً با درایت و هوشیاری فعالان سندیکایی قابل توضیح نیست بلکه باید در کنار و در پیوند با آن از شرایط مساعدی که بعد از 2 خرداد 76 در فضای سیاسی جامعه به وجود آمده بود یاد کرد. به عبارت دیگر شکل‌گیری سندیکای شرکت اتوبوس‌رانی محصول تلاش پیگیر و آگاهانه فعالان سندیکایی در یک شرایط سیاسی مساعد قابل توضیح است. تکیه یک جانبه بر روی هر یک از عوامل یاد شده نه می‌تواند شکل‌گیری این سندیکا را توضیح دهد نه این‌که می‌تواند شرایط نامساعدی را که هم اکنون این سندیکا در آن به سر می‌برد مورد ملاحظه قرار دهد. سندیکای شرکت واحد با همین شرایط مساعد توانسته است به آموزش فعالیت سندیکایی در میان رانندگان بپردازد و با استفاده از روشنفکران مدافع جنبش کارگری به ارتقا آگاهی کارگران یاری رساند. این سندیکا با اجرای موازین کامل فعالیت سندیکایی نظیر دریافت حق عضویت، صدور کارت عضویت، انتشار خبرنامه... و با ایجاد نهادهای مختلف کاملاً به نمونه تپیک یک سندیکای قانونی نزدیک شده و سعی کرده است منطق یک سندیکای قانونی را رعایت کند. آیا تدابیری که سندیکای شرکت واحد در شرایط مشخص کنونی در ایران اجرا کرده است کاری مؤثر و یا دوام است؟ من قبل از این‌که به این سؤال پاسخ دهم ناگزیرم به نکته‌ای پیشاپیش اشاره کنم. مبارزه کارگران سندیکای شرکت واحد یک مبارزه درخشان و قهرمانانه و تاریخی در جنبش کارگری به شمار می‌رود و در صفحات و روزنامه‌ها مبارزات کارگران ایران از جایگاهی ویژه برخوردار است. به علاوه استفاده از امکانات قانونی توسط سندیکای شرکت واحد نیز اصلی عام و مورد قبول است که نباید تحت هیچ شرایطی این وظیفه را فروگذار کرد. همچنین دفاع از حق قانونی شدن سندیکا باید به طور مداوم و پایدار مورد تبلیغ و ترویج قرار گیرد. اما من تردید دارم تا فرا رسیدن اعتلای انقلابی یا به عبارت دیگر تا برهم خوردن تناسب قوای سیاسی عمومی بتوان سندیکای قانونی در ایران بر پا کرد. این حرف، در این معنا نیست که نمی‌توان آن را به وجود آورد، بلکه در این معناست که این سندیکا با توجه به خصلت توتالیتر جمهوری اسلامی به احتمال بسیار دوام و بقا یابد. عروج گرایش سندیکای قانونی و فرادستی پیدا کردن این گرایش در سندیکای شرکت واحد باعث شده است که فعالان این سندیکا همه تخم مرغ‌هایشان را در یک سبد بچینند و با دست باز و آشکار به فعالیت بپردازند. من فکر می‌کنم که مدل سندیکای علنی و نه قانونی با توجه به مختصات رژیم، با توجه به توازن قوای موجود مدل بهتری برای دوام و ادامه کاری به شمار آید. این تاکتیک من نباید بدین معنا فهمیده شود که این باور و اعتقاد ایدئولوژیک است که از پیش‌فرض‌های نظری معینی استنتاج شده است؛ بلکه به این معناست که این اعتقاد از ارزیابی مشخص از شرایط ویژه کشورمان نشأت می‌گیرد. اگر به طور عملی سندیکای قانونی می‌توانست در کشور ما و در این توازن قوا به وجود آید، دوام یابد و خود را نهادی کند منسجم‌ترین و قوی‌ترین مدل پیشنهادی باید کنار گذاشته شود و خود را با واقعیت انطباق دهد و در خدمت آن قرار گیرد. اما متأسفانه تجربه عملی این خوش‌بینی را تأیید نمی‌کند و تجربه عملی همین سندیکای شرکت واحد نشان می‌دهد که پایه‌گذاری تشکل کارگری در ایران سخت‌تر و مشکل‌تر از آنی است که تصور می‌رفت. آیا در شرایط استبداد به طور کلی می‌توان اتحادیه قانونی برپا کرد؟ پاسخ من به این سؤال مثبت است در این باره کافی است به تجربه دیسک در ترکیه، اتحادیه همبستگی در لهستان و اتحادیه کارگری کره جنوبی اشاره کرد تا درستی این ادعا روشن شود.

مدل اتحادیه علنی و ثبت نشده یک مدل عام و فراگیر نیست بلکه در شرایط خاصی می‌تواند به عنوان یک الگوی مطلوب به کار گرفته شود. حتی بحث من در تقابل قرار دادن این دو مدل نیست. من فکر می‌کنم مدل اتحادیه علنی را نباید در برابر اتحادیه قانونی قرار داد و پیشاپیش خود را محدود کرد. ولی فکر می‌کنم ایجاد سندیکای قانونی به مثابه یک استراتژی و به عنوان یک اصل عمومی بدون توجه به شرایط سیاسی دست وپای ما را می‌بندد. به علاوه نفی همه حوزه‌های کار نیمه علنی، مخفی و تکیه یک جانبه به عنصر علنی و قانونی در شرایط تسلط یک رژیم آدم‌خوار چه منطقی دارد؟ مثلاً چه نیازی وجود دارد که همه‌ی حوزه‌های فعالیت در جلوی چشمان رژیم و در معرض دید دشمن عملی شود؟ آیا برای اعضای هیات مدیره و اعضای البدل ضرورتی نداشت نیروی ذخیره و یا به قول چه‌گوارا "افراد ذخیره" به "لانه‌گزاری" بپردازد. (3)

### تاکتیک مقابله با سیاست رژیم

رژیم اسلامی برای مقابله با سندیکای شرکت واحد از سیاست "بالا بردن هزینه برای تشکیل سندیکا" استفاده کرده است. برای خنثی کردن این سیاست رژیم چه باید کرد؟

برای پاسخ به این سؤال قبل از هر چیز ضرورت دارد که تصویری از چگونگی واکنش مدافعان جنبش کارگری خارج از کشور در قبال حرکت شکوهمند کارگران شرکت واحد به دست داد. بعد از حرکت گسترده و سراسری برای آزادی فرج سرکوهی، حرکت حمایتی از مبارزه کارگران

شرکت واحد یکی از اقدامات نسبتاً موفق و مؤثر در پشتیبانی از مبارزات کارگران به شمار می‌رود. این حرف نه به معنای این است که این حرکت‌ها بیان ظرفیت کامل خارج از کشور بود و نه به معنای چشم‌پوشی از حرکت‌های تفرقه‌انگیز و ناهماهنگی آن. جدا از حرکت‌های حمایتی نهادهای کارگری و کمیته‌های همبستگی با کارگران ایران، برخورد گروه‌بندی‌های سیاسی نیز چند نکته را نشان می‌داد.

برخی از گروه‌های سیاسی با کارگران شرکت واحد برخورد ابزاری کرده و بیش از این که دغدغه‌ی پشتیبانی از کارگران شرکت واحد راهنمای عمل‌شان باشد طرح و تبلیغ گروه سیاسی‌شان هدف اصلی آن‌ها به شمار می‌رفت. برخی از گروه‌های سیاسی در انعکاس اختیار و حمایت از کارگران شرکت واحد تلاش مؤثری از خود نشان دادند. برخی نیز جز انتشار یک یا دو اعلامیه حمایتی، بیشتر در مقام نظاره‌گر و تماشاگر صحنه ایفای نقش نمودند. و بالاخره برخی نیز که خیلی داعیه کارگری و رادیکالیسم داشته‌اند اصلاً به کل ماجرا با سکوت برخورد کرده‌اند. در این میانه آنچه که نیاز مبرم بود و طرح آن کاملاً ضرورت داشت - اما اصلاً حرفی از آن به میان نیامد- ایده‌های راهگشا، هم‌فکری و تعامل با کارگران شرکت واحد برای دستیابی به پیروزی و کمک به موفقیت حرکت بود. چه مستقر در خارج کشور اکنون مدتی است که به یک جریان صرفاً حمایتی از مبارزات کارگران تبدیل شده است. و هرچه زمان می‌گذرد از نقش روشنگری و تبادل نظر در پیوند با شرایط مبارزه و تشریح مسیر راهپیمایی جنبش کارگری دورتر می‌شود، چه رسد به این که به خودسازمان‌یابی یاری رساند. هر یک از این گروه‌بندی‌های سیاسی دارای امکانات متعدد نظیر تلویزیون، رادیو، سایت، نشریه، تا نهادهایی نظیر کمیته مرکزی، واحدهای پایه، اعضا و هواداران‌اند اما مصداق ضرب‌المثل معروف "آفتابه لگن هفت دست شام نهار هیچی" عمل کرده‌اند.

اما در پیوند با تاکتیک مقابله با سیاست رژیم گفتنی است در شرایطی که رژیم هزینه برپایی تشکل مستقلی را از حد معینی بیشتر می‌کند مقابله با آن چگونه می‌تواند صورت بگیرد؟ من جواب شسته و رفته‌ای برای این پرسش ندارم ولی فکر می‌کنم تا آنجائی‌که به جنبش کارگری بر می‌گردد در چنین مواقعی نباید در میدان تعیین شده توسط حریف دست به مبارزه زد. در چالش‌ها و مبارزاتی که خصلت نقطه عطف دارند و این الزاما با آگاهی حریفان در حال نبرد و با توان و ظرفیت آنها همیشه متناظر نیست، یک نیروی کارگری باید به مقدار مهمات و امکانات نبرد خود بیاندیشد و از قبل برآورد نسبتاً درستی از توازن قوا داشته باشد. تردیدی نیست که هیچ نیرویی از پیش بر همه جوانب درگیری نمی‌تواند اشراف داشته باشد. اما از این حرف نباید این برداشت نادرست شود که در خود میدان نبرد و در سیر حرکت خودبه‌خودی جریان همه چیز تعیین می‌شود. اگر تصمیمات مشخص در میدان نبرد تعیین می‌شود یا به قول ناپلئون، "درگیر می‌شویم و بعد خواهیم دید." (4) خود میدان نبرد را باید از قبل و بر مبنای ارزیابی از نیروهای خودی و دشمن تعیین کرد. چه‌گوارا در این رابطه حرف درستی دارد که این مسئله را به نحو روشنی صورت‌بندی کرده است. او می‌گوید: "کارگران در فعالیت انقلابی می‌بایست خود وقت مناسب برای هر کاری را انتخاب کنند." (5)

تعیین زمان مناسب نبرد البته همه شرایط و ملزومات یک درگیری موفق را تعیین نمی‌کند ولی بدون آن ناممکن است که به توان به پیروزی دست یافت. نکته بعدی فاعل اتخاذ این سیاست است اگر پیش‌دستی و ابتکار اجرای این سیاست در دست حریف است و امکانات و نیروهای ما آمادگی روبرویی با این چالش را ندارند در این شرایط قطعاً باید از این نبرد خودداری ورزید. باز هم چه‌گوارا در این رابطه سخن نغزی دارد که مضمون آن این است تن زدن از مبارزه در شرایطی که مساعد است مبارزه در شرایطی که نامساعد است هردو نتایج مخربی در بر دارد.

توجه به شرایط سیاسی- عمومی جامعه یکی از پارومترهای برخورد به تاکتیک "بالا بردن هزینه نبرد" به شمار می‌رود. این تاکتیک در دوره اعتلای انقلابی نمی‌تواند همان کارایی را داشته باشد که در دوره پیش‌انقلابی. یا این سیاست در شرایط شکاف بالایی‌ها نمی‌تواند همان‌قدر مؤثر باشد که در وضعیت وجود اراده واحد در بالا. باز هم از این عامل مهمتر، این سیاست نمی‌تواند در شرایط برانگیختگی مردم همان‌قدر کارایی داشته باشد که در وضعیت پراکندگی مردم. با توجه به همه این فاکتورها و عامل‌ها است که باید زمان و مکان درگیری را تعیین کرد.

توجه به نکات بالا ملزومات برخورد با تاکتیک بالا بردن هزینه نبرد را تعیین می‌کند اما تاکتیک مقابله با آن را هنوز روشن نمی‌کند. به نظر می‌رسد یک از راه‌های مؤثر در مقابل رژیم سرشکن کردن آن در مقابل توده هر چه وسیع‌تر از مردم است. سرشکن کردن هزینه نبرد باعث می‌شود هر فرد در مبارزه مالیات کمتری بپردازد تا بتواند زیر فشار حریف مقاومت بیشتر از خود نشان دهد در چنین شرایطی برآورد میزان فشار حریف و مقاومت نیروهای خودی یکی از لوازم اتخاذ سیاست به شمار می‌رود. به علاوه اگر سرشکن کردن فشار دشمن بر روی نیروهای خودی باز هم ابعاد بالایی داشته باشد آیا می‌توان بر روی حمایت و اقدام بخش‌های دیگر جنبش کارگری و زحمتکشی

## کلامی چند پیرامون نوشته علی جوادی در نشریه

"آخر هفته"

امیر جواهری لنگرودی

amirjavaheri@yahoo.com

2006 آوریل

یادداشت:

آقای علی جوادی، نشریه ای به مسئولیت خویش در "آخر هفته" به همین نام منتشر می نماید، که خودش نیز به بخش آن مبادرت می ورزد. در شماره ماقبل آخیش که به آدرس ایمیل ام نیز راه یافت، نکاتی در رابطه با معرفی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، داشت که سراسر بی پایه و مشحون از نوعی کینه توزی و بدآموزی بود. راستش خواستم بلافاصله به ایمیل جناب شان مطلب کوتاهی بنویسم تا شاید بکارش آید. ولی دریافتم؛ اگر قرار است به نسلی که حافظه تاریخی اش را عمله این نظام تاریک اندیش زیرگرفته و تاریخ نویسان و راوی رویکردهای تاریخی اش در معرفی سازمانهای چپ و سوسیالیستی، امثال علی جوادی ها باشند، که روایت یکسوی بنقل می کنند.

بد نیست که من نیز حقایقی چند، پیرامون سازمان راه کارگر، آنگونه که بودو هست رابه زبانی صریح و آشکار بنگارم و در سطحی وسیعتر جای دهم.

حقیقتا ترس برم داشت که اگر علی جوادی در دولت آینده ایران، مثلا وزیر فرهنگ شود و در کیف خود چنین بدآموزی هایی آماده پاسخ گویی به سئوالات باورمندانش را حاضر آماده داشته باشد، به راستی بر سر فرهنگ و تاریخ نانوشته ایران چه خواهد آمد؟ از این رو پاسخ ام به فرمایشات ایشان را به شکل زیر می آورم و برای همان نشریه و پایگاه خبری ایشان ارسال می دارم. البته برای من روشن است که آقای علی جوادی و همگان وی طرفی به پاسخ های مخالفین فکری شان نمی دهند. ولی در این میان رسانه کم نیست، مهم روشنگری است و رودر رویی با تاریک اندیشی و درهم شکستن نقض غرض های امثال آقای علی جوادی تا اینگونه افسارنگسلند و گمان نبرند که علی آباد هم شهری ایست.

\*\*\*\*\*

آقای علی جوادی عضو دفتر سیاسی حککا، جدا از مدیریت تلویزیون کانال یک، برای معرفی یک دنیای بهتر، سخنرانیهای اتاق ایران علی جوادی در پالتاک و مقاماتی چند، مرتب چند قلم مقالاتش نیز در نشریات حزب و این اواخر نیز پایان هفته اش را با نشریه "آخر هفته" پرمی نماید تا هیچ روز هفته بی کار نباشد. ولی گاهی همین پرکاری و بیال گردش هم می شود.

گفتنی اینکه علی جوادی هرگاه فرصتی یابد، کمانه می کند و با گردنی خمیده نام ویدی ازما "راه کارگر"ی هاهم می برند تا هیچ پرسشی را بدون جواب نگذارد. چرا که پیشتر و قبل از انشعاب همین سالهای اخیر، هم ایشان صاحب فصلنامه سیاسی، اجتماعی و علمی "پرسش" هم در ولایت آمریکا بوده اند. از همین رو، جناب علی جوادی، کمتر واقعی می توانند بدون پرسش بمانند، همه گاه، آنهم نه به جد، بلکه به گزافه و گاه نمکین مزاج، پرسش ها را لولی می کند و پرتاب می نماید. بطوری که این اواخر در شماره ۱۱ (سال اول) تاریخ یکشنبه ۱۲ فروردین ۸۵ (۲ آوریل ۲۰۰۶)، در یکشنبه نامه "آخر هفته" ص ۲، مطلبی رادرستون نامه های رسیده و علی جوادی پاسخ می دهد. در این شماره، از قول پرسنده ای آمده است: "... می خواستم موضع شما و حزب کمونیست کارگری رادر رابطه با گروه راه کارگر گذشته و حال را بدانم..." علی جوادی در پاسخ این پرسنده آورده است "... امامت خلاصا باید بگیریم که راه کارگر جناح چپ جنبشی است که فدائیان اکثریت جناح راست آن را تشکیل می دهد. کل این مجموعه به

حساب باز کرد؟ بگذارید ببینیم تحقیقی که پس از حرکت اعتصابی کارگران شرکت واحد انجام گرفته چه چیزی را نشان می دهد.

"در روز دوشنبه یک روز پس از اعتصاب در حالی که وضع خیابانهای تهران عادی شده بود و آفتاب ملایمی بر سطح شهر می تابید به یک تحقیق میدانی دست زدم و از رانندگان اتوبوس، کرایه و مسافران آنها و مسافران مترو و فروشندگان میدان شوش نظرخواهی کردم. مناطقی که مورد نظرخواهی قرار گرفت خط کرایه ای آریا شهر به شهرک غرب، اتوبوسهای شهرک غرب به سعادت آباد و بالعکس. کرایه های شهرک غرب به هفت تیر، مترو هفت تیر به شوش، مغازه داران خیابان شوش، اتوبوس از خیابان مصطفی خمینی به بهارستان و از بهارستان به میدان رسالت و رانندگان در ایستگاه پایانی میدان رسالت بودند. نتیجه گیری

حمایت صد درصد رانندگان و بلیط فروشان از اعتصاب. (فقط یک پیرمرد بلیط فروش در شهرک غرب از پاسخ خودداری کرد) سطح آگاهی صافی در میان آنان به طور اعجاب انگیزی بالا بود. همه از کمبود حقوق و مزایا، زیادی ساعت کار، نداشتن کمک راننده برای گرفتن بلیط و تمیز کردن اتوبوس... نداشتن توالیت (در پاره ای مواقع زمان حرکت از خانه تا بازگشت بیش از 14 ساعت طول می کشد). نداشتن شیر آب برای شستن دست و صورت و حمایت صد درصد از سندیکا، مخالفت با شورا (به علت بی عملی، طولانی بودن زمان انتظار و کم بودن وام... شکایت داشتند و از رهبران سندیکا حمایت می کردند و خواهان آزادی آنان بودند. در حدود پنجاه درصد مسافران اتوبوسها از اعتصاب خبر داشتند. اکثریت مطلق آنان خیر اعتصاب را از طریق صفاها دریافت کرده بودند. تعدادی هم منبع خبر خود را از رادیوهای خارجی، تلویزیون ایران و روزنامه اعلام کردند (اکثریت هنوز روزنامه های صبح را نخوانده بودند). بیشتر رانندگان شرکت واحد از روزنامه های همشهری استفاده می کردند. در مسیر کرایه ها اطلاع از اعتصاب در حدود 30 تا 40 درصد بود و در مترو به جز تعداد انگشت شماری، کسی اطلاع نداشت. در میان فروشندگان و عابران در خیابان شوش اطلاع در حدود 60 درصد بود.

همه ای افرادی که از آنها پرسش شد چه آنان که از اعتصاب اطلاع داشتند و چه آنان که اطلاع نداشتند از رانندگان اعتصابی حمایت می کردند. همه نسبت به سخت بودن شرایط کاری آنان ابراز هم دردی می کردند. بسیاری پس از اطلاع از اعتصاب می گفتند تماما حق داشته اند. حتی یک مورد هم با اعتصاب کنندگان مخالفتی صورت نگرفت. این در حالی است که در اکثر کشورهایی که اعتصاب صورت می گیرد بخشی از مردم با اعتصاب به علت فشارهایی که به آنان صورت می گیرد مخالفت می کنند." (6)

بررسی این تحقیق نشان می دهد که حمایت و آگاهی از اقدام کارگران شرکت واحد در وضع مطلوب و حتی می توان گفت نسبتا بالا بوده است (به جز در مترو) اما این حمایت (به جز تعداد معدودی از دانشجویان) به اقدام معینی فرا نرؤیده است. به علاوه نامه های اعتراضی هیأت های مؤسسان سندیکاهای کارگری، کانون نویسندگان ایران، حزب ملت ایران، سازمان دانش آموزان ایران اسلامی و کانون ویلاگ نویسندگان ایران... در حد بیانیه های حمایت آمیز باقی ماند. در نتیجه هزینه نبرد تنها و تنها باید بر دوش خود کارگران شرکت واحد سرشکن می شد. آینده نشان می دهد که تدابیر و مقاومت کارگران تا چه حد توانسته است در برابر تاکتیک رژیم موفق عمل کند. به علاوه تاثیر و نتایج این چالش و نبرد نشان می دهد که سازمان پایی کارگران حفظ شده یا ارتقاء می یابد یا این آنکه دستاوردهای تاکنونی نیز از کف می رود.

### یادداشت ها:

- 1- التهاب گرم روزهای زمستانی- نامه شماره 47.
- 2- مانیفست حزب کمونیست، مارکس و انگلس، مترجم حسن مرتضوی.
- 3- چه گوآرا برای نیروی ذخیره از استعاره زنبور عسل استفاده کرده است. او می گوید "برای افراد مازاد باید گروه جدیدی تشکیل داد این اقدام شبیه لانه گزاری زنبور عسل است که در موعد مقرر گروه دومی تشکیل می دهد و این گروه در منطقه دیگری لانه گزاری می کند" جنگ پارتیزانی، چه گوآرا، ص 17.
- 4- اگرچه بحث چه گوآرا ناظر بر سازماندهی نیروی ذخیره برای گروه پارتیزانی است اما رهنمود او برای سازماندهی گروه ذخیره برای رهبری در جنبش کارگری نیز به کار می آید.
- 4- سوسیالیسم و بحران اختیار، ارنست مندل، آدینه شماره 80، ص 77.
- 5- مارکسیسم چه گوآرا، میشل لووی، مترجم فرشیه ابادری، ص 89، نشر بیدار.
- 6- گزارشی از سندیکای شرکت واحد، سیامک طاهری و کاظم فرج الهی نقد نو شماره 10 ص 44-45.

## کلامی چند پیرامون نوشته علی جوادی ...

هاهم باید از شما بیاموزند که چه گونه می بایست به این شیوهی مذهبی کیش شخصیت حول ولیی فقیه تان منصور حکمت برپا کرده‌اید، برپا دارند و از شما تاسی جویند. آنوقت ما متهم به "رسوبات مذهبی" می شویم؟

واما در رابطه و مسخ پیشینه و حال ما- سازمان راه کارگر- همین حد بگویم: جریان مشخصی چون سازمان راه کارگر "گروه"، بلکه سازمانی است که از فردای انقلاب، دقت کنید درست فردای انقلاب، که هنوز حزبیت شما در آن تاریخ به صدام در نیامده بود و درگ و ریشه ای نداشت، در خانواده چپ ایران اولین سازمانی بود که از اول روی ماهیت ضد انقلابی روحانیت و این که دستگاه روحانیت و ادغام دین و دولت می تواند فجاج و عواقب وحشتناکی برای مردم ایران داشته باشد، پای گوید و تاکید بورزد و چه جانهای پرمایه و عاشقی ی رابرسر همین فاش گوئی برپا دهنده. واقعا شما اینهمه رانشینید یا خود را به نشیند می زنید؟

آقای علی جوادی فراموش نکنید که در اولین سالگرد انقلاب، نشریه سازمان ما راه کارگر، باین شعار درشت برپیشانی اش انتشار یافت: "انقلاب مرد، زنده باد انقلاب!". و درست همان وقت مطرح کردیم: "روحانیت حاکم می رود که نظام فاشیستی را بر ایران حاکم کند"، تصدیق می کنید که این حرف ها را امروز بر زبان نمی رانیم تالاف در غربت تلقی گردد. این ارزیابی جسورانه بیش از دوده پیش مابوده و است. ارزیابی که خیلی هادران شرایط، حتی در برابر طرح اش، مارا متهم به چپ روی و ماجراجویی نیز می کردند. صورت پذیرفت و ما امروز نیز بر سر همه میثاق اصولی مان با نه خونین بدن هابیم درسیه چالهای نظام قرون وسطایی رژیم آدمکش اسلامی، گردن فرازان، جان باخته اند، ایستاده ایم و به کلیت این نظام ضد تاریخی تا به امروزه گفته ایم و این حقیقی نیست که بر کسی پوشیده مانده باشد. البته اشتباهات و خطاهای نیز داشتیم که خود همواره آنرا در برابر، طبقه و نوده ها بر زبان رانیدیم!...

به گمانم: آنچه که از حرف و حدیث شما آقای علی جوادی برمی آید؛ لازم می نماید تا همه حتما بر محور حککا حلقه زندتا رستگار گردند و گرنه "راست" و "پروامریکایی" باقی خواهی ماند. در نگاه علی جوادی و فرهنگ نخه گراک ایشان و متشابهاتشان، یک چیز اصل است: و آن اینکه ۷۰ میلیون مردمان ایران تنها در کنار "برنامه یک دنیای بهتر" حزب ایشان هویت می یابند. بدون نگاه به مابملک اینان، یا همه "هیچ و هیچ" اندوینا جزو ملحقات ایشان. این است شاه کلید گفتار ایشان به پرسشگری نام و نشان "آخر هفته" اش، آیا غیر از این است؟

جدا از این، ببینیم که گزینه حرف مان در رابطه با مسئله ملت و ملی گرا بودن باشما چگونه بود؟ ما می گفتیم: حککا مانند بسیاری دیگر از طرفداران جهان وطنی، علیرغم اینکه بر نیروهای ملی حمله می برید، در عمل به مانند خود آنها می اندیشید و با آنها در طول و عرض خیابانها همراه هستید. در همان دوره اول این گفتگو هابمان باشما، آقای نادر بکناش در سیمینار لندن در کنار ابواب جمعی سلطنت طلبان، نگهبان ادبیات شما بود. در مینگ های خیابانی لندن - استکهلم - گوتنبرگ و هکذا در کنار وزیر پرچم شیر خورشید نشان خدا شایگان، همراه آنان به صف شدید تا از سناریوی سیاه که تهدیدتان می کرد گذر کنید و برنامه های تلویونی خود را پررنگ و روغن تر نمایید.

ما نوشتیم: که این نظریه شما در گروهی خویش استوار است بر ریاکاری و دوگانه گی اخلاقی. از یک سو جنابان شما از حقوق شهروندی (به مثابه شهروندان کشورهای گوناگون و هم از این روهه مثابه حقوق تعریف شده در چهارچوب دولت ملی) بهره برداری می کنید- و این حق تان است که شهروندی حساب آید- و از سوی دیگر مدعی هستید که پدیده ملت ها ساخته ی بورژوازی است. اگر راست می گوید و به خودتان صادق آید و به این حرفتان تا به آخر باور دارید، شما آقای علی جوادی، یک لحظه ابتداء شهروندی خود را باز پس بدهید و آن گاه به دولت های ملی حمله برید تا ببینیم چند تانبه دوام می آوری؟

آقای علی جوادی نیک می دانند که سازمان ما تا به امروز در سطح جنبش سوسیالیستی بیش از هر نیرویی در نقد ادبیات شما نوشته که شما آنرا بی جواب گذاشته آید و یکبار هم که منصور حکمت اجازه فرمودند که پاسخی از سر نخوت به نوشته

سنت سنت ملی اسلامی تعلق دارد. جنبشی که خمیرمایه آن را ترکیبی از باورهای ناسیونالیستی و اسلامی تشکیل میدهد. این مجموعه علیرغم سایه روشنهادر زیر چتر دوم خرداد قرار داشتند، مدافع اصلاح رژیم اسلامی و "مدرنیزه" کردن اسلام بودند. حرکت عمومی این گروه تحت تاثیر مواضع سیاسی بستر عمومی جنبش ملی اسلامی است. با تشدید خصومت دوقطب تروریسم جهانی، بخشهای وسیعی از این جریانات در اشکال مختلف درهمسویی با رژیم اسلامی قرار خواهد گرفت. راه کارگر باید تکلیف خودش را در این "بحران" روشن کند - پایان نقل قول - من مخصوصا تمام و کمال، دستور العمل و افاضات دانشمندان آقای جوادی را بی کم و کاست آوردم که در این دعوا، گزک دست کسی ندهم تا مدعی ای پیدا شود که بله سر و دم نسخه شفا بخش ایشان را زدم و یا قیچی کردم تا نتیجه گیری دلخواه خود را ببرم!

گمان کنم تنها باید مانند آقای علی جوادی دریده و جوکر بود تا حیات سیاسی سازمانی چون راه کارگر را که تا به امروز هزاران صفحه در نقد "اصلاح طلبی" و "اصلاح طلبان" نوشته و انتشار داده است را ندیدو این سازمان (راه کارگر) را "مدافع اصلاح رژیم اسلامی" قلمداد کرد و چنین ولنگار و ساده انگارانه گل اندود نمود و آنرا به ناف "سنت ملی اسلامی" بست و نتیجه گرفت که چه هنرمندان می توان در نشریه اینترنتی "آخرفته" برای ذهن های جوان جامعه، که بدون کمترین حافظه تاریخی اند، اینگونه حدیث گفت، حکمت تراشید و بر سیل عاریت خویش نوشت تا دیگران و ما را به خنده وادارد. بر جوانانی که چنین پرسش هایی را بختا، برای دست یابی شان به آگاهی بیشتر طرح می کنند تا راه فراگیری را که این نظام بر روی آنان بسته و کمتر نوشته ای از پیشینه سیاسی سازمان ها را باقی گذاشته، باز شناسند و نوعی بر آگاهی خود بیفزایند. بر این نوع ندانستن ها و پرسش ها، حتی اگر به نام آنان هم جهل شود، هیچ حرجی نیست بلکه در نوع خود راه گشاهم است. ولی خنک آنانی که چنین تخم تنگ نظرانه ماکیاولی را به نام پاسخ به پرسش ها اینگونه در آستین داشته تا بدآموزی را به جوانان باز شناسانند. روزگاری مارکس بر دیدگاه ویلهلم وایتلینگ به درخشان ترین شکل به نقد بدآموزهایی اومی پردازد. بگمانم چه خوشگوار می نمود که در حق آقای علی جوادی نیز این انتقاد مارکس را در پیشانی نوشته ام جای می دادم چرا که امروز دقیقا در برخورد با نگاه ایشان و آموزش هایش پرمضمون می نماید:

"تحریک کردن مردم بدون دادن دلایل قاطع و آگاهانه برای فعال نمودن آنها، دقیقا مساوی با خیانت به مردم است. امیدهای تو خالی دادن تنها و تنها به فاجعه می انجامد، اما نه به سود ستم دیدگان. تشویق کارگران به مبارزه بدون ایده های علمی و آگاهانه و سازنده دقیقا بر اساس نگرش رابطه ی یک پیغمبر الهام گرفته و امت وی است که به مثابه خرهای بهت زده دور وی حلقه زده اند.

ناآگاهی هرگز نتایج دهنده ی بشر نبوده است. انسانهایی که آموزش های سازنده ندارند، هیچگاه کاری نمی توانند انجام دهند و تا به امروز هیچ کاری به جز جاروچنجال به پاکردن انجام نداده اند و با بلند کردن مشعل های خطرناک، تنها به نابودی ی آنچه که برای بدست آوردنش تلاش می کرده اند، موفق شده اند."

( به نقل از: Sture Källberg ، استکهلم ۱۹۷۰ ، ص ۶۲ )

خوب آقای علی جوادی شما و حککا، ادعای این دارید که سازمان "راه کارگر" جریانی است آغشته به رسوبات ملی و مذهبی و چه صفحات پرشوری در این رابطه سیاه کرده آید. در این جا باید به این مسئله تاکید کرد: اگر به زعم مبارکندان، ما سنتی و مذهبی می نمایم، شما به کدام سمت و جهت هستید؟ شمایی که در همسویی با پرستش خدایگانی "مارکس" زمان (کذا)، پرچم هوا می کنید و مدال نشان دار بر سینه می آویزید و یادکنک می پراکنید، حتی حزب الهی

دیگ می‌رسد، در حق مخالفینی چون سازمان ما (راه کارگر) اینگونه لگدمی‌پراکنی و فکرکنم آقای علی جوادی کلمه "استیصال" که خودت در حق دیگران بکار می‌گیری، کلمه بدی نباشد که بیش از هر کسی به خودت برگردد، باز هم می‌پرسم: اینطور نیست؟

در حزب آقای علی جوادی (حککا) و بیوژه بعد از درگذشت منصور حکمت و بعد از انشعاب، چگونه تقسیم اراضی شد تا آقای علی جوادی جدا از دست یافتن به مقامات چندی، ابزار تبلیغی گوناگونی را نیز بخود اختصاص دهد، مسئله ما و کمتر کسی نیست، اما این روشن است، اگر در هر شماره انترناسیونال صفحاتی به ایشان (جناب جوادی) نرسید، ایشان مختارند در نشریه و بیوژه خود (آخر هفته) آن کنند که برای تخلیه خویش بدان نیازمند است. اما در می‌یابیم که امروزه روزوفتی جامعه جوان ما، در برابر اختناق حاکم جمهوری اسلامی ایران، طالب آگاهی اند، آقای علی جوادی نیز چون دیگر کادرهای این حزب، حملگی این ایام به دنبال ارتباط با جوانان و "شکار آنان" روانند، ایشان هم می‌دوند تا سرشان بی کلاه نماند. نشریه انترنیتی "آخر هفته" بیشتر کاربرد این چنینی برای ایشان دارند تا حرف جدی و قابل رویکرد و این به خود آقای علی جوادی برمی‌گردد تا نشان دهد که چقدر منزلت شناسند و قدر دوست داند و کجای کارند ولی خوب است که آدمی به هر حیل و رهی نجوید!

ما برآنیم که سیاست امری پیچیده ای نیست. بیوژه تحلیل سیاسی بر چند و چون اوضاع جهان، وضعیت سیال منطقه و ایران برای هر آدم واقع بینی دشواری خاصی بدنیال ندارد. اما متأسفانه آقای جوادی برآند یا بابتابع اراده واحد و طرح و برنامه ایشان و حزیشان "یک دنیای بهتر" بود و دنیا را از پس عینک آن حکمتی و شوق راه رفت و شدادم "کمونیست" حکمتی، آنهم از نوع "کارگری" اش. در غیر این صورت می‌شوی "ناسیونالیست"، "قوم پرست"، "اسلامیزه شده"، "سنتی و ملی"، "وصالته در بحران" گیر کرده ای. حتماً باید به "حرقیل" حککا ببندت تا از این همه مهلکه، نجات یابی و رستگارشوی! فراتر از این، در پاشویه "اسلام سیاسی" و گذراز "سنت ملی اسلامی" و "باورهای ناسیونالیستی"، بسر می‌بری و اگر حاضر نگردی عینک اینان را به چشم زنی، چشم بندت می‌زند تا حتی "همدست امپریالیسم" در خانه خرابی مردم افغانستان باز شناسانده شوی و هم در سینه دیوارت جای می‌دهند. چرا که با فرمول نظری منصور حکمت همخوانی نداری. آنجاکه فرمودند: "بنظر من آمریکا وارد جدال با اسلام سیاسی شده است. این یک جنگ قدرت است. این کشمکش منطقیه تضعیف اسلام سیاسی منجر می‌شود. جنگ افغانستان بر سرترجید رابطه غرب با اسلام سیاسی است" (انترناسیونال هفتگی به نقل از گفتار منصور حکمت، تاریخ ۲۰ مهر ۱۳۸۰)

ما در بالا در باب تفاوت نگاه سازمان ما و حزب شما بر سر مسئله ملی نوشتیم. باز هم برآنیم؛ در مورد مسئله ملی نباید فراموش کرد که منصور حکمت متحدین خویش را؛ به عنوان پیش برنده گان سناریوی سفید، بارها و بارها در میان هارترین جناح بورژوازی - شاه الهی‌ها - می‌یافت، و اساساً در تایید همین باور بود که از حمله‌ی آمریکا بر افغانستان دفاع می‌کرد (دقیقا به مثابه حکمی که از ایشان نقل کرده ام) چرا که وی جهان را در دو اردوگاه "اسلام سیاسی" و امپریالیسم "مدرن" و رهایی بخش می‌جست. تمامی تاکتیک‌ها و سیاست‌گزینی‌های حککا بر اساس این دوگانه‌گی تنظیم گردیده است. اساساً حککا یکی از فاحش‌ترین نمونه‌های جهان سومی‌های از خود بیزار است. بر پایه همین سیاست‌های مشعشعانه، بزخو کردن پشت نازیبست‌ها در اروپا، سنگرگیری پشت پلیس و دولت‌های بیگانه ستیز و نژادپرست، و نیز ادعای دفاع از حق پناهنده‌گی، تحقیر فرهنگ، ادبیات، تاریخ، زبان فارسی و... حلالیت طلبی برای ختنه نوزاد و حرام شمردن سقط جنین در ایران را طی - برنامه یک دنیای بهتر - برای خود قائلید و تلاش برای تبدیل باقی جهان به برگردان بی‌رقعی از آمریکا به مثابه اریکه‌ی مدرنیته برای جهان شمولی تهاجم سرمایه جهانی بر افغانستان را مجاز می‌شمارید. شما طرفداری از امپریالیسم و سرمایه داری را پشت شعار ضدیت ناسیونالیسم پنهان می‌

ای دهند، نازا درآمد. تا جایی که ما خبر داریم، این نازیایی در حزبتان و در حیات این رفیق، کلی مسئله ساز شد و حتی به زبانی پیشزمینه انشعاب اول تان بارفا رضا مقدم و آن دیگران - یکی هم این نحوه برخورد حکمت بوده است - که برای حزب شما تا حدی دشواری آفرید. آنجا که در پاسخ رفیق مان سارا محمود\*\*، که دستکاه فکری ایشان را طی چندین مقاله و نقد جانانه به چالش کشید، منصور حکمت روتیش می‌کند و ششلول می‌کشد تا فایلم و سترن خود را به پایان برده خواننده گان سناریوهایش را در آن "ستایش" از خود، بشکلی یک سوپه راضی سازد. در همین باب، نگاه کنیده نقد رفیق مان شهاب برهان در نوشته ای کوتاه با عنوان: (منصور حکمت) در ستایش سکوت - یادآور گدم: که "در ستایش سکوت"، "چپ و بحث سناریوی سیاه" عنوانی است که منصور حکمت در انترناسیونال شماره ۱۹ بکار گرفته است. شهاب برهان بدون کمترین وصف ناپذیری از منصور حکمت در نقد همین مطلب آورده اند: "از رفیق حکمت که برای سناریوهایش انتظار اسکار داشته است چه عجب که در برخورد با منتقد خود نیز به سناریوی فیلمهای سترن متوسل شود و در آنجا هم خود را بجای "قهرمان داستان" بگذارد. ولی بهرحال هر کس که نقد سارا محمود و واکنش منصور حکمت را بخواند به سادگی خواهد دید که مسئله آن یکی توجه دادن به انواع سناریوی های سیاه و راه واقعی مقابله با آنها، و مسئله این یکی غرور و جریحه دار شده کسی است که خود را "قهرمان داستان" می‌پندارد" (نشریه راه کارگر دوره دوم، شماره ۱۳۳، سال ۱۳۷۴، ص ۷) همین شکل برخورد که عیناً "نشریه انترناسیونال" و واضح آن - منصور حکمت - نقل کردیم؛ چنین می‌نماید، که بیرسیم" این شیوه برخورد بر کدام بستر شکل گرفته است و حامل چه سنتی است؟ از نگاه ما بدون کمترین تردید؛ این شیوه برخورد ریشه در ایدئولوژی بیمارگونه فرقه‌ای دارد. این ایدئولوژی خود را محور عالم و معیار حق و باطل قلمداد می‌کند که وظیفه دارد دنیای سراسر آکنده به آلودگی و انحراف را به راست هدایت کند. - همانطور که در بالا آوردیم - از اجزاء ضروری آن از جمله؛ پرستش کیش شخصیت و وجود رهبری و فرزانه گانی (رحمت) است که همه دان و همه توان ویری از هرگونه اشتباه بوده و مرزهای تفکیک با دیگران برای حفظ فرقه را تعیین می‌کند. برای تقدس فرقه، همگان باید تکفیر شوند و چون "هدف مقدس" حفظ فرقه است بنابراین "هر نوع وسیله" یعنی تهمت‌های بی‌اساس، دروغ‌های بی پایه را توجیه می‌کند. به این شیوه باید طرفداران را ترساند که چنانچه از بیل خارج شوند به جهنم سرازیر خواهند شد. در این سیستم هر نوع اختلاف به انشعاب منجر می‌شود زیرا هر نوع تردید در پایه‌های فرقه، موجودیت آن را به خطر می‌اندازد. رفقای هم‌رزم دیروز به نگاه به دشمنان طبقاتی و عوامل ارتجاع و سرمایه جهانی تبدیل می‌شوند... این همان شیوه سوسیالیسم سنتی یا اردوگاهی است که با غلبه استالینیسم به یک نظام کامل ایدئولوژیک ارتقاء پیدا کرد. و به این طریق است که تروتسکی و بوخارین و دیگران به جاسوسان بورژوازی و عوامل سرمایه جهانی مبدل شده و حکم مرگ آنها صادر می‌شود. جانمایه درونی همین شیوه فرقه‌ای، ایدئولوژی تمامیت گرایانه‌ای است که آزادی‌های سیاسی و خودحکومتی را با انگ بورژوازی حذف کرده و "سوسیالیسم" در گیومه را به یک حکومت پلیسی سرکوبگر که هیچ ربطی به سوسیالیسم مارکسی ندارد مبدل می‌کند. بی‌جا نیست که به اصطلاح "سوسیالیسم" مورد نظر حککا یک حزب دولت است که جز طرفداران خود، بر کسی بر می‌تابد و بنابراین از نظر ساختار سیاسی همان عکس برگردان استالینیسم است. آقای علی جوادی، یادت باشد، خودت یک هفته بعد نوشته ای: "هوچی‌گری و شاننازباسب نیست، فقط بیان دیگری برای ناتوانی است" (آخر هفته، شماره ۱۲، ص ۴). آیا همین صراحت برخورد به غیر - حتی اگر مخالف آن غیر باشیم -، به خودت بر نمی‌گردد؟ فکر کنیم یا این همه رانمی بینی و خودت را به کوچی علی چپ می‌زنی یا وقتی کفگیرت به ته

## کلامی چند پیرامون نوشته علی جوادی ...

کنید. چرا که دنیا به همان دوگرایش ادعایی شما تقسیم شده است. شما و حزبتان در واقع، بدترین تبلیغ سوداگرانه کلونیالیسم در کنار چلیبی ها را در دستور دارید. چه تفاوتی بین شما و نئونکسراتیوهای آمریکا از نوع رامسفلد است و دعواتان برسرجیست که فکرمی کنید با تاختن به ما در این مسابقه پیروزی گردید.

مثل خود جمهوری اسلامی به مخالفین خود انگ می زنید تا خود را منسی کنید؟ شما همان تاج برسرایند که عرض خود می برید و زحمت ما می دارید.

پرسش این است: امروز که منصور حکمتی نیست، ولی شده بعد از این همه فجایع که از تهاجم امپریالیستی در این سرزمین (افغانستان) و بعداً در عراق بجاماند، از طرف رهبری موجود و از جمله خود آقای علی جوادی که به دوستی و رفاقت با منصور حکمت و اندیشه های اومفتخردن ومی فرمایند و... شخصاً احساس خوشبختی بسیاری میکنم که هم نسل او بودم. دوستم بود و در کنارش بودم و از او موختم. (آخر هفته شماره ۱۰، ص ۱) کمترین نقدی را، نسبت به این تجاوز و افسارگسیخته امپریالیستی جاری ساخته و از کارگران و زحمتکشان افغانستان در برابر کنش و واکنش "اسلام سیاسی طالبان" دفاع نمایند و به نقد کشید؟ اگر آری؛ کجا و کی و بر پایه کدام سند، با زتاب یافته است؟

فرا تر از این در مواردی تا امروزین ما، شما دهها صفحه نقد صورت گرفته، مقولاتی همچون رابطه سندیکا، شورا و غیره ... و پرسش هایمان از شما اینها است، اگر تمایل دارید در همان نشریه تان به این سئوالات پاسخ دهید:

آیا شما همچنان از سناریوی سفید و سیاه دفاع می کنید؟  
آیا شما از موضعتان در قبال حمله آمریکا به افغانستان دفاع می کنید؟

آیا شما از موضعتان در قبال سندیکا که تادپروز، آنرا رفورمیستی و بورژوازی می دانستید، دفاع می کنید؟  
آقا شما از موضعتان در مورد خلع یداز همه احزاب در سوسیالیسم دفاع می کنید و یا از نظر شما در سوسیالیسم، آزادی بی قید و شرط سیاسی نیز وجود دارد؟ پس می بینید که سئوالات کم هم نیست!

آقای علی جوادی همچون همه پیغمبران حککا، برآند که بهترین شیوه ایراد، اتهام و همیمنطور اعب دیگران، همواره تهاجم است تا عقب نمانند. بمصداق دروغ هر چه بزرگتر، صورت مسئله بحث برانگیزتر، همه کائنات را ردیف می نمایند تا خود رامحق جلوه دهند.

در برابر اتهامات سیاسی بی پایه انگاشته شده به سازمان ما (راه کارگر)، هیچکس نیست از علی جوادی پرسد: شما وقتی از امپریالیسم و بوش و تونی بلر و موشکهای کروزانها چشم پوشیدید، همچنان چپ و کارگری و رادیکال معرفی می گردید و ما و دهها جریان که چنین نکردیم به "اسلام سیاسی" ادعایی تان هم بی باوریم، راست بشمار می آیم؟ شما که بریستر چنین دستگاه تحلیلی، تهاجم کشورگشایانه سرمایه جهانی را منزه می نمایید تا جنایاتش را تطهیر کنید و آنرا به سطح سیاست محدود می سازید، انقلابی دو آتشه هستید و دیگران را رفوزه انتحانات خود اعلام می دارید؟ تلاش می ورزید مبارزه مردم و مقاومت آنان را در برابر تهاجم سبانه و ابلفارانه سرمایه جهانی، به هیچ شمرد و همه را بحساب "اسلام سیاسی" و "طالبان" و یک مشت "فرقه شیعی" جاری زدید، عملاً همدست همین تجاوزکارانید و لب فرو بسته و تازیانه می کشید تا از پاسخ ما و بشریت آزادیخواه فرار کنید، رادیکال ایدوهمه کمالات را برتن دارید؟ و ما راه کارگری ها که چنین نمی اندیشیم، به زعم شما همدست، "جناب راست" از موضع "جناب چپ" جنبش محسوب می شویم. ۰ آنهم "جنبشی که خمیرمایه آن را ترکیبی از باورهای ناسیونالیستی و اسلامی تشکیل می دهد" تا "همسویی با رژیم اسلامی" مان معرفی کنید؟ واقعاً از اینگونه اتهامات بی پایه و بی حیره و موآجب، شرم نمی کنید و فکرنمی کنید اینها همه به خود شما

که در برابر تهاجم اسرائیل و موساد، سیا و آمریکا به افغانستان ساکت اید، برمی گردد و به لباس تن تان برانزده است؟

شده یکبار و تنها یکبار آقای علی جوادی و دیگرانی از قماش ایشان در درون حککا از خود بیرسند: چرا اسلام به ابزار سیاسی و غیر سیاسی بدل شده و به خوب و بد تقسیم می گردد و این دستگاه تحلیلی بی شباهت به اسلام خمینی و اسلام آمریکایی نیست که حزب توده تادپروز از موضع راست و شما امروز با عینک چپ رویی، مدالش را به سینه می زنید؟ تا کی می توان با کلاه بوفی و شمشیر چوبین، اسب عساری را زین کرد و هوار نمود و خود را رادیکال جلوه داد؟ تا کی می توان هدف امپریالیسم آمریکا و متحدانشان از تجاوز به افغانستان و عراق را، جلوه مبارزه با "اسلام سیاسی" و "طالبانیسم"، "فرق شیعی" و "استقرار مدنیت و تجاوز بر" قوم پرستی" و دعواهای "قومی و محلی" شناخت و ساده انگارانه، تبدیل به خوراک تبلیغاتی "مارکسیستی" خلق الله کرد؟ تا کی می شود این همه رابه نازلترین شکل و به ارزانی، به خوراک سیاسی شفا بخشی که در دکان هیچ عطاری هم پیدا نمی شود، مانند نمود و تحویل مردمی داد که از نکت و جودی این نظام ابتروض تاریخی به ستوه آمده اند و با از تعجب جان گیر فاشیزم مذهبی جمهوری اسلامی ایران، ممکن است به هر خس و خاشاک نیز متوسل شوند، از جانب یک نیروی جدی سیاسی، پایه یک بحث اثباتی و تحلیلی قرارداد؟ برای مانیک روشن است: فحاشی ها و تهمت های شما دو منشا دارد. یکی همان شیوه فرقه ای و دوم ناتوانی و فقدان منطق شما برای استدلال است و بنابراین است که کار شما تنها تحریف است و بس! اما برخلاف شما، برخورد ما عکس العملی نیست. خیلی خوشحالیم که شما بالاخره با دیدن فجایعی که جنایات آمریکا در افغانستان و عراق ایجاد کرده است، موضع نسبتاً درستی در قبال بحران هسته ای اتخاذ کرده اید و یا در مورد سندیکا موضعتان را تعدیل کرده اید. ما امیدواریم که این تغییر مواضع به نقد اساسی تر در مواضع و دیدگاه های تان و ویژه شیوه های فرقه ای- استالینی بیانجامد.

در پایان اگر می شد انتظار پاسخی به حجم پرسش های طرح شده، در این نوشته از شما داشته باشیم، دوست می داریم که به این پرسش که پرسش خیلی ها از شما هم تلقی می گردد، حتما پاسخ دهید و آن اینکه: آقای علی جوادی عزیز؛ شما و حککا که با منطق "هر که با ما نیست، بر ماست" حرکت می کنید و خود را مرکز عالم نیز می نامید، می توانید بفرمایید؛ اگر فردی، گروهی، حزب و سازمانی منقد شما بوده و رهبری تان و برنامه تان را برتنابد و خود را هم سوسیالیست بنامد، آیا مجازند بیرون از دید و درک شما به استقلال زندگی کنند و اساساً چه کسانی را در اپوزیسیون ایران به عنوان گرایش سوسیالیستی می شناسید که شما حاضرید نام آنان را مبارزاتی آنان را هم محترم و برسمیت بشناسید؟

با اینهمه در قبال این گفته ها بر پایه آنچه که قدما گفته اند: عاقل به یک اشاره، می تواند آنچه را که در این یادداشت در نقد مطلب "آخر هفته" آقای علی جوادی نوشته ام، دریابد تا چه اندازه حق با جناب ایشان و حککا است!

\* مقالات رفیق سارا محمود در راه کارگر:

(\* حزب کمونیست کارگری: نه سوسیالیسم، نه دمکراسی (۱)

و (۲) راه کارگر شماره های ۱۲۵ و ۱۲۶، سال ۱۳۷۴

(\* حزب کمونیست کارگری: از اینجا رانده، از آنجا مانده نشریه

راه کارگر، شماره ۱۲۹، سال ۱۳۷۴

(\* نقدی بردحق ملل در تعیین سرنوشت خویش در برنامه حزب

کمونیست کارگری، نشریه راه کارگر، شماره ۱۳۷، سال ۱۳۷۵

(\* مسئله ملی، ملت و ناسیونالیسم در ۳ بخش، نشریه راه

کارگر، شماره های ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶، سال ۱۳۷۵

(\* زنان پاسبان ها و مبارزه با حجاب در ۳ بخش، نشریه راه کارگر،

شماره های ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲، سال ۱۳۷۶ و ۰۰۰ و دیگر مطالب رفیق

حشمت محسنی، اگر نیاز افتد، فهرست کنم.

## = دیدگاه =

### نگاهی به کارزار همبستگی با مبارزات جنبش های آزادی خواه در داخل ایران

#### فرامرز دادور

در ماه های اخیر، فعالین آزادیخواه و دمکرات ایرانی در خارج از کشور، در حین برگزاری کارزار دفاع از جنبش کارگری ایران و به ویژه کارگران مبارز در شرکت اتوبوسرانی واحد- تهران و همچنین برگزاری سالروز زن (8 مارس) با موانع جدیدی روبرو شدند. یکی از این موانع اتخاذ نگاه متفاوت از سوی برخی از فعالین ایرانی است که نطفه های آن از مقطع حادثه ی 11 سپتامبر، 2001 بسته شده و اکنون با توجه به امکان خطر عملیات نظامی از سوی امریکا علیه ایران و ارتقای فضای میهن پرستانه و ناسیونالیستی در میان ایرانیان رشد یافته است. اساساً دو خط فکری عمده و در عین حال بسیار متفاوت در رابطه با چگونگی حمایت از جنبش آزادیخواه و برابری طلب در ایران وجود دارند. یک نگاه با در نظر گرفتن سیاست های اخیر نظامی گری و امپریالیستی از طرف رژیم امریکا و متحدین آن و ارزیابی از اینکه خطر اصلی برای مردم جهان و ایران، امروزه، استراتژی اتخاذ شده از طرف نئونکسرواتیوها می باشد، در چگونگی برخورد به رژیم جمهوری اسلامی و سیاست های غیردمکراتیک آن تجدید نظر نموده به تاکتیک سکوت در قبال آن روی آورده است. بعضی از فعالین در این طیف نگران هستند که اگر شیوه ی برخورد و مضمون مخالفت با سلطه ی اختناق سیاسی و نبود دمکراسی در ایران با شعارهای ایزراگونه ی ذول امپریالیستی همسویی داشته باشد این دیگر خدمتی به جنبش آزادیخواه و دمکراتیک مردم ایران نخواهد بود.

در این رابطه، اگر همفکران این خط، برای مثال در امریکا بعد از تراژدی سپتامبر 11، 2001 شعارهای معطوف به محکومیت محدود گشتن آزادی های مننی (Civil Liberties) از طرف دولت محافظه کار نو را با صداهای محکم فریاد می زنند ( که البته شکی نیست که در صورت توان می بایست همواره برای استقرار حقوق دمکراتیک در تمامی اقصی جهان مبارزه نمود) متاسفانه علیرغم نبود حتی ابتدایی ترین سطح از حقوق شهروندی در ایران، ابراز مخالفت با رژیم استبدادی جمهوری اسلامی و طرح شعارهای مطالباتی برای آزادی های سیاسی و حقوق دمکراتیک را مناسب ندانسته و حتی دامن زدن به آنها را، در حال حاضر، به نفع استراتژیک مردم ایران نمی دانند. در این نوشته نظر بر این است که پافشاری در تداوم این خط فکری نادرست حاملان آن را به حدی می رساند که در عین ادعای طرفداری از آزادی و برابری، عملاً، آب به آسیاب رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی می ریزند. اشاره به یک نمونه از این موضع گیری ها به روشن شدن قضیه کمک می کند.

در نشریه ی ایرانیان، چاپ واشنگتن شماره 260، در تاریخ 28 بهمن 1384 (17 فوریه 2006) نویسنده ی مقاله ی "دوستی خاله خرسه" در محکوم کردن حرکت سیاسی از جانب برخی از دوستان ایرانی خود در شهر واشنگتن، از آنها گله می کند که در تدرک برنامه ی دفاع از مبارزات کارگران شرکت واحد- تهران باعث گردیده اند که "فاسدترین و راستگراترین سازمان به اصطلاح کارگری امریکا" یعنی فدراسیون کار و کنگره ی سازمان های صنفی امریکا به تظاهرات مزبور در مقابل دفتر حفاظت منافع جمهوری اسلامی در واشنگتن بپیوندند. نویسنده ی مقاله از این حرکت (یعنی شرکت در تظاهرات علیه سیاست های ضدکارگری و ضد مردمی رژیم) شدیداً انتقاد نموده به "دوستان" خود اندرز می دهد که طبیعتاً رژیم ایران نیز مانند سایر حکومت ها "به هر نیرویی که خواستار براندازی به نظر برسد حساسیت دارد" و به ویژه اینکه در این " ایام بحرانی" کارگران شرکت واحد به دلسوزانی مثل این دوستان نیازمند نیستند. به این نوع ارزیابی سیاسی می توان حداقل از دو جنبه برخورد نمود:

1- در پاییز 1384، کارگران قهرمان شرکت واحد اتوبوسرانی تهران، بعد از گذشت 27 سال از انقلاب 1357 موفق شدند که برای اولین بار ایجاد تشکل مستقل سندیکایی خود یعنی تحقق یکی از اولیة ترین حقوق دمکراتیک که در اغلب جوامع دنیا کارگران به آن

دست یافته اند را به رژیم جمهوری اسلامی تحمیل کنند. این سندیکا در اولین رویارویی جدی با رژیم که حول محور مطالبات حق طلبانه ی صنفی پدیدار گشت توانست که با مقاومت حماسه ای خود در مقابل هجوم مامورین امنیتی و در یک حرکت همگام با اپوزیسیون آزادیخواه در داخل ایران (فعالین کارگری دانشجویی، زنان، روشنفکران و گروه های سیاسی چپ و ملی - دمکرات) و همچنین با برخورداری از پشتیبانی فعالین ایرانی و بین المللی در خارج از کشور (افراد، اتحادیه های کارگری، انجمن ها و سازمان های مدافع آزادی و دمکراسی در ایران) به تداوم سرکوب مطالبات دمکراتیک مردم در ایران انعکاس وسیع جهانی داده، یک کارزار افشاگرانه ی موثر از رژیم و جلب همبستگی از طرف افراد و گروه های مترقی بین المللی با جنبش آزادیخواه ایران را به پیش ببرد. یقیناً، انتشار بیانیه های بی شمار از طرف جنبش های کارگری، دانشجویی، زنان و روشنفکران در داخل و خارج از کشور در همبستگی با مبارزات کارگران ایران و به ویژه کارکنان شرکت اتوبوسرانی در تهران و حومه به این حرکت سیاسی ژرفای موثری داده است. نشریه ی ایرانیان در همان شماره (260) خبر می دهد که تظاهرات 200 نفری در مقابل دفتر حفاظت منافع جمهوری اسلامی ایران از سوی "فدراسیون کار و کنگره ی سازمان صنفی امریکا" و با مشارکت "مرکز همبستگی بین المللی کار در امریکا" تدارک دیده شده بود و مضمون شعارها و پلاکاردها، عمدتاً در جهت پشتیبانی از کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران، آزادی منصور اصلانو، رییس هیئت مدیره ی این سندیکا و "حمایت از حق آنها برای داشتن سندیکاهای کارگران در ایران" تهیه شده بودند. به نظر می رسد که طبق گزارش ایرانیان در این تظاهرات شعارها عمدتاً در حمایت از مطالبات حق طلبانه کارگران ایران بوده است.

واقعیت این است که این منتقدین ایرانی ما و از جمله نویسنده ی مقاله ی مزبور به ضرورت کارزار دفاع از خواسته های آزادیخواهانه و عدالتجویانه ی مردم ایران اعتقاد ندارند و در آکسیون ها و تظاهرات افشاگرانه از رژیم ارتجاعی ایران شرکت نمی کنند. در عین حال، آن ها ظاهراً حرکت های مبارزاتی مستقل و "مشروع" خود را که از "آلودگی به انحراف" رایج در میان بخشی از افراد و جریانات دیگر اپوزیسیون میرا باشد را نیز انجام نمی دهند، اما تمامی انرژی خود را در جهت افشاکگری از "دسته گلهایی" مصرف می کنند که دیگران در اپوزیسیون آزادیخواه تدارک دیده اند. شنیدنی و خواندنی خواهد بود که اگر بدانیم که از نظر این دوستان در مقابل رژیم مستبد فقهانی چه اشکالی از کارزارها و با چه مضامینی اعتبار خواهند داشت. البته این سوال وقتی پابرجاست که این دوستان انتقاد کننده ماهیت رژیم جمهوری اسلامی را غیر مردمی دانسته باشند در غیر آن صورت خاصیت این جدل سیاسی دوستانه نیز به زیر سوال می رود.

2- هم اکنون حکومت گران در ایران، با توجه به درگیر ماندن امریکا در عراق، بر مبنای یک استراتژی حساب شده، با دامن زدن به تشنج حول مسنله ی انرژی اتمی به بهانه ی در خطر بودن منافع ملی کشور و با توسل به احساسات ناسیونالیستی مردم در جهت تداوم قدرت خود تلاش می کنند. تنوری پردازان حکومت با طرح این مسنله که فرهنگ اسلامی ایران با موازین لیبرال دمکراسی و آزادی های "بی بند و بار" غربی ناخوانا است همواره با ممانعت خود از نهادینه گشتن حقوق دمکراتیک تحت عنوان ارزش های امپریالیستی، به مقابله با مبارزات توده های مردم برای آزادی و برابری می پردازند. در این بهبوحه، در میان اپوزیسیون مترقی در مهاجرت، سکوت در برابر سیاست های سرکوبگرانه ی رژیم و یا هر نوع عقب نشینی از فعالیت های افشاگرانه از ماهیت غیردمکراتیک رژیم و تعطیل نمودن کارزار برای ابراز همبستگی با مطالبات آزادیخواهانه ی مردم در درون کشور نتیجه ای بجز خالی کردن یکی از عرصه های بسیار مهم در جبهه ی وسیع اپوزیسیون دمکراتیک نخواهد داشت. بدون شک گذشت زمان و پیروزی مسلم جنبش آزادیخواه مردم ایران نشان خواهد داد که شانه خالی کردن از وظایف محول گشته به مدعیان مدافع آزادی و برابری چگونه به چالش های غیرضرور در مقابل پیشرفت جامعه به سوی دمکراسی و عدالت اقتصادی تبدیل می شوند.

پیروز باد مبارزات مستقل توده های مردم ایران برای ایجاد جامعه ی آزاد و انسانی.

مارچ 2006

= دیدگاه =

## گروههای مرگ و گردانندگان اصلی جنگ طایفه ای در عراق

بخش اول و دوم

سحرگاه روز 14 سپتامبر 2005 و ساعتی قبل از به قتل رسیدن 88 نفر کارگر در انفجار بزرگی در بغداد، یک گروه متشکل از 50 نفر که لباس های رسمی نظامی به تن داشتند، به شهرک تاجی در 16 کیلومتری شهر بغداد وارد شدند، پس از تفتیش در شهرک 17 نفر از اهالی را که همگی به کارهایی از قبیل: سبزی فروشی، یخ فروشی، راننده تاکسی و مشاغل از این قبیل را داشتند، دستگیر، چشمان و دست های آنان را بسته و به میدان اصلی شهرک می برند و هر کدام را با شلیک گلوله ای در مغز آنان به قتل می رسانند.

ماکس فولر  
Iraqpatrol.com  
برگردان احمد مزارعی

دنیای ما- گزارشی را که بخش اول آنرا در اینجا ملاحظه می کنید، از چگونگی کشتارهای داخلی در عراق پرده بر میدارد. نویسنده گزارش ماکس فولر با مطالعات گزارشات فراوان در مورد این قتل ها، نشان می دهد که چگونه امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی در عراق با بهم انداختن سنی و شیعه به جان یکدیگر از دریای خونی که در این کشور پاشیده است، ماهی می گیرند و چنین توطئه شومی در این کشور در جریان است. با تشکر از آقای احمد مزارعی در ترجمه این اسناد.

چه کسانی شیعیان و سنی ها را می کشند؟  
نقش رسانه ها در پاشیدن بنزین بر آتش چیست؟  
آیا گروههای مرگ وجود دارند؟ کجا مخفی شده اند؟  
چه کسانی آنان را اداره می کنند؟ و چرا؟  
پاسخ سوالات فوق را در زیر می یابید.

گسترش گروههای مرگ در عراق به امری عادی تبدیل شده است، اما تبلیغات رسانه ها بر اساس یک برنامه ثابت می کوشند مسئولیت همه این جنایات را متوجه ملیشیا شیعه نمایند، ملیشیاپی که پس از نخست وزیر شدن جعفری قدرت گرفته اند و یا آنان را به گروههای سنی بنیادگرا منتسب کنند. گزارش دقیقی که در دست دارید، می کوشد تا نقیبی به گردانندگان اصلی این جنایات ضد انسانی بزند و اهدافی که از این جنایات می تواند در خدمت نیروهای اشغالگر در آید، روشن گردد.

سحرگاه روز 14 سپتامبر 2005 و ساعتی قبل از به قتل رسیدن 88 نفر کارگر در انفجار بزرگی در بغداد، یک گروه متشکل از 50 نفر که لباس های رسمی نظامی به تن داشتند، به شهرک تاجی در 16 کیلومتری شهر بغداد وارد شدند، پس از تفتیش در شهرک 17 نفر از اهالی را که همگی به کارهایی از قبیل: سبزی فروشی، یخ فروشی، راننده تاکسی و مشاغل از این قبیل را داشتند، دستگیر، چشمان و دست های آنان را بسته و به میدان اصلی شهرک می برند و هر کدام را با شلیک گلوله ای در مغز آنان به قتل می رسانند. ( Aljazeera, Juancole)

حوادث بالا نوعی از خشونت گسترده در عراق است که این روزها به اشکال مختلف، همچون انفجارها در محله های مختلف که همگی شهروندان بیگناه را هدف قرار می دهد، اتفاق می افتد. علیرغم اینکه حوادث بالا هر روزه اتفاق می افتد و گروههای مرگ بطور گسترده عمل می کنند، اما به لحاظ کشف آنان و شیوه تبلیغات در مخفی داشتن و عدم افشای آنان، همچنان ناقص و ناروشن مانده است.

این شیوه قتل های جمعی برای اولین بار در ماه مارس سال گذشته اتفاق افتاد که دهها جسد انسانهای مقتول در یکی از مکان های جمع آوری زباله در شهر بغداد یافت شد. همه مقتولان با دستان و چشمان بسته بودند و آثار شکنجه فراوان بر بدن آنان مشهود و هر کدام با گلوله ای در مغز کشته شده بودند. در روز پنجم مارس امسال، 15 جسد دیگر که در منطقه «کسره» و «عطش» کشف گردید، همگی بوسیله گلوله در مغزشان به قتل رسیده بودند و مشخص گردید، اینان همگی از کشاورزان همان منطقه

هستند. در اجساد اینان آثار شکنجه بسیار زیاد بود: چشمان از حدقه درآورده شده، جمجه های شکسته شده و سوختگی های فراوان بر روی قسمت هایی از تن آنان را می شد بوضوح مشاهده کرد. اهالی اظهار داشتند که اینان بتوسط ماموران دولتی دستگیر شده بودند. ( نقل از Guardian, BBC )

در مدت زمانی کوتاه یعنی کمتر از دو هفته دیگر 15 جسد دیگر نیز کشف شد که اینان نیز با وضع فجیعی بقتل رسیده و در منطقه ای بنام ( Kuna ) رها شده بودند. امام مسجد محل و رئیس مرکز وقف سنی ها، بنام عدنان محمد سلمان دلیمی اظهار داشت که اینان یا در مسجد و یا در خانه هایشان بتوسط ماموران دولتی دستگیر شده بودند (ArabicNews.com) دلایل بسیار آشکار و غیر قابل انکار بود، آنچنانکه « هیتت علمای مسلمین» که یک مرکز معتبر مذهبی متعلق به سنی هاست، طی صدور بیانیه ای نیروهای دولتی را مسئول قتل های مذکور دانست. در همین بیانیه اشاره شده که نیروهای بدر، شاخه مسلح مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و دولت، مسئول این اعمال تروریستی دولتی هستند. (Financial Times) از آن زمان هر روزه تعداد زیادی از این نوع کشته ها هر روز به مرکز پزشکی بغداد آورده می شوند. بیشتر اینان یکسان به قتل رسیده اند: دستها و چشم ها بسته، با اجساد آنان آثار شلاق، سوختگی شدید، مضراب کردن با شینی داغ و در نهایت گلوله ای در مغز. یاسر صالحی خبرنگار مجله (Knight Ridder) مشخص شده، بازداشت شده اند. سه روز پس از چاپ این مقاله بتوسط یاسر صالحی، وی در یک نقطه تفتیش بتوسط یکی از تک تیراندازان آمریکائی بقتل رسید.

بدرستی نمی توان تعداد دقیق مقتولین را بدست آورد، در یک مورد یاسر صالحی می گوید که بیش از 30 مورد از چنین اتفاقاتی در خلال یک هفته افتاده است. در همین زمان مدیر مرکز پزشکی شهر بغداد می گوید ماقبل از اشغال ماهانه 200 تا 250 جسد دریافت می داشتیم که حد متوسط 16 نفر آنان با گلوله بقتل رسیده و بقیه نیز مشکوک بودند. اکنون همراه ما بین 700 تا 800 جسد دریافت می کنیم که 500 نفر آنان با گلوله بقتل رسیده اند (Salihee op.cit) و رابرت فیسک در روزنامه مستقل ایندپندنت لندن می نویسد: " جسدهای فراوانی بر روهم انباشته شده و اجساد فراوان دیگری که ناشناخته مانده است که باید شناخته شوند. (Robert Fisk) این قتل ها تنها به شهر بغداد خلاصه نمی شود، برای مثال در روز 24، 6 کشاورز از روستای " هاشمیا" در 15 کیلومتری شهرستان یعقوبه توسط همین ماموران دستگیر می شوند، اجساد آنان در روزهای اخیر در حالیکه قطعه قطعه شده بودند، در یک مایلی روستایشان یافت می شود ( Associated Press) در تاریخ هشتم سپتامبر، 18 نفر از روستای اسکندریه در 40 کیلومتری جنوب بغداد بتوسط همان ماموران دستگیر و آنان را در قطعه زمینی متروک در همان نزدیکی بقتل می رسانند. (Xinhuanet)

اینها مثال های کوچکی از نوک کوه یخی هستند که بسرعت باز و گسترده می شوند. غالباً از این حوادث کمتر سخن به میان می آید و اینکه این حوادث را در اخبار رسانه ها بیان نمی کنند.

در پاسخ به اتهاماتی که به ماموران دولتی و وزارت کشور وارد آمد، یکی از مسئولان این وزارتخانه اظهار داشت، بدست آوردن لباس های رسمی پلیس در بازار بسیار آسان است، این اعمال توسط مجرمانی انجام می گیرد که خود را به لباس رسمی در آورده اند تا بتوانند در میان مردم تفرقه بیاندازند (BBC). مشابه چنین اظهاراتی از مستشار آمریکایی وزارت کشور عراق بنام Steven Casteel نیز می توان شنید. او اظهار داشت، در چند مورد جزئی که ما تحقیق کردیم متوجه شدیم که با شایعه بوده و یا توطئه (Salihee,op.cit).

علیرغم تمامی اینها کمتر روزنامه نگاری است که به شایعه و یا دسیسه بودن حوادث مذکور باور داشته باشد.

Peter Beaumont سردبیر بخش بین المللی روزنامه آبزور اظهار داشت که آنچه در عراق می گذرد، در پشت یک حفاظت استثنای انجام می گیرد. وی به این مسئله باور دارد که شهادت گواهان آشکار و ثابت است. روایاتی که گفته می شود گروههای مرگ بهنگام حضور در عملیات با خود تجهیزات بسیار گرانقیمت را حمل می کنند، ماشینهای " لاند کروزر" و طیانچه های " گلوک" 9 میلی متری (Salihee,op.cit). اظهار نظر مسئولان وزارت کشور عراق مبنی بر اینکه گروههای مرگ آزادانه در پایتخت پرسه می زنند، درست به نظر نمی رسد. بویژه اینکه این فعالیت ها از پس از دو عملیات رعد /برق، در اواخر ماه مارس شروع گردیده است. این عملیات به مانند نقل و انتقال یک ارتش بطور کامل بود، بطوریکه تعداد 40000 نفر سرباز عراقی بر سراسر شهر مسلط شده و از خلال 675 نقطه بازجویی به مبارزه با چریکها مشغول شدند (BBC) و ( Associated Press). بازداشتهایی که در این عملیات انجام گرفت، صدها نفر را در بر می گرفت، زیرا نیروهای دولتی خود بدنبال تحقیق و تعقیب و دستگیری چریکها بودند. بنا به گفته یکی از افراد " هیتت علمای مسلمین" وابسته به سنی ها در این روزها ماموران مبارزه با نآرامیهای، وابسته به وزارت کشور، در جریان خانه



## گروه‌های مرگ و گردانندگان اصلی ...

ماکس فولر  
ترجمه احمد مزارعی  
iraqpatrol.com

بخش دوم - واحدهای ضد شورش پلیس و گردان‌های در سایه

بحث و بررسی در مورد بعضی واحدهای دولتی و ادعاهای متعدد مبنی بر تجاوزات گسترده، می‌تواند نقطه شروعی باشد تا ما را به سوی یک نتیجه‌گیری درست و مورد توافق برساند. غالب اتهاماتی که ما می‌شنویم، یک جنبه عمومی و نامشخص دارد، در این اتهامات کلی گویی‌هایی درباره نیروهای پلیس، نیروهای امنیتی، گارد ملی و یا نیروهای ضد شورش توسط مطبوعات انتشار می‌یابد، که در غالب این اتهامات و ادعاها به موضوع مشخصی اشاره نمی‌شود، اما در این میان اتهامات معین و مشخصی دقیقاً در مورد "گردان گرگ‌ها" مطرح است که مثلاً فلان عملیات را انجام داده است. اولین مورد مشخص و اتهام صریح در مورد این گردان بتاريخ 16 مارس 2005 بتوسط آقای "متنی صاری"(1) در بغداد مبنی بر اینکه "گردان گرگ‌ها" دست به اعمال قتل، شکنجه، ربودن و دستگیری افراد می‌زند. وی مشخصاً و بطور روشن اظهار داشت که در درون وزارت کشور گروهی بنام "گردان گرگ‌ها" وجود دارند که بنا به دلخواه خود دست به قتل و شکنجه افراد می‌زند. (Islam Online)

چند روز پس از پخش خبر فوق، خانم "هنا علام" خبرنگار مجله (Ridder Knight) مقاله‌ای در افشای "گردان گرگ‌ها" و شیوه‌های ظالمانه و ضد انسانی که به آن دست می‌زند و هم چنین در افشای رهبری این گردان که شخصی است بنام تشکیلاتی "ابوالولید" و اینکه این رهبر شیعی می‌باشد و حیات و ممات خود را در راه دین و مذهب قرار داده است، منتشر نمود، سپس همین خبرنگار از قول ابوالولید می‌آورد که: "هئیت علمای مسلمانان" عراق که سنی می‌باشند را به مثابه کافر می‌شناسد و اتهامات آنان مبتنی بر قتل و کشتار بیگناهان را بی اساس می‌داند.

مقاله در ادامه می‌افزاید: که گردان گرگ‌ها تشکیلاتی است که در اساس ایده شخص ابوالولید بوده و در ماه اکتبر سال 2004 بوجود آمده است، این تشکیلات با کمک آمریکائیا آموزش دیده و دست به عملیات مختلفی زده که شروع آن در منطقه موصل و تقریباً دو ماه پس از تمرینات بوده است. ابوالولید توضیح می‌دهد که خود بانی برنامه‌های تلویزیونی بنام "تبهکاران در جنگ عدالت" بوده است. در خلال پیشبرد کارشان آنان تبهکاران را دستگیر و شکنجه کرده و آنان به جنایات خود اعتراف کرده‌اند. اعترافاتی که موی را بر اندام سیخ می‌کند. (AP) اما میان این گروه‌های وابسته به وزارت کشور نیز فرق‌های اساسی وجود دارد، گروه ضربتی پلیس ابتدا بتوسط فلاح نقیب وزیر کشور وقت تاسیس شد و بسیاری را باور بر این است که این گروه وابسته به سیاست می‌باشند. National Review Online

رهبری آنان نیز توسط یک افسر در زمان صدام کوشید با کمک آمریکائیا کودتایی را بر علیه صدام رهبری کند که با شکست روبرو شد. غالب کسانی که در گردان گرگ‌ها فعالیت دارند از ملیت‌ها و مذاهب و گروه‌های مختلف تشکیل شده‌اند. (Washington Post) در صورتیکه غالب افراد این گردان زیر نظر مجرب ترین فرماندهان ضد شورش آمریکائی تربیت شده و رهبری می‌شوند، اینان از ابتدای فعالیت خود با کمک نیروهای آمریکائی دست به عملیاتی مشترک و مخفیانه زدند. (Reuters, National Review Online)

در اینجا باید از یک شخصیت محوری که در تشکیل و سازماندهی نیروهای ضد شورش نقش مهمی را داشته بنام جیمز استیل یاد کنیم. وی کار خود را ابتدا در ویتنام شروع نمود و پس از کسب تجربیاتی به ال سالوادور رفته و در آنجا نیز در جریان جنگ داخلی این کشور به تجربیاتی فراوانی دست یافت. جیمز استیل در ال سالوادور توانست با تشکیل گروه‌های کوچک مرگ و آموزش آنان تجربیاتی زیادی که وی به آنها می‌باهد می‌کند، بدست آورد، این گروه‌ها توانستند زیر نظر جیمز استیل 60% از عملیات را بر ضد چریک‌های این کشور (ال سالوادور) پیش ببرند. البته باید گفت که در اساس زیر نظر مستشاران آمریکائی کار می‌کردند اعترافات زیادی در مورد شکنجه افراد اقرار کرده‌اند. در اینجا آمریکائیا نخواستند اند وارد جزئیات شوند (Manwaring جنگ ال سالوادور 1988 صفحه 308-8)

آمریکائی دیگری که یکی از قدیمی ترین مستشاران آمریکائی در وزارت کشور عراق است، جیمز استیل را در برنامه هایش همراهی می‌کند. وی اخبار مربوط به نقض حقوق بشر در عراق و کشتارها را به سخره می‌گیرد و باور دارد که اینها شایعات دروغ و دسیسه‌های مخالفان است. این شخص استیو کاستیل نام دارد. کاستیل نیز تجربیاتی خود را در کشورهای آمریکائی لاتین در زمینه مبارزه با مواد مخدر کسب کرده، بویژه وی با اسکویبار که یکی از بارون‌های بزرگ آمریکائی لاتین و

گردی‌های بغداد، سیزده نفر را قبل از اینکه شکنجه و اعدام شوند، دستگیر کردند (Daily News Gulf) باری بهر جهت، رسانه‌های گروهی بجای آنکه حوادث موجود را به حساب وزارت کشور و کلا دولت بگذارند، شروع به ایجاد انحراف در خبررسانی نمودند و بنای آنرا گذاشتند تا قتل‌ها را به گردن گروه خصوصی بیندازند و یا آنها را به انتقام‌گیری و درگیریهای مذهبی و قبیله‌ای بکشانند. برای مثال خبرنگار آسوشیتدپرس، فرانسواز کورتا می‌نویسد: "مجموعه قتل‌های انتقام‌جویانه، حرارت جنگ طایفه‌ای را بالا میبرد."

بشیر محمد بازی در گزارشی خود برای روزنامه (Newsday) نیز از جنگ و انتقام‌کنشی طایفه‌ای یاد می‌کند و جیمز هایدن از طرف روزنامه تایمز لندن نیز می‌نویسد: "حقیقت اینستکه انسان وقتی این اجساد را می‌بیند، دچار غلیان شده، انتقام می‌گیرد. همانطور که ملاحظه می‌کنید سمتگیری شیوه اخبار دهی دامن زدن به انتقام‌کنشی و تفرقه‌طایفه‌ای است. روش دیگری که ما مشاهده می‌کنیم، کوشش در جهت نسبت دادن این قتل‌ها به ملیشیای شیعه بویژه سپاه بدر می‌باشد که موجب ایجاد رعب در سنی‌ها می‌گردد (Independent) و بر همین منوال و هماهنگی BBC نیز چنین می‌گوید: "بعضی تشییع‌کنندگان جنازه‌ها گفتند که افرادشان توسط ملیشیای شیعه به قتل رسیده‌اند. اما مهمترین چیزی که در رسانه‌های جمعی می‌کوشند، تبلیغ کرده و آنرا در اندیشه‌های مردم جا بیندازند، این است که حکومت، وزارت کشور و پلیس در تحت تسلط شیعیان است، که بعد نتیجه‌گیری می‌کنند که شیعیان مسئول قتل‌ها هستند. بر همین اساس است که مثلاً سمیر حداد خبرنگار موسسه "اسلام آن لاین" می‌نویسد: "اساس مشکلات در دست شیعیان است." هم چنین خانم "لیز سلای" خبرنگار روزنامه شیکاگو تریبون نیز می‌نویسد که قدرت اصلی نیروهای دولتی در دست رهبران شیعه می‌باشد. یک روزنامه نگار از طرف روزنامه Philadelphia Inquirer بنام "تام لاسیتیر" نیز می‌نویسد: "افراد نیروهای بدر شیعی قدرت بی سابقه‌ای را در وزارت کشور کسب کرده‌اند و وزیر کشور خود، یکی از مسئولان سابق مجلس اعلاای عراق می‌باشد."

Beaumont روزنامه نگار مجله آبرزور انگلیس نیز چنین می‌نویسد که تحقیق در وضعیت قتل‌ها بویژه از زمانیکه شیعیان مسئولیت‌های دولتی را بعهده گرفته‌اند، بسیار مشکل گردیده است (Op.Cit) و "ریچارد گالپین از طرف BBC می‌نویسد که سنی‌ها احساس می‌کنند که از زمان قدرت‌گیری شیعیان، امنیت ندارند زیرا نیروهای آنان بر همه جا مسلط هستند. آنتونی لوید نیز از طرف تایمز لندن می‌نویسد: "ادعاهای تازه مبنی بر قتل سنی‌ها که بدون محاکمه انجام گرفته توسط نیروهای بوقوع پیوسته که تحت تسلط شیعیان می‌باشند. (Times on Line) و "سنان صلاح الدین" خبرنگار آسوشیتدپرس چنین خبر می‌دهد: "این کشفيات وحشتناک قتل‌ها، سنی‌ها را قانع نموده که شیعیان تسلط یافته بر وزارت کشور این تهاجم را بر علیه آنان سامان می‌دهند (Seattle Post-Intelligencer) باید گفت که وزیر کشور در مواردی اظهار داشته که قاتلان خود را هم رنگ و هم لباس افراد نیروهای دولتی در می‌آورند و در حقیقت لباس پلیس می‌پوشند تا بدینسان چنین وانمود کنند که افراد رسمی دولت به این اعمال دست می‌زنند و بنظر می‌رسد اینان بخشی از نیروهای امنیتی رژیم سابق می‌باشند که در انجام این امور تجربه و تمرین دارند و این گفته در تعارض کامل با مجموعه‌ی اطلاعاتی است که انتشار می‌یابد تا وانمود سازد که این اعمال توسط شیعیان انجام می‌گیرد. البته ابزارهای پیچیده دیگری نیز در این زمینه همچون سرخوردگی نیروهای امنیتی و مسئله زرقاوی نیز برای گمراه نمودن بکار گرفته می‌شود، که هدف اصلی همه‌ی اینها دامن زدن به نفرت و اختلاف مذهبی است. در حالیکه ابزارهای فراوان و به شیوه‌های مختلف در جهت تفسیری ظاهری از اوضاع موجود، انجام گرفته می‌شود، هیچ حرکت جدی و تحقیقی در جهت کشف حقیقی قتل‌ها، نه بتوسط دولت و نه بتوسط نیروهای اشغالگر انجام نمی‌گیرد.

بخش دوم

عملیات کشتار جمعی که از مرکزیتی برنامه ریزی شده و گروه‌های مرگ هر از چند روزی به شهرها و شهرک‌ها در عراق حمله برده و به کشتار می‌پردازند، دقیقاً مشابه همان اعمالی است که در گذشته در کشورهای دیگر زیر نظر مستشاران شناخته شده انجام می‌گرفته است. (Financial Times) عملیات قتل‌های فعلی در عراق تا حدی با نیروهای ضد شورش، اداره پلیس و وزارت کشور عراق هماهنگ شده که البته این نیروی اخیر برای عملیات محدودی تربیت شده است.

## گروه‌های مرگ و گردانندگان اصلی ...

قابل ذکر است که در اندونزی هم گروه‌های مرگ دقیقاً شبکه ای این چنینی بوجود آورده بودند. (Rulers of The World, Pilger, The New)

در شروع سال 2005 پلیس ضد شورش عراق دارای 6 گردان منظم بود که سپس گردان پلنگان و گرگان به آنها نیز ملحق شدند. (UNAMI) قابل ذکر است که یکی از فرماندهان پلیس اداره ضد شورش بنام رشید خلفی بود که با وی با احتیاط برخورد می شد زیرا وی در زمان صدام در یک لیست اطلاعاتی کار می کرده است.

در مورد گردان گرگ ها باید گفت که گرچه بسیاری آنان را مستقل می شمارند ولی آنان زیر نظر وزارت کشور و اداره پلیس ضد شورش قرار دارند.

علیرغم اینکه مدت زمانی است اتهامات کشتار جمعی بیگناهان را به "گردان گرگ ها" نسبت می دهند، اما من توانسته ام هنوز گزارش روشنی در مورد رابطه آنها با وزارت کشور و پلیس ضد شورش پیدا کنم. روزنامه نگاران به این بسنده می کنند که اشاره کنند گروه "پلیس ضد شورش"؛ اما مشخص نمی کنند که کدام یکی؟ زیرا در عراق گروه‌های ضد شورش متعددی عمل می کنند. مسئله بسیار پیچیده و ترسناک بنظر می آید، بویژه از هنگامیکه ده نفر از کارگران ساختمانی را یافتند که در حالیکه خفه شده بودند، در عقب یک وانت متعلق به پلیس رها گشته بودند. (San Diego Union Tribune)

بنظر می رسد این اولین موردی است که نیروهای پلیس اتهام را متوجه گروه "گردان گرگ ها" می نماید. باید گفت که در این حادثه یکی از قربانیان که خود را شبیه مرده در آورده و موفق به فرار شده بود، توانست شهادت دهد که گروه مزبور "گردان گرگ ها" بوده است. از این اطلاعات چنین می توان فهمید که افراد دستگیر شده ابتدا به مرکز پلیس در میدان نسور می برند و سپس در مرحله بعدی به آن شکل خفه می شوند (Knight Ridder) همچنین خبرنگار روزنامه آیزور نیز بنام بیومونت گزارش می دهد که "گردان گرگ ها" یک مرکز تحقیقات در میدان نسور را در اختیار دارند. Op Cit.

در واقع باید گفت که کل اداره پلیس و تحقیقات بطور کامل با دست ماموران آمریکایی و انگلیسی در عراق بوجود آمده، این دو کشور تیز روزهای اول اشغال اقدام به تاسیس پلیس تازه عراق نمودند (Detroit Free Press) اما ما شک داریم که این اتفاق پس از اشغال افتاده باشد. زیرا CIA یک مامور عالیرتبه عراقی بنام ژنرال محمود شهوانی که از اواخر سال های 1980 از طرف CIA مامور می شود تا اداره آینده اطلاعات عراق را بسازد، وی اکنون مدیر "اطلاعات ملی" عراق است. شهوانی، فلیح و ثابت همگی ماموران عالیرتبه CIA هستند که در سالهای 80 کوشیدند کودتائی را بر علیه صدام رهبری کنند. اینان در مراحل بعدی مامورانی را از سازمانها احزاب و گروه‌های مختلف همچون حزب الدعوه، مجلس اعلی، دو حزب جبهه میهنی کردستان عراق و حزب دمکرات کردستان عراق، کنگره ملی و گروه وفاق ملی به خدمت CIA در آوردند. ماموریت همه اینان این است تا معلوماتی را جمع آوری کنند تا بتوانند در خدمت عملیات در آیند. Op.Cit, Detroit Free Press

### ادامه دارد...



کلمبیایی است، مبارزات فراوانی داشته است. در همین دوره وی با دولت های پرو و بولیوی نیز برای سرکوبی مخالفان همکاری داشته است. (Maas Op Cit). در حالیکه کاستیل با هئیت مبارزه با مواد مخدر (DEA) و در مبارزه با اسکوبار مشغول بوده است، عملیات مشترک دیگری نیز با (CIA) و (DEA) و نیروهای دلتا و نیروهای امنیتی دیگر پیش می برده است. این عملیات با منتهای مخفی کاری تحت عنوان "سنتر اسپایک" (Spec War Net Marihemp) انجام می گرفته است.

متأسفانه باید گفت که عملیات فوق ناروشن مانده و در ایستگاه اصلی آن در کلمبیا که مرکز اصلی باندهای توزیع مواد مخدر است اطلاعاتی در دست نیست. اگر کسی بخواهد اطلاعات کامل را در این مورد کسب کند باید به کتاب (انتلاف ظلمانی Dark Allian Ce) مراجعه نماید. این کتاب توسط انتشارات مرکوری نیوز در سان خوزه San Jose Mercury News به چاپ رسیده است.

بطور خلاصه می توان گفت که عملکرد مجموعه فوق در نهایت منجر به تشکیل "گروه مرگ" که با نام (Los Pepes) شناخته می شد، منجر گردید. این گروه پیش درآمد سازمان مخوف دیگری در کلمبیا بود که نام (Auc) را با خود حمل می کرد و مسئولیت بیش از 80% موارد نقض حقوق بشر در کلمبیا را به گردن داشت. این سازمان مخوف در ارتباط با طبقه هشتم سفارت آمریکا در بوگوتا، پایتخت کلمبیا بود که در عین حال هسته مرکزی و طراح اصلی همه عملیاتی بود که در کلمبیا انجام می گرفت (Cocaine.org, Cannabis) با این توضیحات باید گفت که وجود امروزه کاستیل در مرکز وزارت کشور عراق معنای ویژه ای پیدا می کند و نمی تواند با قتل های گسترده و بی پروای عراق امروز بی رابطه باشد.

مثال روشنی در این زمینه می توان به ابتدای کودتا در کشور اندونزی اشاره کرد که دولت آمریکا نام هزاران نفر از اعضای حزب کمونیست در اختیار ارتش گذاشت تا آنان را سر به نیست کنند. گروه‌های مرگ آمریکائی در کشورهای مختلف همچون ویتنام، گواتمالا، ال سالوادور، با گستردگی عمل کردند. (Oc Weekly)

در گواتمالا لیست فراوانی از افرادی که می بایست کشته شوند در اختیار گروه‌های مرگ قرار می گرفت. (The Consortium)

در ال سالوادور بعضی از اعضای گروه‌های مرگ که زیر نظر مستشاران آمریکایی کار می کردند، اعترافات زیادی در مورد شکنجه افراد انجام داده اند. در اینجا آمریکائیا نخواستند وارد جزئیات شوند (Covert Action Quarterly) اگر کسانی مایل باشند تا در این مورد به تفصیل و جزئیات اطلاع حاصل کنند و به عملکرد CIA پی برند، به کتاب رالف مک کبھی (Serendipity) مراجعه نمایند.

عملیات کشتار جمعی که از مرکزیتی برنامه ریزی شده و گروه‌های مرگ هر از چند روزی به شهرها و شهرک ها در عراق حمله برده و به کشتار می پردازند، دقیقاً مشابه همان اعمالی است که در گذشته در کشورهای دیگر زیر نظر مستشاران شناخته شده انجام می گرفته است. (Financial Times) عملیات قتل های فعلی در عراق تا حدی با نیروهای ضد شورش، اداره پلیس و وزارت کشور عراق هماهنگ شده که البته این نیروی اخیر برای عملیات محدودی تربیت شده است. (US Departement of Defence) برای تسهیل در کار، مراکز پلیس ضد شورش به پایگاه لجیستکی، ارتباطات و کامپیوتری تبدیل شده است (Defend America)